بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَرَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَجاً عَلَى بَرِيَّتِهِ، وَأَنْصاراً لِدِينِهِ

## امام عليه السلام جانشین خداوند در زمین

**« ما معترفیم که خدا شما خاندان عصمت را پسندیده است که خلفای او در زمینش و حجّت‌های او در میان مخلوقاتش و یاوران دینش باشید».**

(رَضِيَكُم خُلَفاءَ فِی أَرْضِهِ)؛

**خدا شما را برای خلافت در زمین پسندیده است.** کلمه‌ی «خلیفه» یعنی جانشین؛ منتهیٰ، جایگاه و ارزش خلیفه وقتی روشن می‌شود که جایگاه«مُستخلفٌ عَنه»را بفهمیم؛ یعنی بفهمیم که از جانب چه کسی خلیفه است و جانشین کیست. هر چه جایگاه مستخلفٌ‌عنه عظیم‌تر باشد، قهراً جایگاه خلیفه هم به همان نسبت عظیم‌تر خواهد بود و هر چه جایگاه او پایین‌تر باشد، جایگاه خلیفه هم پایین‌تر است.

مثلاً یکی خیّاط است و می‌خواهد به سفر برود؛ طبیعی است که برای خود جانشینی معیّن می‌کند که از سنخ خودش باشد و خیّاطی بلد باشد. خیّاط می‌تواند جانشین خیّاط و نجّار می‌تواند جانشین نجّار باشد. هرگز یک استاد دانشگاه آدم بی‌سوادی را نمی‌آورد که خلیفه و جانشین او در دانشگاه باشد؛ بلکه فردی را انتخاب می‌کند که مانند خودش استاد و قادر به اداره‌ی حوزه‌ی درسی‌اش باشد. سنخیّت و تناسب بین خلیفه و مستخلفٌ‌عنه امری لازم و عُقَلایی است.

حال، برای این که بدانیم چه کسی می‌تواند خلیفة‌الله باشد، اوّل باید الله را در حدّ خود بشناسیم تا بتوانیم خلیفة‌الله را هم شناسایی کنیم. مگر نه این است که الله ذات مقدّسی است که

جامع جمیع صفات کمال است؟ اوست که خلق می کند و رزق می دهد؛ اوست که ایجاد و افنا می کند، زنده می کند و می میراند؛ اوست که امور عالم را تدبیر می کند. مسلّماً، وقتی بنا شد او کسی را خلیفه و جانشین خود قرار دهد، باید که قانون عقلی «تناسب و سنخیّت» در میان خلیفه و مستخلفٌ عنه* هم رعایت شود؛ یعنی کسی را به عنوان خلیفه‌ی خود در عالم برگزیند که او هم تمام صفات کمال را در حدّ عالم امکان دارا باشد و قدرتش مانند قدرت او قهّار و علمش محیط و اراده‌اش نافذ باشد؛ منتهیٰ، باذن‌الله. چنان که در دعای روزهای ماه رجب می خوانیم:

(لافَرْقَ بَيْنَکَ وَ بَيْنَهُم اِلاّ اَنَّهُمْ خَلْقُکَ وَ عِبادُکَ رَتْقُها وَ فَتْقُها بِيَدِکَ)؛

**«فرقی بین تو و آنها نیست، جز این که آنها مخلوق تو و بندگان تو هستند و رتق و فتق* امورشان به دست توست».**

## استعداد انسان برای کسب مقام خلیفة اللّهی

آری، خلیفة‌الله باید کسی باشد که بتواند در حدّ ظرفیّت امکانی خود کار خدا را انجام بدهد و تنها موجودی که صلاحیّت خلیفة اللّهی را دارد، انسان است که می تواند مظهر صفات کمال خدا بشود و خلیفة‌الله گردد. سایر موجودات این شایستگی را ندارند، چنان که فرموده است:

﴿إنَّا عَرَضْنَا اْلاِمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أنْ يَحْمِلْنَها وَ أشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإنْسانُ...﴾؛[1]

**«حقیقت آن که، ما امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم. آنها از حمل آن تن زدند و انسان آن را حمل کرد...».**

از واژه‌ی «امانت» در این آیه‌ی قرآن تعابیر زیادی شده که یکی از آنها همان استعداد

---

* مستخلفٌ عنه: مقصود خداست.
* رتق و فتق: اداره کردن.

۱ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

خلیفةاللّهی است که به انسان داده شده و می تواند تا مرتبه‌ی خلیفة اللّهی بالا برود. آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها با وجود صلابت و قوّت و عظمتی که در خلقت دارند:

﴿...فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها...﴾؛

***تن به حمل امانت [استعداد خلیفة اللّهی] ندادند*** و خود را کنار کشیدند. تنها موجودی که قدّ مردانگی علم کرد و این بار امانت را تحمّل کرد و به دوش خود گرفت انسان بود:

﴿...حَمَلَهَا الْإِنْسانُ...﴾؛

**...انسان بار امانت را بر دوش خود نهاد...** و مسئولیّت سنگینی را به عهده گرفت.

## ﴿ظلوماً جهولا﴾ مدح انسان است یا ذمّ او؟

﴿...إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾؛[1]

در تفسیر این جمله بحث شده است که آیا این جمله در مقام مدح انسان است یا در مقام ذمّ او؟ ممکن است گفته شود: در مقام ذمّ انسان طبیعی است. یعنی انسانی که در جوّ تربیت الهی قرار نگرفته است،به موقعیّت خود در عالم جاهل است و به خود ظلم کرده و از سعادت ابدی محروم مانده است.همچنین محتمل است، آن گونه که بعض ارباب معرفت احتمال داده‌اند، معنای ظلوم و جهول این باشد که انسان طوری ساخته شده که در طبع خود متجاوز از حدّ است و هیچ گاه در یک حدّ توقّف نمی کند؛ یعنی به هر مقام و مرتبه‌ای برسد، باز می خواهد بالاتر برود. دائماً در حال تجاوز از حدّ است و از این جهت جَهول هم هست؛ یعنی به هر مرتبه‌ای از علم برسد، باز خودش را جاهل و تشنه‌ی رسیدن به مقام عالی تر از علم می بیند؛ لذا علی الدّوام بالا می رود و بالا می رود تا(آنچه اندر وهم ناید آن شود).

| | |
|---|---|
| ظلم او آن که هستی خود را | ساخت فانی بقای سرمد را |
| جهل او آن که هر چه جز حقّ بود | هستی او ز لوح دل بزدود |

---

۱ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

نیک ظلمی که عین معدلت است　　　　نـغز جـهلی کـه مـغز مـعرفت است

اگر این طور معنا کنیم، جمله‌ی ﴿...إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾در مقام مدح خواهد بود که انسان امانتدار را مدح می کند. حاصل آن که، استعداد رسیدن به مقام خلیفةاللّهی به انسان داده شد و هنگامی که خدا به فرشتگان اعلام کرد:

**﴿...إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً...﴾؛**

**«...من می خواهم در زمین خلیفه‌ای قرار دهم...».**

آنها نه به عنوان اعتراض ـ چرا که معصومندـ بلکه به عنوان استفهام از راز مطلب که چرا موجود برآمده از خاک و زمین را خلیفه‌ی خود بر می گزینند، با آن که او فسادانگیز و خونریز است و اهلیّت خلیفة اللّهی شدن را ندارد، پرسیدند:

**﴿...أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ...﴾؛**

**«...خدایا، می خواهی موجود مفسد و خونریزی را خلیفه‌ی خود در زمین قرار دهی...»؟**

**﴿...وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ...﴾؛**[1]

**«...و حال آن که ما هستیم و تو را تسبیح و تقدیس می کنیم...».**

## فرشتگان از کجا به خونریزی انسان پی بردند؟

حال، باید دید آنها از کجا پی بردند که این موجود مفسد و خونریز خواهد شد، با آن که هنوز آدم آفریده نشده بود. بعضی معتقدند که قبل از خلقت آدم ابوالبشر علیه السلام روی زمین مخلوقاتی از بنی‌الجانّ* یا نسناس* بوده اند که در میانشان فتنه و فساد و خونریزی رایج بوده است. از این رو، فرشتگان که از وضع و حال آنها آگاه بودند، پیشگویی کردند که این

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

* بنی الجانّ: فرزندان جنّ.

* نسناس: میمون آدم‌نما.

موجودی که مقدّر است خلق شود، از آن نوع خواهد بود، لذا گفتند:

﴿...أ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ...﴾؛

احتمال دیگر هم هست که از همین کلمه‌ی ﴿فی الارض﴾ در ﴿...إنِّی جاعِلٌ فِی الاَرْضِ خَلِیفَةً...﴾ پی بردند و فهمیدند که این مخلوق یک مخلوق ارضی است و از خاک ساخته خواهد شد و موجودی که از موادّ ارضی ساخته شود، آمیخته با شهوت و غضب است و شهوت رمز بهیمیّت* و غضب مایه‌ی سبعیّت* است و چنین موجوداتی قهراً با هم جنگ و ستیز خواهند داشت و موجب فساد و خونریزی و کشتار خواهند شد. از این جهت در مقام استفهام بر آمدند که سرّ این مطلب چیست و شاید شرایط لازم موجود نبوده که ملائکه تفصیلاً به راز مطلب پی ببرند. از این رو خداوند به اجمال فرموده:

﴿...إنِّی أعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ﴾؛[1]

«...من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

احتمالاً یعنی این موجودی که می‌آفرینم اگر اراده‌اش تابع شهوت و غضب گردد و مایه از شهوت و غضب بگیرد، نتیجه همان خواهد شد که شما می‌گویید؛ فساد و خونریزی و هرزگی و بی‌عفّتی رواج خواهد یافت و کره‌ی زمین به یک باغ‌وحشی تبدیل خواهد شد، مملوّ از سگ و گرگ و خرس و خوک و کفتار و درّندگان بی‌شمار. امّا اگر اراده‌ی این موجود تابع عقل باشد و از عقل فرمان برد، آن چنان بزرگ می‌شود و بالا می‌رود که حتّی مَلَک هم از ادراک آن عاجز می‌شود؛ تنها خدایش می‌شناسد و بس.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند     بنگر که تا چه حدّ است مکان آدمیّت

---

* بهیمیّت: خوی چارپایان.

* سبعیّت: درّنده‌خویی.

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

## رسیدن به کمال انسانی با تزکیه

آری، اراده‌ی خداوند حکیم بر این تعلّق گرفته که انسان بیافریند. انسان یعنی موجودی که از خاک بر آید و بر افلاک نشیند و کمال قدرت در همین است که پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین موجود را که خاک است حرکت بدهد و او را عالی‌ترین و شریف‌ترین موجود بسازد. این انسان است که می‌تواند در طول عمر دنیوی‌اش از این مزبله‌ی عالم طبیعت عبور کند و نه تنها آلوده نشود، بلکه تیرگی‌ها و آلودگی‌ها را از صفحه‌ی جانش بزداید و بر جلا و صفایش بیفزاید و سرانجام مانند خورشید درخشان از این دنیا بیرون برود و در غرفه‌های جنّةالمأویٰ بنشیند.

هدف از آفرینش انسان همین است و این هم راهی جز تزکیه ندارد. چون انسان از خاک است و هر موجودی که از خاک برآید، باید تزکیه و تصفیه شود تا کمال و ارزش خود را به دست آورد. نفتی را که از خاک بیرون می‌آورند، تا تصفیه نکنند ارزش و بهای حقیقی نمی‌یابد. طلا و یاقوت و فیروزه‌ای که از خاک بیرون می‌آید، تا تصفیه نشود، جلا و صفا نمی‌یابد. انسان نیز گوهری ارضی است و از خاک بیرون آمده و تا تزکیه نشود، به کمال انسانی خود نایل نمی‌شود که خالقش فرموده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها﴾؛[1]

«همانا رستگار شد هر که خود را تزکیه کرد».

فلاح و رستگاری انسان در گرو تزکیه‌ی نفس است. ولی متأسّفانه ما در مقام تزکیه‌ی گوهر نفس خود بر نمی‌آییم و به اصلاح خود نمی‌پردازیم. ما زمین را می‌شکافیم و از دل زمین نفت و آهن و نقره و مس و ... بیرون می‌آوریم و آنها را در تصفیه‌خانه‌ها با کمال دقّت تصفیه می‌کنیم؛ امّا گویی تا به حال به این حقیقت پی نبرده‌ایم که معدن وجود خودمان بیش از

---

۱ـ سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۹.

همه‌ی معدن‌ها جواهرات دارد.

گوهر جان ما بیش از سایر گوهرها به تزکیه و تصفیه نیازمند است؛ امّا یاللاسف که ما اصلاً به این حقیقت پی نبرده‌ایم و تمام عمر به تصفیه و اصلاح موجودات خارج از خود پرداخته‌ایم و از اصلاح خود وامانده‌ایم.

## صرف برخورداری از استعداد موجب کمال نیست

آری، استعداد ترقّی و تعالی روحی را به انسان داده‌اند امّا تنها داشتن استعداد کافی نیست، بلکه باید آن استعداد را به فعلیّت برساند تا کامل شود. یک هسته‌ی خرما فرقی با یک تکّه سنگ ندارد؛ جز آن که مستعدّ است که وقتی تحت شرایط خاصّ آب و هوایی قرار گرفت،می تواند تدریجاً رشد کند و سرانجام به یک درخت بارور تبدیل شود. گوهر مستعدّ وجود انسان نیز احتیاج به حرکت دارد تا تحت شرایط گوناگون، به مرتبه‌ی اعلای کمال برسد و البتّه، این هم به آسانی حاصل نمی‌شود، بلکه نیازمند تحمّل رنج و تعب است.

ممکن است از میان هزاران نفر، یکی دو نفر بتوانند با تحمّل ریاضات و مجاهدات بسیار، خود را به مقاماتی برسانند که حقایقی را از این عالم درک کنند. به قول شاعر:

قرن‌ها باید که تا یک کودکی از لطف طبع      عالمی گردد نکو یا ناطقی صاحب سخن
سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب      لعل گردد در بَدَخشان* یا عقیق اندر یمن
مدّت بسیار می‌باید کشیدن انتظار      تا که در جوف صدف، باران شود دُرّ عدن

## امامان معصوم علیهم السلام واجد همه‌ی کمالات

آری،اگر افراد عادی بخواهند به مقاماتی برسند، احتیاج به ریاضت کشیدن‌های فراوان دارند؛ امّا امامان علیهم السلام نیازی به تلاش و تحمّل رنج و تعب ندارند:

* بدخشان: منطقه‌ای است در قسمت شرقی افغانستان.

(وَ رَضِیَکُم خُلَفاءَ فِی اَرْضِهِ)؛

خدا از اوّل آنها را طوری ساخته است که جامع همه‌ی کمالاتی باشند که خلیفةالله لازم دارد. مثل ما نیستند که با سوزن چاه بکنند تا به آب برسند. آنها به اقیانوس بیکران علم الهی متّصلند.

(خَلَقَکُمُ اللهُ اَنواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقینَ)؛

**«خدا شما را در عالم انوار آفرید و محیط بر عرش خود قرار داد».**

تمام عوالم امکان زیر پرچم شما بوده‌اند و هستند؛ اگر چه آدم ابوالبشر به حسب ظاهر برای خاتم‌الانبیاء و ائمّه‌ی هدی علیهم‌السلام پدر است و خلیفة الله است، امّا در عالم انوار، آنها آدم اوّلند و خلیفه‌ی مستقیم خدایند. آدم ابوالبشر در عالم طبع، آدم ثانی محسوب می‌شود و خلیفه‌ی مع‌الواسطه‌ی خداست. شاعری از زبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته است:

(اِنّی وَ اِنْ کُنْتُ ابْنَ آدَمَ صُورَةً وَلِی فیهِ مَعْنیً شاهِدٌ بِاُبُوَّتِی)؛

**«من اگر چه در ظاهر پسر آدمم، ولی در باطن خصوصیّتی دارم که بر پدر بودن من شهادت می‌دهد».**

اختـران پـرتـوِ مـشـکـاتِ دلِ انـور مـا — دلِ ما مظـهر کلّ، کلّ همـگی مظـهر ما

نه فقـط اهـل زمـین را همـه باب اللّهیم — نـُه فـلـک در دَوَرانـنـد بـه گـردِ سـرِ مـا

بر ما پیر خرد کودک ابجدخوانی است — فـلـسفی مُـقْـتَبَسی* ا ز دل دانـشـور مـا

پس، خدا آنها را خلفای خود در عالم پسندیده است و لذا هر کسی را نرسد که ادّعا کند از جانب خدا خلافت و امامت منصوب شده است.

## سه گروه مغضوب و ملعون خدا

به این روایت توجّه فرمایید:

(ثَلاثَةٌ لا یُکَلِّمُهُمُ اللهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ...)؛[۱]

---

* مقتبس: اقتباس کننده، شعله گیرنده.

۱ـ اصول کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۷۳.

**«سه گروهند که خدا در روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و به آنها نگاه نمی‌کند و [از موانع رحمت] تطهیرشان نمی‌سازد...».**

گروه اوّل، آنان که بدون انتصاب از جانب خدا خود را خلیفه و امام معرّفی کنند. گروه دوّم، آنها که خلافت امام منصوب از جانب خدا را منکر شوند. گروه سوّم، که آدم باید مراقب باشد که از آن دسته نباشد، کسانی هستند که دو گروه اوّل و دوّم را مسلمان بدانند. لذا ما خطاب به اهل بیت نبوّت علیهم‌السلام عرض می‌کنیم:

(وَ رَضِیَکُمْ خُلَفاءَ فِی اَرْضِهِ)؛

**«ما معتقدیم که خدا [فقط] شما را پسندیده که خلیفه‌ی او در عالم باشید».**

## اهل بیت رسالت علیهم‌السلام حجّت بر همه‌ی مخلوقات

(وَ حُجَجاً عَلَی بَرِیَّتِهِ)؛

**و شما را حجّت بر مخلوقات خود قرار داده است.** بریّه یعنی **مخلوقات**؛ منحصر به عالم انسان هم نیست. خداوند باری است. باری یعنی **آفریدگار و خالق.** بریّه هم یعنی مخلوقات. در قرآن آمده است:

﴿هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ...﴾؛[1]

**«او هم خالق و هم باری است و هم مصوّر...».**

در بیان تفاوت این سه اسم بعضی گفته‌اند: از آن نظر که مادّه را ایجاد می‌کند، «خالق» است و از آن نظر که صورت خاصّی به آن می‌دهد، «باری» است و از آن نظر که هر یک از اعضا و اجزای آن را در جای خود و به‌صورت خاصّ خود قرار می‌دهد، «مصوّر» است. باز در قرآن می‌خوانیم:

---

۱ـ سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۴.

﴿هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ...﴾؛[1]

**«او کسی است که به شما در رحم مادران آن گونه که می‌خواهد صورت می‌دهد...».**

او مادّه‌ی ما را ایجاد کرده و آنگاه به ما صورت انسانی داده است؛ در صورتی که می‌توانست به همین مادّه‌ی ما صورت دیگری از سایر حیوانات بدهد و لذا ما شاکریم که به ما صورت انسانی داده است و در مقام تصویر نیز ببینید چه زیبا صورتگری کرده است؛ چشم و ابرو و لب و دندان و اعضای داخلی و خارجی همه در جای خود منظّم قرار داده شده است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ﴾؛[2]

**«ما انسان را در بهترین شکل و صورت [از ظاهر و باطن] آفریده‌ایم».**

ما اقرار می‌کنیم که شما خاندان عصمت حجّت بر همه‌ی مخلوقاتید و به اذن خدا از تمام زوایای عالم خلق آگاه و شاهد بر آفرینش هستید. به اذن خدا می‌دانید که در دل هر کسی چه می‌گذرد و آینده‌ی هر کسی چه خواهد بود.

## نظارت امیر مؤمنان علیه السلام بر عملکرد اهل ایمان

از مرحوم مجلسی (ره) نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام اوّل شب در مسجد نماز خواند و بعد از نماز فردی را به نام وشّاء احضار کرد و فرمود: به فلان نقطه‌ی دورافتاده‌ی کوفه برو، آنجا مسجدی هست، مقابل آن مسجد مرد و زنی را می‌بینی که با هم مشاجره و نزاع می‌کنند، هر دو را نزد من بیاور. اینجا نشسته و از آنچه در دورترین نقطه‌ی شهر می‌گذرد باخبر است.

او می‌گوید: من به همان نشانی رفتم و آن مرد و زن را کنار آن مسجد در حال منازعه دیدم. گفتم: امیرالمؤمنین علیه السلام شما را احضار کرده است. با هم آمدیم. امام علیه السلام از مرد علّت منازعه را جویا شد. او گفت: یا امیرالمؤمنین، من این زن را برای خودم عقد کردم و برایش

---

۱ـ سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۶.

۲ـ سوره‌ی تین، آیه‌ی ۴.

مهری معیّن کردم؛ولی وقتی نزدیک او رفتم،احساس کردم که از او متنفّرم و دیدم که نمی‌توانم نزدیکش بروم.امام علیه السلام به آن زن فرمود: تو چه می گویی؟ گفت: آقا، این مرد مرا عقد کرده. برایم مهر معیّن کرده و من زوجه‌ی او هستم.فرمود: تو به این مرد حرامی و نمی‌توانی زن او باشی و او هم نمی‌تواند شوهر تو باشد.

این حرف برای آنها و دیگران تعجّب آور بود.حضرت فرمود: ای زن، تو مرا می‌شناسی؟ گفت: البتّه؛ اسم شما را شنیده‌ام،امیرالمؤمنین هستید؛امّا از نزدیک شما را زیارت نکرده بودم.حضرت فرمود: امّا من تو را می‌شناسم. اسمت این است و پدر و مادرت این و از فلان قبیله‌ای و...، درست است؟ گفت:بله.بعد، حضرت فرمود: یادت هست در جوانی با مردی به طور موقّت و به‌صورت پنهان از خانواده‌ات ازدواج کردی؟ آنگاه از آن مرد حامل شدی و وضع حمل کردی و چون می ترسیدی که رسوا شوی، آن بچّه را در تاریکی شب میان بیابان گذاشتی.چند قدم که فاصله گرفتی، مهر مادری در تو تحریک شد و برگشتی و بچّه را برداشتی. باز ترسیدی و بچّه را گذاشتی. چند قدم که دور شدی،چند سگ به تو پارس کردند؛ تو ترسیدی و فرار کردی. بعد، برگشتی و دیدی یکی از آن سگ‌ها سراغ آن بچّه‌ی نوزاد رفته است؛ سنگی را برداشتی و به سمت سگ پرتاب کردی و آن سنگ به سر بچّه خورد و ناله‌اش بلند شد.تو ترسیدی که نکند با صدای بچّه کسی بیاید؛ فرار کردی و با حال پریشان گفتی: خدایا، این امانت را به تو سپردم.

آیا آنچه گفتم درست است؟ گفت: بله یا امیرالمؤمنین، درست است ولی عجیب این است که گویی شما قدم به قدم همراه من بوده‌اید؛ چون این سرّی بود که کسی جز خدا و من از آن آگاه نبوده است.حضرت فرمود: حال، از آن بچّه خبر داری؟ گفت: خیر،اصلاً هیچ نمی‌دانم او چه شده است. فرمود: این جوان که می خواستی با او ازدواج کنی همان بچّه است

که به خدا سپرده بودی و خدا هم امانتداری کرد...[۱]

این نمونه‌ای است از حجّت بودن امامان علیهم السلام بر تمام خلایق و آگاه بودنشان از زوایای عالم خلق.

## اهل بیت رسالت علیهم السلام یاری‌کننده‌ی دین حقّ

(وَ اَنْصاراً لِدِینه)؛

**«خدا شما اهل بیت رسول را پسندیده که یاری کنندگان دین او باشید».**

از این جمله استفاده می‌شود که همه کس صلاحیّت یاری کردن دین خدا را ندارند. ممکن است کسانی دوستدار دین و خواهان پیشرفت دین باشند و در راه خدمت به دین هم مخلص باشند ولی غافل از این باشند که این خدمت کنونی در آینده‌ی دور یا نزدیک به زیان اسلام و مسلمانان تمام خواهد شد و لذا کسی که به دین خدمت می کند، باید علم الهی داشته باشد تا صلاح و مصلحت دین را در تمام ابعاد در نظر بگیرد، نه این که یک گوشه را آباد و صد گوشه را ویران کند. خدا می‌داند که در طول تاریخ اسلام چه مدّعیان اصلاحی کارشان سر از فساد در آورده و چه ضربه‌ها به پیکر اسلام و قرآن وارد آورده‌اند؛ هم از طریق قدرت‌های حاکم هم از طریق مراکز علمی و تفسیری که بر اثر دور شدن از اهل بیت رسالت علیهم السلام دچار خطاهای فراوان شدند و آیات قرآن را بر خلاف مقاصد صاحب قرآن تفسیر کردند و ضلالت‌ها به بار آوردند. این حقیقت باورشان نشد که:

(اَهْلُ الْبَیْتِ اَدْرِی بِما فِی الْبَیْتِ)؛

**«صاحبخانه از محتویات خانه‌اش آگاه‌تر از دیگران است».**

آنان که وحی در خانه‌ی آنها نازل شده است، بهتر از دیگران می‌دانند قرآن چه گفته است. در سنّت پیامبر و روایات رسول صلی الله علیه و آله چه تحریف‌ها به وجود آوردند و سبب اغوای

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۴۰، صفحه‌ی ۲۱۸.

مردم و تخریب دین شدند. به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت‌ها دادند که انسان شرم می کند بگوید. اینها مسلمان و پیامبرشناس بوده‌اند!

## تحریف حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

مردی از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: آیا این حدیث درست است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(أَنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ)؛[1]

**«خداوند آدم را به صورت خودش خلق کرده است».**

و معتقدند که خدا هم (العیاذبالله) مانند انسان صورت و چشم و گوش دارد و روز قیامت دیده می شود؟ امام علیه السلام فرمود:

(قاتَلَهُمُ اللهُ)؛

**«خدا آنها را بکشد».**

کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تحریف کردند. اوّل حدیث و وسط آن را بریده و آخر آن را گرفته‌اند. این حدیث مربوط به زمانی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جایی عبور می کردند، دیدند دو مرد با هم مشاجره می کنند و یکی به دیگری فحش می‌دهد و می گوید:

(قَبَّحَ اللهُ وَجْهَکَ وَ وَجْهَ مَنْ یَشْبَهُکَ)؛

**«خدا زشت بدارد روی تو را و روی هر کسی را که شبیه توست».**

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این طور نگو. برای این که:

(أَنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ)؛

**خدا آدم را به صورت این شخص خلق کرده است.** یعنی آدم ابوالبشر علیه السلام به صورت همین انسان خلق شده و در ظاهر مشابه اوست و لذا این جملهٔ تو توهین به آدم علیه السلام است.

---

۱ـ اصول کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۱۳۴.

پس،این حدیث به آن معنا نیست که خدا انسان را به‌صورت خودش آفریده، بلکه به این معناست که خدا حضرت آدم علیه السلام را به‌صورت این شخص آفریده است.

به هر حال، از این گونه تحریفات فراوان دارند؛هم آیات قرآن هم روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تحریف معنوی کرده‌اند. اینها مخرّب دینند؛امّا آن دسته از علما و بزرگان شیعی که سر سفره‌ی خاندان عصمت علیهم السلام نشسته‌اند و از آن منابع وحی الهی الهام گرفته‌اند، ناصر دین و مروّج قرآن بوده‌اند.

روز بیست و سوّم ذیقعده، بنابر نقلی، روز شهادت امام رضا علیه السلام و روز زیارت مخصوص آن بزرگوار است. ما که دوریم از همین جا به آستان اقدسشان سلام عرض می کنیم:

**(اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى اَلإمامِ التَّقِيِّ النَّقِيِّ وَ حُجَّتِکَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الاَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى)؛**

با بدن مسموم در بستر افتاده بود و از شدّت درد به خود می‌پیچید تا این که فرزند بزرگوارش، امام جواد علیه السلام آمد و در آغوش فرزندش به عالم قدس ارتحال پیدا کرد.

**والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَ اَرْكاناً لِتَوْحيدِهِ، وَ شُهَداءَ عَلى خَلْقِهِ

**امامان معصوم علیهم السلام رکن توحید**

وَ اَرْكاناً لِتَوْحيدِهِ وَ شُهَداءَ عَلَى خَلْقِهِ؛

**«ما معترفیم که خداوند شما اهل بیت نبوّت را پسندیده که ارکان توحیدش و گواهان بر خلقش باشید».**

ما وظیفه داریم که خدا را به یگانگی بشناسیم و تنها او را بپرستیم و معتقد به این باشیم که رکن شناختن او به وحدانیّت و عبادت او،اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت رسالت علیهم السلام است. این جمله‌ی رکن توحید بودن امامان علیهم السلام معانی لطیف و عمیقی دارد که شاید طرح آن معانی در محافل عمومی چندان به صلاح نباشد، همین قدر کافی است که بفهمیم اقرار به وحدانیّت خدا و عبادت او وقتی مایه‌ی سعادت و نجات ما در عالم آخرت خواهد بود که مبتنی بر اقرار به امامت و ولایت ائمّه‌ی دین علیهم السلام باشد؛ وگرنه، فقط تحقیقات عمیق توحیدی داشتن و عالی‌ترین مطالب عرفانی گفتن و عملاً هم ریاضت‌های عبادی متحمّل شدن،در سعادت آدمی تأثیری نخواهد داشت.

## منکران نعمت الهی و محرومان از رحمت خداوندی

به یک حدیث قُدسی* از حضرت امام صادق علیه السلام توجّه فرمایید. آن‌حضرت از آباء

* حدیث قدسی: کلامی از خداست که همانند قرآن اعجازگونه نباشد.

کرامش از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل امین علیه السلام نقل کرده است که خدای متعال فرمود:

(مَنْ لَمْ یَشْهَدْ اَن لا اِلهَ اِلاّ اَنَا وَحْدی)؛

**«کسی که شهادت به این ندهد که جز من معبودی نیست»،**

(اَوْ شَهِدَ بِذلِکَ)؛

**«یا شهادت به این مطلب بدهد»،**

(وَ لَمْ یَشْهَدْ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدی وَ رَسوُلی)؛

**«لیکن شهادت ندهد که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول من است»،**

(اَوْ شَهِدَ بِذلِکَ)؛

**«یا به این هم شهادت بدهد»،**

(وَ لَمْ یَشْهَدْ اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبیطالب خَلیفَتی)؛

**«ولی شهادت ندهد که علیّ بن ابیطالب خلیفه‌ی من بر بندگان من است»،**

(اَوْ شَهِدَ بِذلِکَ)؛

**«یا به این هم شهادت بدهد»،**

(وَ لَمْ یَشْهَدْ اَنَّ الْاَئِمَّة مِنْ وُلْدِهِ حُجَجی)؛

**«امّا شهادت ندهد که امامان از فرزندان علی حجّت‌های من هستند».**

(فَقَد جَحَدَ نِعْمَتی وَ صَغَّرَ عَظَمَتِی وَ کَفَرَ بِآ یاتِی وَ کُتُبِی وَ رُسُلِی)؛

**«[چنین کسی] منکر نعمت من شده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتب و رسل من کافر شده است».**

(اِنْ قَصَدَنِی حَجَبْتُهُ وَ اِنْ سَأَلَنِی حَرَمْتُهُ وَ اِنْ دَعانی لَمْ اَسْتَجِبْ دُعاءَهُ وَ اِنْ رَجانی خَیَّبْتُهُ وَ ذلِکَ جَزاءُهُ مِنّی «و ما اَنَا بِظَلاّمٍ لِلْعَبِید»)؛[1]

۱ـ بحارالانوار، جلد ۳۶، صفحه‌ی ۲۵۲.

**«[چنین شخصی] اگر رو به من بیاورد، من [در به روی او می‌بندم و] ممنوعش می کنم. اگر از من چیزی بخواهد، محرومش می‌سازم و اگر مرا بخواند، جوابش نمی‌دهم و اگر امید به من داشته باشد، ناامیدش می کنم و این کیفری است که من به او می‌دهم و من هرگز به بندگان ظلم نمی کنم».**

## توحید پایدار فقط با اعتقاد به ولایت امامان معصوم علیهم‌السلام

﴿...وَ ما أَنَا بِظَلاّمٍ لِلْعَبِيدِ﴾؛[1]

**...من هرگز به بندگان ستم نمی کنم** ولی دستگاه تکوین و تشریع من نظامی دارد و باید مورد تصدیق بندگان من قرار گیرد. در نظام تشریع، اعتقاد به وحدانیّت من در اُلوهیّت و اعتقاد به رسالت رسولان من از آدم تا خاتم باید توأم با اعتقاد به ولایت و امامت علی و یازده فرزند معصومش علیهم‌السلام باشد. تمام این اعتقادات باید همانند حلقه‌های زنجیر به هم متّصل باشند. یکی از اینها که از قلم بیفتد، تمام آنها از قلم افتاده است. چنان که در حدیث قدسی هم خواندیم، اگر انسان صدهزار سال عمر کند و علی الدّوام بگوید:

(لااِلهَ الاّاللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌الله)؛

امّا کنار آن علی ولی الله نباشد، توحیدش توحید نخواهد بود و روی نجات و سعادت نخواهد دید؛ این است یکی از معانی (وَ اَرْکاناً لِتَوْحیده)؛ که توحید خدا همچون بنا و ساختمانی است که ارکان و پایه‌های آن امامان معصوم علیهم‌السلام هستند و بدیهی است که با فروریختن پایه و ستون، ساختمان نیز فرو می‌ریزد؛ یعنی با کنار رفتن امامت علی و آل علی علیهم‌السلام توحیدی باقی نمی‌ماند.

حدیث معروف منقول از وجود اقدس امام ابوالحسن الرضا علیه‌السلام، که در نیشابور بیان فرموده است، درباره‌ی همین حقیقت است که خدا فرموده است:

(کَلِمَةُ لااله الاّالله حِصْنِی فَمَن قالَها دَخَلَ حِصْنی وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنی اَمِنَ مِنْ

---

[1] ـ سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۹.

عَذابی)؛

**«کلمه‌ی لااله الاّالله [کلمه‌ی توحید] قلعه‌ی محکم من است؛ هر که آن را بگوید [معتقد به آن باشد]، داخل قلعه‌ی من شده است و هر که داخل قلعه‌ی من بشود، از عذاب من ایمن شده است».**

آنگاه امام علیه السلام فرمود:

(بِشُرُوطِها وَ اَنَا مِنْ شُرُوطِها)؛[1]

**«کلمه‌ی توحید شروطی دارد و من [از آن نظر که امام معصوم منصوب از جانب خدا هستم] از جمله‌ی شروط آن هستم».**

یعنی، اعتقاد به ولایت و امامت شرط لازم و رکن تحقّق حقیقت توحید است.

حدیثی نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود:

(اِنَّ لِلااِلَه الاّالله شُرُوطاً وَ اِنّی وَ ذُرّیَّتِی مِنْ شُروطِها)؛[2]

**«لااله الاالله شرط هایی دارد؛ من و ذرّیّه‌ام از شرط های آن هستیم».**

یعنی اعتقاد به «ولایت من» و «ولایت امامان معصوم از فرزندان من» شرط تحقّق توحید است. احتمالاً شرط اوّل، اعتقاد به وحدانیّت خدا، شرط دوّم، اعتقاد به نبوّت ختمیّه‌ی حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و شرط سوّم، اعتقاد به ولایت و امامت دوازده امام معصوم منصوب از جانب خداست.

## سند طلایی حدیث سلسلة الذّهب

تذکّر این نکته هم مناسب است که حدیث نیشابور حضرت امام رضا علیه السلام به حدیث سلسلة الذّهب معروف شده است. ذَهَب یعنی طلا. در توجیه این نام گفته‌اند: چون تنها حدیثی است که سلسله‌ی راویان آن همگی امامان معصوم علیهم السلام هستند، از این جهت دارای سند

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۴۹، صفحه‌ی ۱۲۳ و ثواب الاعمال، صفحه‌ی ۲۱.

۲ـ غررالحکم، حکمت ۱۰۳، از فصل نهم.

طلایی است و هیچ حدیثی از این جهت به پای این حدیث نمی‌رسد و این درخشندگی را ندارد؛ راویان سایر احادیث تا به امام برسد، افراد عادی‌اند امّا سلسله‌ی راویان این حدیث از امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام آغاز شده و به خدا، عزّ و علا، رسیده است که فرموده است:

**(حَـدَّثَنِی اَبِـی مُوسیَ بنِ جَعفرٍالکـاظم قـالَ حَـدَّثَنِی اَبِی جَـعفرُبن مُحمّدٍالصّـادق قـال حَدَّثَنِی اَبِـی مـحمّدُبن عـلیٍّ البـاقر قـال حَدَّثَنِی اَبِـی عـلیُّ بْـن‌الحسین زیـنُ‌العابدین قـال حَدَّثَنِی اَبِی الحسینُ بْنُ علیّ‌بن ابیطالب شـهیدُ ارضِ کـربلا قال حَدَّثَنِی ابی اَمیرُالْمُؤمنین عـلیُّ بْنُ ابـیطالبٍ شـهیدُ اَرْضِ الْکُـوفَة قـال حَـدَّثَنِی اَخِـی وَ ابْـنُ عَـمِّی مـحمّدٌ رسـولُ الله صلی الله علیه و آله قال حَدَّثَنِی جَبْرَئیلُ قالَ سَمِعْتُ رَبَّ العِزَّةِ سُبحانَهُ وَ تَعالَی یَقُولُ کَلِمَةُ لااله‌الاّالله حِصْنِی فَمَنْ قالَها دَخَلَ حِصْنِی وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابِی)؛**

حدیث دیگری هم داریم که قرین همین «حدیث توحید» است و آن را هم مرحوم شیخ صدوق(ره)، در کتاب عیون اخبارالرّضا، از امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام نقل می کند؛ منتهیٰ چند جمله‌ای در آنجا اضافه دارد تا به اینجا می‌رسد:

**(عَنِ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرَئیل عَنْ میکائیل عَنْ اِسْرافیل عَنِ اللَّوْحِ عَنِ الْقَلَمِ...قالَ یَقُولُ اللهُ عَزَّوجلَّ وِلایَة علِیِّ بْنِ اَبیطالب حِصْنِی فَمَن دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابِی)؛**[1]

## امتیاز ویژه‌ی حدیث سلسلة الذّهب

مرحوم نراقی(ره)در خزائن از سیّدجزائری نقل می کند که در زُهَرءالرّبیع، پس از نقل این حدیث، می گوید:

**(هذا السَّنَدُ وَرَدَ فِی الرِّوایَة اَنَّهُ ما قُرِئَ عَلَی مَریضٍ اِلاّ شُفِیَ وَ عَلی مَصْرُوعٍ اِلاّ اَفاقَ و قَدْ جُرِّبَ مِراراً و اِنْ کُتِبَ وَ شُرِبَ فِی ماءٍ شُفِیَ مِنَ الاِلَمِ مُجَرَّبَة)؛**[2]

---

۱ـ عیون اخبارالرّضا، جلد ۲، باب خبر نادر عن الرّضا علیه السلام.

۲ـ خزائن، صفحه‌ی ۱۶۰.

**«این حدیث را با این سند بر هر مریضی بخوانند، شفا پیدا می‌کند و اگر بر کسی که بر اثر بیماری صرع بیهوش شده است بخوانند، به هوش می‌آید و اگر آن را بنویسند و در میان آبی بشویند و به دردمندی بدهند تا بنوشد، دردش آرام می‌گیرد».**

بعد، مرحوم جزائری فرموده است: این عمل مکرّراً تجربه شده است (البتّه، اثبات صحّت این مطلب به عهده‌ی جزائری است).

به تناسب مقام، حدیثی از سفینة البحار مرحوم محدّث قمی عرض می‌کنیم. ایشان نقل می‌کنند که امام مجتبی علیه السلام در کودکی مریض شد. حضرت صدّیقه‌ی کبری علیها السلام نور دیده‌اش را که تب شدید داشت بغل کرد و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد. در آن موقع، جبرئیل امین نازل شد و گفت: یارسول‌الله، تمام سوره‌های قرآن حرف (ف) دارد و (ف) از حروف کلمه‌ی آفت است؛ تنها سوره‌ای که (ف) ندارد سوره‌ی حمد است و لذا شما این سوره را، که حرف آفت در آن نیست، چهل بار بر آب بخوانید و به بدن کودکتان که تب دارد بپاشید، شفا خواهد یافت. همین کار را کردند و کودک در همان لحظه شفا پیدا کرد[1] و شاید برای همین است که برای شفای مریض می‌گویند تنها یک حمد بخوانید؛ چون سوره‌ی ﴿قل هوالله احد﴾ حرف (ف) دارد.

در مجلسی کسی خواست برای شفای مریض چیزی بگوید؛ گفت: برای شفای فلانی فاتحة مع الصّلوات. مردم خندیدند. حالا «فاتحه» همان سوره‌ی «حمد» است؛ امّا کلمه‌ی فاتحه در نظر مردم مثل این است که برای مرده می‌خوانند.

## ارزش اعتقاد به مقام ولایت اهل بیت علیهم السلام

(وَ اَرْکاناً لِتَوْحیدِهِ)؛

گفتیم که اهل بیت اطهار علیهم السلام ارکان توحید خدا هستند و انکار ولایت آن بزرگواران در واقع انکار توحید خداست. ما وقتی ارزش اعتقاد به ولایت اهل بیت علیهم السلام را می‌فهمیم که

---

۱ـ سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۴۴ (حمم).

نگاهی به عقاید نامعقول فرقه‌ی مخالف مذهب،درباره‌ی خدا و پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیفکنیم که چگونه بر اثر دور افتادن از مکتب اهل بیت به ضلالت فکری و اعتقادی مبتلا شده‌اند. از باب نمونه، در مورد خدا اعتقاد دارند که در روز قیامت با چشم سر دیده می‌شود و ساق پای خود را بالا می کشد و آیه‌ی:

﴿یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ...﴾؛[1]

را این طور معنا می کنند. آقای تیجانی، که قبلاً سنّی بوده و سپس شیعه شده، در کتاب معروف خود(**آنگاه هدایت شدم**) که کتاب خوبی است، می گوید:

من در یکی از کشورهای عربی وارد مسجدی شدم و با جماعت نماز خواندم. پس از نماز، امام جماعت برای مردم صحبت کرد و ضمن صحبتش گفت: خداوند دو چشم و دو دست و صورت دارد! گفتم: مگر خدا جسم است که چشم و دست و صورت داشته باشد؟ گفت: مگر شما در قرآن نخوانده‌ای که:

﴿وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ...﴾؛[2]

یعنی، خدا هر دو دستش باز است. پس، خدا دو دست دارد که باز است! مگر در قرآن نخوانده‌ای که:

﴿وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا...﴾؛[3]

**[خدا به نوح علیه‌السلام گفت:] مقابل چشم من کشتی بساز...**؛ پس خدا چشم دارد؛ و همچنین فرموده است:

---

۱ـ سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴۲.
۲ـ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۴.
۳ـ سوره‌ی هود، آیه‌ی ۳۷.

﴿کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ ﴿وَ یَبْقَى وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ﴾؛[۱]

«همه چیز فانی می‌شود، تنها صورت خدا باقی می‌ماند».

گفتم: آقای عزیز، در تمام اینها معانی مجازی مراد است، نه معانی حقیقی الفاظ. ما در قرآن استعمال مجازی فراوان داریم؛ استعارات و کنایات داریم. معانی حقیقی در این موارد مراد نیست که خدا چشم و صورت و دست داشته باشد. گفت: خیر، در قرآن استعمال مجازی نیست و همه جا معنای حقیقی مراد است. گفتم: اگر این طور است، پس:

﴿وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِیلاً﴾؛[۲]

«هر که در دنیا کور باشد، در عالم آخرت هم کور خواهد بود».

آیا واقعاً همین طور است؟ گفت: نه. گفتم: پس معلوم می‌شود که در قرآن استعمال مجازی هست. «دست خدا» کنایه از قدرت خداست. «چشم خدا» کنایه از حضور خدا در همه جاست. مقصود از «وجه خدا» ذات خداست، نه صورت خدا؛ وگرنه:

﴿... کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلاّ وَجْهَهُ...﴾؛[۳]

چه معنایی خواهد داشت؟ آن طور که شما می‌گویید، معنای آیه این می‌شود که همه چیز حتّی چشم و دست خدا هم از بین می‌رود و تنها صورت خدا باقی می‌ماند! آیا صورت بی‌چشم برای کسی متصوّر است؟

## سخنان سخیفی که درباره‌ی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله می‌گویند

درباره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز سخنانی می‌گویند که انسان از بیان آن به عنوان مسلمان خجالت می‌کشد؛ از جمله قائل به این هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط در مقام ابلاغ وحی به

---

۱ـ سوره‌ی الرّحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲ـ سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۲.

۳ـ سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

مردم معصوم است، ولی در سایر جاها ممکن است اشتباه کند. حتی می گویند: در نماز اشتباه کرد و سه رکعت را چهار رکعت خواند و در وسط نماز خوابش برد و صدای خرّوپفش بلند شد،طوری که مردم شنیدند؛ آنگاه از خواب پرید و نماز را ادامه داد! یعنی چه؟ و می گویند پیامبر روزی به عایشه گفت: بیا با هم در دویدن مسابقه بدهیم تا ببینیم کدام جلو می افتیم و از عایشه نقل می کنند که وقتی در مسجدالنّبی حبشی ها آمده بودند و آواز می خواندند و می رقصیدند و پایکوبی می کردند، رسول خدا ﷺ به من گفت: بیا تماشا کن که چقدر خوب می رقصند! از پنجره‌ی مشرف به مسجد تماشا می کردیم، به آنها گفت: ای حبشی زادگان، بزنید و برقصید و پایکوبی کنید تا دنیای یهود و نصاریٰ بدانند که دین ما هم ذوق هنری دارد. در همین حال، عمر وارد شد؛ آنها تا عمر را دیدند، ترسیدند و فرار کردند. رسول خدا گفت: عمر هیبتی دارد که شیاطین جنّ و انس از او فرار می کنند! هدف از نقل این مطالب این است که می خواهند اثبات کنند که پیامبر یک شخص عادی بوده و اگر هم گفته باشد:

**(عَلِیٌّ مِنِّی وَ اَنَا مِنْ عَلِیٍّ)**؛

**«علی از من است و من از علی هستم»**،

مطلب مهمّی نیست؛ مگر خودش که بوده که گفتارش (علی از من است و من از علی) دارای اهمّیّتی باشد.

می گویند روزی پیامبر به نخلستان آمد و دید افراد مشغول تلقیح نخل ها هستند و شکوفه های نر را به شکوفه های ماده می رسانند. پرسید: چرا این کار را می کنید؟ گفتند: برای این که خرما خوب بشود. گفت: اگر این کار را نکنید، بهتر است. آنها به حرف پیامبر گوش دادند و تلقیح نکردند و خرماها فاسد شد. یک روز رسول اکرم ﷺ به نخلستان آمد و دید خرماها فاسد شده است. علّت را پرسید. گفتند: شما گفتید تلقیح نکنید، ما هم تلقیح نکردیم و فاسد شده است. فرمود: پس، معلوم شد که من خیلی با دنیای شما آشنا نیستم؛ شما بهتر از من می دانید.

اینها را می گویند برای این که بفهمانند، اگر ما گفتیم او برای حکومت پس از خود کسی را معیّن نکرده، برای این است که خودش گفته است: من با امور دنیا آشنا نیستم؛ خودتان مدیر و مدبّر امور زندگی خودتان را انتخاب کنید، من فقط آنچه را باید بگویم می گویم.

تمام این انحرافات از آنجا نشأت گرفته است که از خاندان عصمت علیهم‌السلام دور افتاده‌اند. لسان قرآن را کنار گذاشته و خواسته‌اند خودشان به اقیانوس بیکران قرآن وارد شوند و چیزی بفهمند و به این ضلالت‌ها مبتلا گشته‌اند و لذا ما می گوییم:

(وَ اَرْکاناً لِتَوْحیدِهِ)؛

**ارکان و ستون‌ها و پایه‌های دین و توحید و قرآن شما اهل بیت رسول علیهم‌السلام هستید.** تا دست به دامن شما نزنیم، نه خدا را می شناسیم نه پیامبر و نه قرآن را و در نتیجه، نه دنیا داریم نه دین و نه آخرت.

## اهل بیت رسالت علیهم‌السلام شاهد بر اعمال مردم

(وَ شُهَداء عَلَی خَلْقِهِ)؛

**خدا شما اهل بیت رسالت را شاهد بر خلق خود قرار داده است** و هم اکنون از تمام افکار و نیّات و اعمال ما آگاهید و روز قیامت هم به آن شهادت خواهید داد. چون اگر الآن شاهد اعمال نباشند، چگونه می توانند روز قیامت به آن شهادت بدهند؟ کسی که در حین وقوع عمل شاهد نبوده است، نمی تواند در حضور قاضی شهادت دهد.

پس هم اکنون امام عصر ـ عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف ـ مجلس ما را می بیند و سخنان ما را می شنود و از نیّات ما آگاه است؛ وگرنه، چگونه می تواند در روز قیامت در محضر خدا شهادت بدهد که در فلان شب، در فلان مکان، جمعیّتی با این خصوصیّات مجلسی تشکیل دادند و چنین و چنان گفتند و شنیدند و هر کدام دارای چنین نیّتی بودند. در زیارتشان می خوانیم:

(اَشْهَدُ اَنَّکَ تَرَی مَقامی وَ تَسْمَعُ کَلامی وَ تَرُدُّ سَلامی)؛

**«من شهادت می دهم که تو ای حجّت خدا می بینی که من کجا نشسته‌ام و می شنوی که چه**

می گویم و سلام مرا پاسخ می دهی [و روز قیامت هم به تمام اینها شهادت خواهی داد]».

حضرت امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام ضمن ذکر علایم امام می فرماید:

(اِنَّ الْإمامَ مُؤَیَّدٌ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللهِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ یَرَی فِیهِ اَعْمالَ الْعِبادِ)؛

«امام مؤیّد به روح القدس است و بین او و خدا عمودی از نور قرار دارد که اعمال بندگان را در آن [ستون نوری] مشاهده می کند».[1]

عبدالله بن زیّات خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد: درباره ی من و خانواده ام دعایی بفرمایید. امام فرمود:

(اَوَ لَسْتُ اَفْعَلُ)؛

«آیا مگر من دعا نمی کنم»؟

(وَ اللهِ إنَّ أعْمَالَکُمْ لَتُعْرَضُ عَلَیَّ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَة)؛[2]

«به خدا قسم، اعمال شما در هر شب و روزی به من عرضه می شود».

## شرفیابی جمعی از طایفه ی جنّ به محضر امام باقر علیه السلام

سعدالاسکاف گوید: درِ خانه ی امام باقر علیه السلام رفتم. اذن دخول طلبیدم. خادم گفت: اندکی تأمّل کن، جمعی از برادران شما شرفیاب حضور امام هستند، آنها بروند و بعد شما داخل شوید. چندی نگذشت، دیدم دوازده نفر از محضر امام بیرون آمدند با قیافه های خاصّ و لباس های مخصوصی که برای من نامأنوس بودند؛ سلام کردند و ردّ شدند. من داخل شدم و به امام عرض کردم: افراد ناشناسی دیدم؛ فرمود: اینان گروهی از برادران جنّ شما بودند. عرض کردم: آقا، مگر آنها بر شما ظاهر می شوند؟ فرمود: آری، آنها هم مثل شما برای فهمیدن حلال و حرامشان نزد ما می آیند.[3]

---

۱ـ کشف الغمّه فی معرفة الائمّه، جلد ۲، صفحه ی ۲۹۱.

۲ـ کافی، جلد ۱، صفحه ی ۲۱۹.

۳ـ کشف الغمّه، جلد ۲، صفحه ی ۱۳۸.

مالک جهنی می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم. پیش خودم فکر می کردم که راستی خداوند چه عظمت و کرامتی به امام داده که او را حجّت بر خلقش قرار داده است؛ امام علیه السلام از فکر من آگاه شد و رو به من کرد و فرمود:

(یا مالِک اَلامْرُ اَعْظَمُ مِمّا تَذْهَبُ اِلَیْه)؛[۱]

**«ای مالک، مطلب بزرگ تر از آن است که تو می اندیشی».**

دیگری گفت: میان مکّه و مدینه می‌رفتم. در بیابان بی آب و گیاه حجاز از دور شبحی دیدم که به سمت من می آید، امّا گاهی ظاهر و گاهی غایب می‌شود تا این که نزدیک شد و دیدم کودکی هفت یا هشت ساله است. تعجّب کردم، به من سلام کرد، جواب دادم و گفتم: (مِنْ اَیْنَ)؛ «از کجا می آیی»؟ گفت: (مِنَ الله)؛ «از جانب خدا». گفتم: (اِلی اَیْنَ)؛ «به کجا می‌روی»؟ گفت: (اِلَی الله)؛ «به سوی خدا [می‌روم]».

گفتم: آخر، راحله و مرکبت کو؟ گفت: پاهای من. گفتم: زاد و توشه‌ات چیست؟ گفت: تقوای من. گفتم: همسفرت کیست؟ گفت: مولای من. گفتم: تو که هستی؟ گفت: من از قوم عربم. گفتم: روشن تر بگو. گفت: از قریشم. گفتم: روشن تر. گفت: از هاشمیّونم. گفتم: روشن تر. گفت: از علویّونم. بعد، چند بیت شعر خواند، از جمله این دو بیت:

مـا فـازَ مَـنْ فـازَ اِلاّ بِـنا وَ ما خابَ مَنْ حُبُّنا زادُهُ

**« هر کس رستگار شده، به برکت ما رستگار شده است و هر کس محبّت ما را در دل دارد، به هلاکت نخواهد افتاد».**

وَ مَنْ کـانَ غـاصِباً حَقَّنا فَـیَوْمُ الْقِـیامَةِ مـیعادُهُ

**«هر کس حقّ ما را غصب کند، وعده گاه او روز قیامت خواهد بود [و روی سعادت نخواهد دید]».**

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه‌ی ۲۷۰.

با تعجّب پرسیدم: اسم شما چیست؟ گفت: من محمّدبن علیّ‌بن‌الحسین‌بن علیّ‌بن‌ابیطالب هستم. این را گفت و از چشمم ناپدید شد. دیگر نفهمیدم آیا به آسمان صعود کرد یا به زمین فرو رفت.[۱]

## استمداد گرگ بیابان از امام باقر علیه‌السلام

از محمّدبن مسلم منقول است که من خدمت امام باقر علیه‌السلام بودم. به سمت مکّه می‌رفتیم. من سوار بر درازگوشی بودم و ایشان سوار بر استر. ناگهان دیدم گرگی از بالای کوه به سمت ما آمد. من سخت وحشت کردم و دیدم مستقیم به سمت امام باقر علیه‌السلام رفت و آن‌حضرت هم استر را نگه داشت. آن گرگ تا مقابل استر رسید، از پیش رو پرید و دستش را روی زین استر گذاشت و گردن کشید تا محاذات* گوش امام علیه‌السلام و بنا کرد همهمه کردن. امام هم سر پایین آورد و مقابل دهان او گذاشت و بعد از لحظاتی فرمود:

(اِمْضِ فَقَدْ فَعَلْتُ)؛

**«برو، من انجام دادم».**

او هم پایین آمد و شتابان رفت. من با تعجّب توأم با وحشت گفتم: آقا، این گرگ درّنده کار عجیبی کرد و سبب ترس و وحشت من شد. فرمود: فهمیدی چه گفت؟ گفتم: من چه می‌فهمم؟ خدا و رسول و حجّتش می‌فهمند. فرمود: به من گفت، یابن رسول‌الله، همسر من پشت این کوه درد زایمان گرفته و به دشواری افتاده است؛ تو از خدا بخواه او را از این دشواری نجات دهد و اَحَدی از نسل مرا بر اَحَدی از شیعیان تو مسلّط نگرداند. من هم گفتم تو برو، من دعا کردم. او خوشحال شد و رفت.[۲]

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه‌ی ۲۷۰.

* محاذات: روبرو شدن، مقابل بودن.

۲ـ بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه‌ی ۲۳۹.

آری:

(وَ شُهَداءَ عَلَی خَلْقِهِ)؛

**شاهد بر تمام زوایای عالم خلقند** و فریادرس تمام درماندگان اعمّ از حیوان و انسانند. امیدواریم خداوند این سرمایه‌ی محبّت به اهل بیت رسول علیهم السلام را که به ما عطا فرموده است، در تمام مراحل حیات، اعمّ از دنیا و برزخ و محشر، بر ما مستدام بدارد.

**اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِوِلایَتِهِمْ وَ مِنَ الْمُعْتَقِدینَ بِاِمامَتِهِمْ وَ مِنَ الْمُتَنَعِّمِینَ بَمَحَبَّتِهِمْ؛**

**اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلانا صاحِبِ الزَّمانِ وَ اَظْهِرْ بِهِ دینَکَ وَ اَحْیِ بِهِ سُنَّة نَبِیِّکَ وَاجْعَلْنا مِنْ اَعوانِهِ وَاَنْصارِهِ وَ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِهِ.**

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ اَعْلاماً لِعِبادِهِ، وَ مَناراً فی بِلادِهِ

## اهل بیت نبوّت علیهم السلام هدایتگران به سوی خدا

وَ اَعْلاماً لِعِبادِهِ وَ مَناراً فِی بِلادِهِ؛

**«...ما اعتراف و اقرار می کنیم که خداوند شما اهل بیت رسالت علیهم السلام را اَعلام برای بندگانش و منار در شهرهایش قرار داده است».**

اَعْلام جمع **عَلَم** است و عَلَم یعنی **علامت و نشان**. مثلاً، پرچم با رنگ و علامت خاصّی نشانه‌ی کشور مشخّصی است. تابلوها در طول جادّه نمایانگر مقدار مسافت طیّ شده یا باقی مانده از راه است.

اهل بیت نبوّت نشان دهنده‌ی راه به سوی خدا هستند و بندگان خدا را با ارائه‌ی فضایل و مناقب خویش به آن راه هدایت می کنند. در اصول کافی، بابی است تحت عنوان:

(أَنَّ الْأَئِمَّةَ هُمُ الْعَلاماتُ)؛

**«امامان نشانه و علامت هستند».**

توحید به معنای واقعی و عبودیّت به معنای حقیقی را امامان نشان می‌دهند. در تمام فضایل انسانی، اعمّ از زهد و ورع و تقوا و صدق و عدل و امانت، مظاهر صفات الهی و اسوه و الگو هستند؛ البتّه، برای تمام بندگان خدا چنین هستند، امّا گروهی از بندگان خاصّ خدا هستند که اهلیّت استفاضه از آن منابع فیض الهی را دارند، چنان که قرآن می فرماید:

﴿وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهاراً وَ سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۞ وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾؛[1]

---

۱ـ سوره‌ی نحل، آیات ۱۵ و ۱۶.

**«خدا در زمین کوه‌هایی ثابت افکند تا شما را نلرزاند و نهرهایی آفرید و راه‌هایی قرار داد تا شما هدایت شوید و نشانه‌هایی [مقرّر کرد] و آنها به وسیله‌ی ستاره‌ها راه می‌یابند».**

## قلب سلیم مستعدّ درک مقام آسمانی امامان عليهم السلام

امّا آیا همه‌ی مردم می‌توانند از طریق وضع و محاذات ستاره‌های آسمان در صحرا و دریا راهیابی کنند؟ البتّه، خیر، ابتدا باید دارای چشمی سالم و بینا بود و سپس آگاه از اوضاع نجومی تا بتوان از نگاه کردن به ستارگان چیزی فهمید و راه خود را یافت. در مورد اهتدا از امامان عليهم السلام نیز چنین است. قلبی سالم و مصون از کبر و لجاج و عناد لازم است تا به مقام آسمانی امامان عليهم السلام پی ببرد و خود را موظّف به تسلیم در برابر آنها بداند؛ وگرنه، کوردلان لجوج عنود ابوجهل منش کجا توان دیدن نور نبوّت و امامت را دارند تا در پرتو آن نور راه بیابند؟

اویس قَرَن از راه دور پیامبر را می‌دید ولی عمر در کنار پیامبر بود و او را نمی‌دید و لذا پس از رحلت رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم به اویس گفت: تو با این همه محبّت که به پیامبر داشتی، چرا نیامدی او را ببینی؟ گفت: تو پیامبر را دیدی؟ گفت: بله، من مصاحب همیشگی او بودم، چطور او را ندیدم؟ اویس گفت: آری، جسم او را می‌دیدی.

قرآن با این که کتاب هدایت برای همه‌ی مردم است (بلاغاً للناس)، ولی می‌فرماید:

﴿ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ﴾؛[1]

**«تنها اهل تقوا می‌توانند از هدایت آن بهره‌مند گردند [و در پرتو نور آن راه بیابند]».**

امامان عليهم السلام نیز «اعلاماً للعباد»اند. امّا خواصّ از «عبادالله» اهلیّت اهتدا و راهیابی از آن نشانه‌های الهی را دارا هستند.

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲.

## اهل بیت علیهم‌السلام راهنمای گمشدگان

معنای جمله‌ی دوّم زیارت(و مناراً فی بلاده)نیز همین است.

نار یعنی آتش. منار یعنی **محلّ آتش.** در زمان‌های سابق برای این که مسافران در بیابان به هنگام شب راه را گم نکنند،منارهایی، یعنی بناهای ستون مانندی، به شکل مخروط می‌ساختند و در قسمت بالای آن، محلّی برای برافروختن آتش درست می کردند و شب‌ها در آن آتش می‌افروختند تا مسافران راه را بیابند. همچنین در شهرها منار بود و از آتش برافروخته بر فراز آن به‌وجود شهر پی می‌بردند و به سمت آن می آمدند.در کنار مساجد، به‌منظور راهنمایی مردم و گفتن اذان در شهرهای مسلمان‌نشین هم اکنون نیز مناره می‌سازند.

حال، همان گونه که مناره وسیله‌ی راهنمایی گم گشتگان و راه‌جویان است، اهل بیت رسالت علیهم‌السلام نیز به اذن خدا منار در بلاد و شهرهای انسان‌نشینند و گم‌شدگان و راه‌جویان را هدایت می کنند و به صراط مستقیم حقّ می‌آورند، به شرط این که به بیماری کوردلی و لجاج و عناد مبتلا نباشند؛ گر چه در ردیف عالمان نیز به حساب بیایند.

قُتاده، عالم معروف بصری، خدمت حضرت امام باقرالعلوم علیه‌السلام آمد. امام فرمود:

(یا قُتادَة اَنْتَ فَقیهُ اَهْلِ الْبَصْرَة)؛

**«ای قتاده، تو فقیه بصریان هستی».**

فقیه یعنی **دانشمند دین‌شناس قرآن‌شناس.**

او خواست اظهار ادب کند، گفت:

(کَذٰلِکَ یَزعُمُونَ)؛

**«مردم این طور می پندارند».**

فرمود:

(بَلَغَنِی اَنَّکَ تُفَسِّرُ الْقُرآنَ)؛

**«به من خبر رسیده که تو قرآن را تفسیر می کنی».**

گفت: بله. فرمود: مقام بزرگی برای خود ادّعا می کنی. حال،معنای آیه‌ای را از تو می‌پرسم.عرض کرد: بفرمایید. فرمود: این آیه در سوره‌ی سبأ به چه معناست؟

**﴿وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيّاماً آمِنِينَ﴾؛**[1]

ظاهر آیه راجع به داستان سرزمین سبا است که سرزمینی بسیار آباد و دارای شهرهایی امن، پرنعمت و پر جمعیّت بوده است.میان شهرهای آن، قریه‌های کوچک و بزرگی وجود داشته که به هم متّصل و دارای نعمت فراوان و امنیّت کامل بودند. بعد، کفران نعمت کردند و به عذاب خدا محکوم شدند و همه چیز خود را از دست دادند و خاک‌نشین شدند. حالا آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

**«در میان مردم سبا و آن شهرهای آباد پرنعمت، شهرهای دیگری که نمایان است قرار دادیم [و به آنها گفتیم]شب‌ها و روزها در این آبادی‌ها با امنیّت کامل مسافرت کنید».**

امام فرمود: مقصود از آن شهرها کدام است که مردم با امنیّت کامل میان آنها رفت و آمد می کنند و احساس هیچ گونه خوف و ناامنی نمی کنند؟

قتاده گفت: مراد شهر مکّه است که هر کس از خانه‌ی خود بیرون آید و زاد و راحله‌ی حلال داشته باشد(مرکب و توشه‌ی راهش از ممرّ حلال به دست آمده باشد) با امنیّت می رود و بر می گردد. امام فرمود: بگو ببینم آیا تا به حال نشده است که مردم بین راه مکّه گرفتار راهزن‌ها بشوند و آنها اموالشان را ببرند و خودشان را بکشند؟ یا حتّی در داخل مسجدالحرام مردمی کشته شوند؟

قتاده و جمع دیگری که در آن مجلس حضور داشتند، گفتند: چرا، از این گونه حوادث بین راه مکّه و در خود مکّه فراوان پیش آمده است، با آن که زاد و راحله‌ی حلالی هم

---

۱ـ سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۸.

داشته‌اند. امام فرمود: پس آن شهرهای امن و امانی که قرآن می گوید کدام است؟ قتاده جوابی نداشت. سکوت کرد و امام فرمود:

(یا قُتادَة اِنْ کُنْتَ اِنَّما تُفَسِّرُ الْقُرآنَ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِکَ فَقَدْ هَلَّکْتَ وَ اَهْلَکْتَ)؛

**«ای قتاده، [این را بدان] اگر بخواهی از روی فهم خود، آیات قرآن را تفسیر کنی، به هلاکت افتاده‌ای و مردم را نیز به هلاکت انداخته‌ای».**

(وَ یْحَکَ یا قُتادَة ذٰلِکَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ بِزادٍ و راحِلَة... عارِفاً بِحَقِّنا یَهْوَانا قَلْبُهُ...)؛

**«وای بر تو ای قتاده، این آیه [مربوط به ما امامان اهل بیت است و] معنایش این است: کسی که از خانه‌اش با زاد و راحله‌ی حلال بیرون آید و معرفت و محبّت ما را در دل داشته باشد و به قصد اطاعت از فرمان ما حرکت کند، با امنیّت از انحراف در اعتقاد و عمل در مسیر دین پیش می رود و از عذاب جهنّم در امان می ماند».**

نه این که بین راه مکّه لطمه و صدمه‌ای نمی خورد. اینها حوادث طبیعی است و ممکن است در هر زمان و مکانی پیش بیاید. مراد از شهرهای مبارک ﴿الْقُرَی الَّتِی بارَکْنا فِیها﴾ ما امامان از اهل بیت هستیم و مراد از شهرهای ظاهر که فرموده است: ﴿قُریً ظاهِرَةً﴾ علما و فقهای شیعه‌ی ما هستند که رابط میان ما و مردمند؛ آنها ظاهرند و در دسترس مردم قرار گرفته‌اند.

پس کسانی که معارف و احکام دین خود را به وسیله‌ی فقهای شیعه از امامان اهل بیت علیهم‌السلام می گیرند و به آن عمل می کنند، تنها کسانی هستند که با امنیّت و اطمینان خاطر در صراط مستقیم دین حرکت می کنند و در روز جزا از عذاب خدا در امانند و این است معنای این آیه از سوره‌ی سبأ.[1]

## حجّ مقبول برای کسی که قلبش متوجّه اهل بیت علیهم‌السلام است

امام باقر علیه‌السلام سپس فرمود: مقصود آیه‌ای هم که دعای ابراهیم علیه‌السلام را نقل می کند:

۱ـ تفسیر نورالثّقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۳۰؛ بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه‌ی ۳۴۹.

﴿...فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيْهِمْ...﴾؛[1]

**«...خدایا، قلب‌های گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز...»،**

ما هستیم؛ یعنی ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته است که دل‌های مردم را به سوی ما متوجّه کند و لذا ﴿اِلَيْهِم﴾ فرموده است نه (الیه) که راجع به بیت باشد.

(فَنَحْنُ وَ اللهِ دَعْوَةُ اِبراهیمَ الَّتی مَنْ هَوانا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَ اِلاّ فَلا)؛

**«پس، به خدا قسم، ما هستیم مقصود از دعای ابراهیم که هر کس قلباً متوجّه ما باشد، حجّش مقبول می‌شود؛ و گرنه، قبول نمی گردد».**

آنگاه امام فرمود:

(وَیْحَکَ یا قُتادَةُ اِنَّما یَعْرِفُ الْقُرآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ)؛[2]

**«وای بر تو ای قتاده، تنها کسی قرآن را می‌شناسد [و محیط به حقایق آن است] که مخاطب قرآن بوده است [و او رسول خدا و اهل بیت او هستند]».**

## افشای چهره‌ی منافقانه‌ی حسن بصری

همچنین، حضرت باقرالعلوم علیه السلام در پایان مناظره با حسن بصری به او فرمود:

(وَ نَحْنُ تِلْکَ الذُّرِّیَّة الْمُصْطَفاة)؛

**«ما هستیم آن ذرّیّه‌ی برگزیده از جانب خدا».**

(لا اَنْتَ وَ اَشْباهُکَ یا حَسَنُ)؛

**«نه تو و امثال تو ای حسن».**

بعد فرمود:

(یا حَسَنُ لَوْ قُلْتُ لَکَ حِینَ ادَّعَیْتَ ما لَیْسَ لَکَ وَ لَیْسَ اِلَیْکَ یا جاهِلَ اَهْلِ الْبَصْرَة لَمْ

---

۱ـ سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.

۲ـ بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه‌ی ۳۴۹.

اَقُلْ لَکَ اِلاّ ما عَلِمْتُهُ مِنْکَ وَ ظَهَرَلِی عَنْکَ)؛[۱]

**«ای حسن، اگر من تو را به خاطر ادّعای نابجایی که کرده‌ای و خود را عالم به علوم قرآن نشان داده‌ای توبیخ کنم و بگویم ای نادان اهل بصره، در این صورت، سخنی صواب گفته‌ام و آنچه از تو برایم معلوم و روشن شده است، اظهار کرده‌ام».**

امام می‌خواست چهره‌ی منافقانه‌ی او و امثال او را، که در پشت این چهره‌ی به ظاهر مؤمن خود پنهان کرده بودند و مردم ظاهربین را فریب می‌دادند و از مسیر دین حقّ منحرف می‌ساختند، آشکار سازد و مردم را از انحراف و کجروی، که موجب هلاکت ابدی آنها می‌شد، باز دارد.

## زمان هیچ‌گاه خالی از حجّت خدا نیست

در دعای عرفه‌ی صحیفه‌ی سجّادیّه، امام سیّدالسّاجدین علیه‌السلام این چند جمله را درباره‌ی حضرت ولیّ عصر ـ عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریفَ ـ فرموده‌اند:

(اَللّهُمَّ إنَّکَ أیَّدْتَ دِینَکَ فِی کُلِّ أوَانٍ بِإمَامٍ أقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبَادِکَ وَ مَنَاراً فِی بِلادِکَ)؛

**«خدایا، تو در هر زمانی دین خودت را تأیید کرده‌ای به وسیله‌ی امامی که او را برای بندگانت عَلَمی و در میان شهرهایت مناری قرار داده‌ای».**

(بَعْدَ أنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِیعَةَ إلَی رِضْوَانِکَ،)؛

**«بعد از این که ریسمان او را به ریسمان خودت متّصل کرده و او را وسیله‌ی رسیدن به رضوان خود قرار داده‌ای».**

این جملات به وجود اقدس حضرت ولیّ عصر ـ عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریفَ ـ اشاره دارد و بنا به عقیده‌ی شیعه، هیچ زمانی خالی از عَلَم و منار الهی نبوده و نخواهد بود. همیشه

---

۱ـ تفسیر نورالثّقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۳۱.

امامی معصوم علیه‌السلام به عنوان عَلَم و منار آسمانی روی زمین وجود دارد. آری، تقصیر و قصور از جانب بشر است که خودش را برای ظهور آن‌حضرت آماده نکرده است.

## کعبه نشانه‌ی اسلام

به تناسب ایّام عرض می‌شود که کعبه هم در نهج البلاغه‌ی شریف، عَلَم معرّفی شده است که می‌فرماید:

**(جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلامِ عَلَماً)؛**

**«خداوند سبحان بیت[کعبه]را عَلَم[و نشانه]برای اسلام قرار داده است».**

یعنی اگر کسی بخواهد اسلام را با برنامه‌های عملی‌اش بشناسد و با حقیقت توحید عملی و زهد و جهاد، آن چنان که در اسلام هست، آشنا شود، باید کعبه و مناسک حجّ را مورد مطالعه و دقّت قرار دهد. حجّ که با عمل احرام شروع می‌شود و با طواف و سعی و وقوف در عرفات و مشعر و منیٰ ادامه می‌یابد، عملاً حقایق اسلامی را تشریح می کند و برنامه‌ی سیر و سلوکی را که انسان برای رسیدن به مقام رضوان خدا نیاز دارد، ارائه می کند؛ولی یاللاسف که ما غالباً به پوستی اکتفا کرده‌ایم و از لُبّ و مغز مناسک پرمحتوای حجّ بی‌خبر مانده‌ایم. لذا به حجّ می‌رویم و باز می گردیم و اصلاً تحوّلی در روحیّات خود نمی‌یابیم.

در زمان‌های گذشته، چون مسافرت مشکل بود و موجبات رفاه فراهم نبود، قهراً حجّاج چند ماهی در راه بودند تا به مکّه برسند. این مدّتِ در راه بودن و دوری از وطن و زن و فرزند و تحمّل دشواری‌های سفر تا حدّی سبب پاک شدن روح از آلودگی به تعلّقات دنیوی و مشتهیات نفسانی می‌شد و قهراً توجّه به خدا و اشتیاق به عبادت در آدمی به وجود می آمد و با صفا و لطافت روحی خاصّی به مناسک و اعمال عبادی می‌پرداخت.

امّا امروزه وسایل و موجبات رفاه از هر جهت فراهم است. امشب مرد در خانه‌اش سر سفره‌ی رنگین می‌نشیند و به حساب پول‌های موجود در بانک و سود و زیان در معاملات

می‌رسد، فردا شب با همان حال تعلّق به امور دنیوی‌اش، لبّیک گویان وارد مکّه می‌شود و به طواف بیت می‌پردازد و حتّی حاضر نیست یک شب شامش خالی از گوشت و نوشابه باشد و در آن چند روزی هم که در مکّه توقّف می‌کند، بیش از مسائل طواف و سعی به خرید سوغاتی می‌اندیشد. این حاج آقا و حاج خانم با این وضع و حالشان می‌خواهند طواف و سعی کنند و در روز عرفه دعای امام حسین علیه السلام را بخوانند و بگویند:

(عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً)؛

**«کور است آن چشمی که تو را [ای خدا] مراقب خویش نمی‌بیند».**

اگر ما در حالات و اعمال خود بیندیشیم، می‌بینیم که مصداق این آیه شده‌ایم:

﴿وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا...﴾؛[1]

**«رها کن مردمی را که دینشان را بازی و سرگرمی قرار داده‌اند و زندگی دنیا فریبشان داده است...».**

از عبدالله ابن عبّاس نقل شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حَجَّة‌الوداع که آخرین حجّشان بود، در حالی که باب کعبه را گرفته بودند، فرمودند: آینده برای امّت من چنین خواهد بود.

(یَحُجُّ اَغْنیاءُ اُمَّتی لِلنُّزْهَةِ وَ یَحُجُّ اَوْساطُها لِلتِّجارَةِ وَ یَحُجُّ فُقَرائُهُمْ لِلرِّیاءِ وَ السُّمْعَةِ)؛[2]

**«ثروتمندان امّت من برای تفریح و تفرّج و متوسّطین آنان برای خرید و فروش و تجارت و فقرا و مستمندان برای ریا و کسب آوازه و شهرت به حجّ می‌روند».**

یعنی، تدریجاً قوّت ایمان مردم رو به کاستی می‌گذارد و هویٰ به جای خدا در دل‌ها حاکم می‌شود، دنیا بزرگ‌ترین آرزوی مردم می‌گردد، تمام حرکت‌ها و فعّالیّت‌های آنان بر

---

۱ـ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۰.

۲ـ تفسیر المیزان، جلد ۵، صفحه‌ی ۴۳۴.

محور دنیا می‌چرخد تا آنجا که به وظایف دینی و اعمال عبادی هم رنگ دنیا می‌زنند؛ طوری می‌شود که حجّ، که از بزرگترین شعائر الهی و بهترین وسیله برای ارشاد و هدایت مردم به سوی معنویّت و حقایق اصیل دین است، صورت دنیایی به خود می‌گیرد و جنبه‌ی روحانی خود را از دست می‌دهد.

## اندوه و غصّه‌ی امام زمان علیه‌السلام

حضرت امام باقر علیه‌السلام به شخصی به نام عبدالله فرمود:

(یَا عَبْدَ اللهِ مَا مِنْ عِیدٍ لِلْمُسْلِمِینَ أَضْحَی وَ لا فِطْرٍ إلاّ وَ یَتَجَدَّدُ فِیهِ لِآلِ مُحَمَّدٍ حُزْنٌ)؛

**«ای عبدالله، هیچ عیدی از فطر و قربان برای مسلمانان پیش نمی‌آید، مگر این که حزن و اندوه تازه‌ای برای آل محمّد حاصل شود».**

(لِأَنَّهُمْ یَرَوْنَ حَقَّهُمْ فِی یَدِ غَیْرِهِمْ)؛[1]

**«زیرا آنان حقّشان را در دست دیگران می‌بینند».**

در دعای عید قربان از صحیفه‌ی سجّادیّه هم می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ إنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِکَ وَ أَصْفِیَائِکَ وَ مَوَاضِعَ أُمَنَائِکَ فِی الدَّرَجَةِ الرَّفِیعَة.... حَتَّی عَادَ صِفْوَتُکَ وَ خُلَفَاؤُکَ مَغْلُوبِینَ مَقْهُورِینَ مُبْتَزِّینَ)؛

**«خدایا، این مقام و جایگاه[اقامه‌ی نماز عید و جمعه یا مقام امامت و خلافت]از آنِ خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو[امامان معصوم علیهم‌السلام]است[که دشمنان حقّ از آنها به غصب و ستم گرفتند]تا این که[بر اثر غصب خلافت]برگزیدگان و جانشینان تو مغلوب و مقهور گشتند و حقّشان را از دست دادند».**

هم اکنون نیز امام عصر ـ عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریفَ ـ مقهورند و احساس ناامنی می‌کنند و در هر عیدی غصّه و اندوهشان تازه می‌شود؛ زیرا امّت اسلامی را همچون گله‌ی

---

۱ـ علل الشّرایع، جلد ۲، صفحه‌ی ۷۶.

گوسفند بی‌شبانی می‌بینند که اسیر گرگان خونخوار گشته‌اند و چاره‌ای نمی‌یابند. این وضع را هم خود امّت با بی‌اعتنایی به اوامر خدا و امام به وجود آورده است.

## این روش، مطلوب امام زمان علیه‌السلام نیست

آیا انصافاً ما مسلمانیم؟ زندگی ما صِبْغَه‌ی الهی و رنگ اسلامی دارد؟ اگر هم اکنون امام زمان ـ عجّل الله تعالی فرجه الشّریف ـ در میان ما ظاهر شوند، زندگی ما را به عنوان یک زندگی اسلامی می‌پسندند؟ وضع بازار و خیابان ما، وضع خانواده‌ها و اختلاط مردان و زنان ما، وضع سازمان صدا و سیمای ما را می‌پسندند؟ و دردناک‌تر این که، اغلب باورمان نشده است که داریم کج می‌رویم. قرآن می‌گوید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً۞الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً﴾؛[1]

**«بگو، آیا به شما خبر بدهم که زیان‌کارترین مردم چه کسانند؟ آنان که در زندگی دنیا به گمراهی افتاده‌اند و در عین حال، می‌پندارند که [شاهراه همان است که آنها می‌روند و] نیکوترین کار همان است که آنها انجام می‌دهند».**

به هر حال، از خدا می‌خواهیم تا زنده‌ایم از نورانیّت و صفا و لطافت اسلام نصیب ما هم بگرداند و رابطه‌ی ما را با خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام محکم‌تر کند تا جملات (وَ اَعْلاماً لِعِبادِهِ وَ مَناراً فِي بِلادِهِ) را از روی صدق و صفا بگوییم و در زندگی عملاً رو به سوی آنها برویم و راه را گم نکنیم؛ زیرا اگر راه را گم کنیم، به ظلمت‌های پرسوز و گداز برزخ و محشر مبتلا خواهیم گشت.

**اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلانا صاحِبِ الزَّمانِ وَ اَظْهِرْ بِهِ دينَكَ وَ اَحْيِ بِهِ سُنَّةَ نَبِيِّكَ وَاجْعَلْنا مِنْ اَعوانِهِ وَ اَنْصارِهِ وَمِنَ الْمُنْتَظِرينَ لِظُهُورِهِ.**

---

۱ـ سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا

**مصونیّت اهل بیت علیهم‌السلام از لغزش و انحراف**

**«[ما اعتراف می کنیم و شهادت می دهیم که شما خاندان عصمت اهل بیت نبوّت و رسالت دارای این اوصاف و کمالات هستید؛] خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ کرده، از فتنه‌ها ایمن قرار داده، از آلودگی‌ها تطهیر کرده و هر گونه پلیدی را از شما دور کرده و شما را به طهارتی خاصّ [که مناسب با شأن او و شأن شماست] تطهیر گردانیده است».**

در این چند جمله، چهار کلمه آمده است که بر چهار صفت نقص و عیب دلالت می کند و اهل بیت علیهم‌السلام مبرّا از این نقایص معرّفی شده‌اند.

(زَلَل)، (فِتَنِ)، (دَنَسِ)، (رِجْسِ)؛

**زَلَل** جمع زلّة به معنای **لغزش و انحراف** است؛ اعمّ از انحرافات علمی و فکری و انحرافات اخلاقی و عملی. اهل بیت علیهم‌السلام از مطلق لغزش مصون هستند؛ امّا بشر عادی از چند جهت در معرض اشتباه و انحراف است. بشر عادی یا بر اساس فکر و اندیشه کار می کند یا بر اساس حسّ و تجربه و این هر دو اغلب به خطا می روند.

دانشمندان در عین سعی و تلاش فراوانی که برای شناخت مسائل علمی به کار می‌برند و به حقایقی هم می‌رسند،بسیار هم دچار لغزش‌های فکری می‌شوند و از حقّ مطلب دور می‌افتند و در جهان بینی به خطا می‌روند و احیاناً قرن‌ها کاروان فکری و علمی بشر را در یک مسیر انحرافیِ دور از حقّ حرکت می‌دهند و پس از قرن‌ها به اشتباه خود پی می‌برند.

از باب نمونه، طرفداران هیئت بطلمیوسی که اجرام آسمانی را رَصَد می کردند، قائل به افلاک پوست پیازی بودند و ستاره‌ها را فرو رفته در ثِخَن* فلک می دانستند؛ با احکامی خاصّ و طول و تفصیل فراوان.قریب دو هزار سال، این طرز تفکّر بر مجامع علمی بشری حاکم بود تا این که پس از اختراع ابزار نجومی و مشاهده‌ی اوضاع اجرام سماوی* اشتباه بودن آن طرز تفکّر روشن شد و علم هیئت قدیم از اساس فرو ریخت و حاکمیّت علمی کیهانی به دست هواداران هیئت جدید افتاد و چه می‌دانیم شاید قرن‌ها بعد اشتباه بودن این فکر و این مشاهده نیز آشکار گردد.

آری،یکی از لغزشگاه‌های بشر عادی مسیر تفکّر و تحقیقات علمی است امّا خاندان عصمت علیهم السلام از این لغزش در امانند و هیچ گاه آنچه خلاف واقع است، به حوزه‌ی درک آنان راه نمی یابد؛ چون با خالق هستی ارتباط دارند و از دریچه‌ای که خالقشان به فضای جانشان باز کرده است عالم را مشاهده می کنند و لذا جز واقع، چیزی نمی‌بینند. ما که الان در این مسجد نشسته‌ایم، هیچ نمی‌دانیم در داخل دیوارهای این ساختمان خشت و آجر به کار رفته است یا آهن و سیمان؛ تنها بنّا می‌داند و کسی که در موقع ساختن آن همراه او بوده است؛ما هر چه در این باره بگوییم، از روی حدس و تخمین و گمان می گوییم. حال،در ساختمان این جهان هستی چه موادّ و مصالحی به کار رفته است؟ تنها خالق آن آگاه است و کسانی که در حین

---

* ثخن:قطر و ضخامت.

* اجرام سماوی:جرم‌های آسمانی،ستاره‌ها و سیّارات.

ساختن آن در کنارش بوده‌اند. دیگران هر چه بگویند، یا از روی حسّ و تجربه می گویند یا از روی فکر و اندیشه که گفتیم هر دو بسیار به خطا می‌روند و لذا سازنده‌ی این ساختمان درباره‌ی دیگر مخلوقات می گوید:

﴿ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ...﴾؛[1]

**«من آنها را به هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین و حتّی هنگام آفرینش خودشان [در صحنه حاضر نساختم و] شاهد خلق قرار ندادم...».**

## اهل بیت اطهار علیهم السلام شاهد خلقت عالم

از لحن آیه استفاده می‌شود که ممکن است کسانی شاهد بر آفرینش باشند امّا تنها کسانی می توانند شاهد بر خلقت باشند که خود خالق و آفریننده، آنها را برگزیده باشد و در روایات متعدّد آمده است که انوار ائمّه‌ی اطهار علیهم السلام قبل از خلق عالم، مخلوق بوده و شاهد خلقت عالم بوده‌اند؛ از جمله این که، محمّدبن سنان، از حضرت امام جواد علیه السلام نقل کرده است که امام علیه السلام فرمود:

(إِنَّ اللهَ لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا...)؛[2]

**«تنها خدا بود و جز او موجودی نبود، آنگاه محمّد و علیّ و فاطمه را آفرید و پس از هزار هزار دهر [که معنای آن بر ما روشن نیست] اشیاء را آفرید و آن سه [نور مقدّس] را شاهد بر خلق اشیاء قرار داد...».**

دانشمندان و پژوهشگران اگر چه ممکن است با وسایل تجربی به حقایقی پی ببرند، امّا در عین حال، راه اشتباه به رویشان باز است؛ چرا که چشم در دیدن و گوش در شنیدن خطا

---

۱ـ سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۱.

۲ـ بحارالانوار، جلد ۲۵، صفحه‌ی ۲۵، حدیث ۴۴.

می کند. فلاسفه نیز، با این که ابزار کارشان عقل محض است، با هم اختلاف نظر دارند و همین اختلاف نظر نشانه‌ی این است که اشتباه هم می کنند؛زیرا اگر اشتباهی در کار نبود و همه اصابت به واقع می کردند، دیگر اختلافی نداشتند و همه یک چیز می گفتند و یک نظر می‌دادند، در حالی که مثلاً در مورد روح،فیلسوفی عظیم‌الشّأن مانند شیخ الرّئیس، ابوعلی سینا ـ که یکی از بزرگ‌ترین مغزهای متفکّر جهانی است ـ معتقد است که نفس از اوّل مجرّداً خلق شده است و روحانیّة الحدوث است؛ از آن طرف، مرحوم صدرالمتألّهین ـ که او نیز از اعاظم حکما و فلاسفه‌ی اسلامی است ـ اعتقادش بر این است که نفس جسمانیّة الحدوث و روحانیّة البقاء است؛ یعنی ابتدا جسمانی حادث گشته و سپس مجرّد شده است. پس، یکی از این دو فیلسوف بزرگ حتماً به اشتباه رفته است؛ زیرا محال است که دو فکر متضادّ، هر دو حقّ و مطابق با واقع باشند.

سایر دانشمندان در رشته‌های مختلف علمی نیز این گونه‌اند و در مسیر ادراکات حسّی یا عقلی خود دچار لغزش فراوان می‌شوند؛ امّا اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام چون با خالق عالم ارتباط دارند،در ادراکات حسّی یا عقلی‌شان مصونیّت الهی دارند.

(عَصَمَكُمُ اللّٰهُ مِنَ الزَّلَلِ)؛

و لذا هیچ ممکن نیست آنچه آنها به عنوان حقیقتی از عالم به مردم ابلاغ می کنند، اصابت به واقع نداشته باشد.

## اهل بیت اطهار علیهم السلام از فتنه‌ها در امانند

(وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ)؛

**«خدا شما را از فتنه‌ها در امان نگه داشته است».**

**فتنه** که به معنای **حیرت و سرگردانی و اختلاف و گمراهی** است، احتمالاً مربوط به اعتقادات قلبی است.افراد عادی در اعتقاداتشان به انحراف و کجروی‌های فراوان کشیده

می‌شوند و به کفر و شرک و الحاد مبتلا می گردند، امّا خاندان عصمت علیهم السلام از این نظر نیز در امان خدا هستند و جز اعتقاد به توحید و وحی و معاد (آن هم در اعلا مرتبه‌ی آن) به قلب مقدّسشان راه نمی‌یابد و خود، مظاهر توحید و مهبط* وحی و الهامات الهی‌اند.

(وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ)؛

**دَنَس** به معنای **چرک و آلودگی** است و اینجا کنایه از رذایل اخلاقی و خوی‌های ناشایسته از قبیل کبر و بخل و حرص و حسد و نظایر اینهاست که دل را آلوده و چرکین می‌سازد. خداوند آن گوهرهای پاک آسمانی را از هر گونه دنس و آلودگی اخلاقی پاک و مطهّر ساخته است.

## پاکی اهل بیت علیهم السلام از هرگونه پلیدی

(وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ)؛

**رجس** در لغت به معنای **پلیدی و ناپاکی**، اعمّ از پلیدی طبع و پلیدی عقل است. الف و لام هم اینجا به اصطلاح، الف و لام جنس است و شامل تمام اقسام رجس می‌شود و لذا معنای این جمله این است:

**«خداوند مطلق رجس و پلیدی را، اعمّ از ظاهری و باطنی، از شما خاندان رسالت دور کرده است».**

(وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛

**و شما را به گونه‌ی خاصّی [که کیفیّت آن در فکر ما نمی گنجد] تطهیر کرده است** و طهارتی که مناسب شأن خودش و شماست به شما عنایت فرموده است. این دو جمله برگرفته از آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر است که در سوره‌ی احزاب آمده است:

---

* مهبط: محلّ فرو آمدن، محلّ هبوط.

﴿...إنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛[1]

**«...خداوند می‌خواهد پلیدی و ناپاکی را تنها از شما اهل بیت[نبوّت]دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».**

کلمه‌ی﴿انّما﴾که دلالت بر حصر می کند، دلیل بر این است که این اراده و خواست خدا مبنی بر دور ساختن مطلق رجس و پلیدی و تطهیر به طهارت کامل،موهبت خاصّ الهی است که به اهل بیت نبوّت علیهم‌السلام اختصاص دارد و بنابراین، اراده‌ی خدا در این مورد اراده‌ی تکوینی است که تخلّف‌ناپذیر و حتمیّ‌الوقوع است؛ وگرنه، اراده‌ی تشریعی (که همان اوامر و نواهی الهی و تکلیف به دوری کردن از گناهان و رعایت تقواست) به اهل بیت اختصاص ندارد، بلکه همه‌ی افراد، مکلّف و موظّف به تحصیل ملکه‌ی تقوا و پرهیز از گناهند.

آنچه به عنوان یک موهبت ویژه‌ی الهی به اهل بیت علیهم‌السلام تکویناً اعطا شده است، طهارت ذاتی است؛یعنی آنها از ابتدا پاک آفریده شده‌اند و اراده‌ی خدا از اصل، تعلّق گرفته است که رجس و پلیدی گناه از ساحت اقدس آنان دور باشد و به مفاد﴿یرید﴾که صیغه‌ی مضارع است، این طهارت و دوری از مطلق رجس و پلیدی در وجود مقدّس آنها مستمرّ و همیشگی باشد و این همان معنای عصمت است که ما برای خاندان‌نبوّت علیهم‌السلام قائلیم.

## طهارت ذاتی اهل بیت علیهم‌السلام

اینجا ممکن است این شبهه در برخی از اذهان به‌وجود آید که طهارت ذاتی مستلزم جبر است. در جواب عرض می‌شود که این حقیقت نباید هیچ‌گاه از نظر دور گردد که انبیاء و امامان علیهم‌السلام انسانند و انسان موجودی مختار است و خصیصه‌ی اختیار، یعنی آزادی در فکر و اراده و عمل، هیچ‌گاه از انسان سلب نمی‌گردد؛ زیرا در صورت سلب این اختیار، دیگر انسان نخواهد بود؛ منتهیٰ، انسان‌ها از حیث معرفت و شناخت آثار و پیامدهای فکر و اراده و عمل با هم متفاوتند.

---

۱ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

انبیاء و امامان علیهم السلام از حیث معرفت و شناخت آثار معصیت، انسان‌هایی ممتازند و لذا در عین داشتن اختیار و آزادی و قدرت ارتکاب گناه، از آن خودداری می کنند؛ آن چنان که بر اثر همان شناختی که از آثار مهلك گناه دارند،اصلاً فکر ارتکاب گناه به مغزشان راه نمی یابد، تا چه رسد به این که مرتکب آن شوند. درست مانند انسان تشنه‌ای که می داند این لیوان آب سرد و صاف و زلال آلوده به مادّه‌ی سمّی مهلك است؛او در عین تشنگی شدید و داشتن توانایی خوردن آن، هیچ ممکن نیست آن را بیاشامد یا به فکر نوشیدن آن بیفتد؛ ننوشیدن آن آب، معلول علم و آگاهی او از مسموم بودن آب است، نه معلول ناتوانی او در نوشیدن آن.

آری،انبیاء و امامان علیهم السلام به آثار شوم گناهان آگاهی دارند و از این رو اصلاً به فکر ارتکاب گناه نمی‌افتند، تا چه رسد به این که مرتکب آن شوند.خداوند این درجه از علم و معرفت را از ابتدا در ساختمان وجود پیامبران و امامان قرار داده است؛ چون مسئولیّت رهبری جامعه‌ی بشر را بر دوش آنها نهاده است و لذا به خاطر کمترین لغزش (نه به صورت گناه بلکه به صورت تَرك اَولیٰ) شدیداً مورد اخذ و عقاب قرارشان می‌دهد؛ امّا به ما که آن چنان مسئولیّت سنگینی را نداریم،آن اندازه علم و آگاهی را هم نداده است و قهراً به خاطر بسیاری از گناهان نیز اخذ و عقابمان نمی کند.

حاصل آن که، عصمت از مقوله‌ی علم و آگاهی کامل و شناخت عمیق است که کمال اعلای انسان است، نه از مقوله‌ی ناتوانی در ارتکاب گناه که نقصی بزرگ و همدوشی با جمادات است.

پس مفاد آیه‌ی شریفه این است: اراده‌ی خداوند بر این تعلّق گرفته است که شما اهل بیت و خاندان نبوّت را (بر اساس علم و آگاهی و معرفتی که در سرشت شما قرار داده است) از تمام اقسام رجس و پلیدی (که از ناحیه‌ی افکار و اخلاق و اعمال زشت در روح انسان پدید می آید) مبرّیٰ و منزّه بدارد و از طهارت و پاکی همه جانبه و کامل برخوردارتان کند.

این معنای طهارت کامل و همه جانبه را از کلمه‌ی (تطهیراً) که دنبال (طهّرکم) آمده است، می‌فهمیم؛ یعنی، کلمه‌ی (تطهیراً) ویژگی این تطهیر را می‌رساند.

## پاسخ به شبهه‌ای درباره‌ی مبرّا بودن اهل بیت علیهم السلام از پلیدی

اینجا ممکن است این شبهه به ذهن بیاید که معنای ﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ این است که خداوند خواسته است رجس و پلیدی را از شما اهل بیت اِذْهاب* کند. پس، معلوم می‌شود که رجس و پلیدی در آنها وجود داشته و خدا خواسته است آن را زایل گرداند. در جواب عرض می‌شود که در پیشگیری از چیزی، وجود قبلی آن لازم نیست. کسی که مزاجاً مستعدّ ابتلا به بیماری خاصّی است، ولی به دستور پزشک، با مراقبت‌های لازم از حیث غذا و حرکت و ورزش، جلو آن بیماری گرفته می‌شود، می گوییم خدا بیماری را برطرف ساخت.

در میان خودمان نیز این تعبیر رایج است؛ مثلاً، وقتی می‌خواهیم بگوییم فلان آدم بسیار پاک سرشت و نیک سیرت است، می گوییم خداوند تمام زشتی‌ها را از او سلب کرده است و این به اصطلاح اهل منطق، «سالبه به انتفاء موضوع» است؛ یعنی، اصلاً زشتی در او نبوده است تا برداشته شود. شما به کسی که می‌خواهد برای شما چاهی حفر کند می گویید:

(ضَيِّقْ فَمَ الرَّكِيَّة)؛

**«دهانه‌ی چاه را تنگ کن».**

در حالی که هنوز چاهی با دهانه‌ی وسیع وجود ندارد تا آن را تنگ کند؛ مقصود شما این است که از ابتدا با دهانه‌ی تنگ آن را حفر کن. در مورد اهل بیت نبوّت علیهم السلام نیز اِذْهابُ الرِّجْس از باب سالبه به انتفاء موضوع است؛ یعنی، اصلاً رجسی در اهل‌بیت علیهم السلام وجود ندارد تا اِذْهاب شود؛ مقصود این است که خداوند آنها را از بدو آفرینش، عاری از رجس آفریده است، نه این که رجسی در وجودشان بوده و آن را زایل کرده است.

---

* اذهاب: برطرف ساختن، چیزی را از بین بردن.

سؤال دیگری ممکن است پیش بیاید و آن این که، وقتی به مُفاد جمله‌ی ﴿لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ﴾ اذهاب رجس شد و طهارت تحقّق یافت، دیگر چه لزومی داشت که بفرماید ﴿وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾؟

در جواب می گوییم: این جمله در حقیقت، تأکیدی است بر جمله‌ی قبلی، یعنی اِذْهاب رِجْس، و تحقّق طهارت را مؤکّداً تثبیت می کند و احتمال این نیز هست که بفهماند تنها اذهاب رجس برای تحقّق طهارت کافی نیست، بلکه پس از آن، نیاز به اِعطای صفات کمال باقی است که مثلاً پس از اذهاب کفر و شرک، کمال ایمان و توحید را جایگزین گرداند و پس از کبر، تواضع را و پس از حسد، نصح و خیرخواهی را و پس از بخل، جود و سخا را و...و به بیان دیگر، اذهاب رجس پیراستن از رذایل است و تطهیر آراستن به فضایل و به اصطلاح ارباب معرفت، تَخْلِیَه* و تَحْلِیَه* دو شرط اساسی در حصول کمال نفس آدمی است.

## منظور از اهل بیت علیهم‌السلام در آیه‌ی شریفه

حال، سؤال این است که مقصود از اهل‌البیت علیهم‌السلام در این آیه‌ی شریفه چه کسانی هستند؟ اگر چه بیت در آیه به صورت مطلق آمده است، امّا به قرینه‌ی آیات قبل و بعد، منظور بیت و خانه‌ی پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و لذا همه‌ی مفسّران و علمای اسلام اعمّ از شیعه و سنّی متّفق‌القولند که مقصود از اهل‌البیت، اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ امّا در این که مقصود از اهل بیت پیامبر در این آیه چه اشخاصی هستند، در میان مفسّران اختلاف است.

مفسّران اهل تسنّن آن را منحصر به همسران پیامبر دانسته و گفته‌اند چون آیات قبل و بعدِ این آیه درباره‌ی همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن می گوید، لذا این آیه هم که در لابه‌لای آنها قرار گرفته است، مربوط به ازواج نبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهد بود؛ ولی مفسّران شیعی در ردّ این دلیل گفته‌اند

---

* تخلیه: خالی کردن قلب از رذایل.

* تحلیه: زینت دادن قلب به فضایل.

اختلاف ضمایر در آیات دلیل روشنی است بر این که مخاطب در این آیه، بر خلاف آیات قبل و بعد، ازواج نبیّ صلی الله علیه و آله نیستند؛ زیرا چنان که می‌بینیم، در آیات قبل که مخاطب، زنان پیامبر هستند، تمام ضمایر به صورت جمع مؤنّث آمده است:

﴿وَ قَرْنَ﴾، ﴿بُيُوتِكُنَّ﴾، ﴿اَقِمْنَ﴾، ﴿آتِينَ﴾، ﴿اَطِعْنَ﴾، که در تمام اینها ضمیر، جمع مُؤنَّث است و همچنین در آیه‌ی بعد:

**﴿وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ...﴾؛**

دو ضمیر جمع مُؤنَّث آمده است: ﴿وَ اذْكُرْنَ﴾، ﴿بُيُوتِكُنَّ﴾ و عجیب این که، در آیه‌ی تطهیر، تغییر سیاق داده شده و در دو جمله‌ی وسط، خطاب با ضمیر جمع مُذَکَّر آمده است:

﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْس﴾؛ ﴿يُطَهِّرَكُم﴾ که در هر دو جمله، ضمیر ﴿كُم﴾ مذکّر است و حال آن که اگر این آیه هم مانند آیات قبل و بعدش مربوط به زنان پیامبر بود، لازم بود بفرماید:

**(لِيُذْهِبَ عَنْكُنَّ الرِّجْسَ وَ يُطَهِّرَكُنَّ تَطهِيراً)؛**

ولی چنان که می‌بینیم، در این آیه مخاطب عوض شده است؛ یعنی، ازواج نبیّ به فراموشی سپرده شده و جمع دیگری مورد خطاب قرار گرفته‌اند و این یک حقیقت بسیار روشن است و انکار آن، جز مکابَره* و تعصّب* کور، عامل دیگری نخواهد داشت.

## مقصود از اهل بیت علیهم السلام پنج نور پاک است

اینک باید تفحّص کرد که آن جمع دیگری که مخاطب این آیه و مصداق واقعی اهل بیت پیامبرند، چه کسانی هستند؟ اینجا راهی جز استمداد از روایات رسیده از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نداریم و خوشبختانه روایات فراوانی رسیده که با کمال وضوح و صراحت نشان می‌دهند که آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر مخصوص پنج نور پاک و مقدّس، یعنی رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله،

---

* مکابره: بزرگی خود را به دیگری ثابت کردن، خود را بزرگ جلوه دادن.
* تعصّب: جانبداری کردن، حمایت کردن.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام، صدّیقه‌ی فاطمه علیها السلام،امام حسن و امام حسین علیهما السلام است؛ امّا همسران پیامبر، هر چند در حدّ خود از احترام برخوردارند،از محدوده‌ی آیه‌ی تطهیر خارجند.

اکنون لازم است نمونه‌ای از روایات رسیده ارائه شود.

از امّ سلمه، زوجه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله،نقل شده است که روزی رسول خدا در حجره‌ی من بود. فاطمه علیها السلام آمد، در حالی که خوراکی برای پدر آورده بود.رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندت حسن و حسین را صدا کن بیایند.آنها را آورد. در حالی که مشغول صرف غذا بودند، این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

﴿...إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛

پس از نزول آیه،رسول خدا صلی الله علیه و آله قسمتی از عبای خود را که بر دوشش بود، بر سر آن چهار نفر افکند و آنها را زیر عبا کنار خود جا داد و آنگاه دست خود را از عبا بیرون آورد و به سمت آسمان بلند کرد و فرمود:

(اَللّٰهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَيْتى وَ خاصَّتِى فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً)؛

**«خدایا، اینها اهل بیت و خاندان مخصوص من هستند؛ پلیدی را از آنها دور کن و از هر نوع آلودگی پاکشان گردان».**

این جمله را سه بار تکرار کرد.امّ سلمه می گوید: من هم گوشه‌ی عبا را بلند کردم و سرم را داخل بردم و گفتم:

(يا رَسُولَ اللهِ اَنَا مَعَكُمْ)؛

**«ای رسول خدا، آیا من هم با شما هستم»؟**

رسول اکرم صلی الله علیه و آله گوشه‌ی عبا را از دست من کشید و فرمود:

(تَنَحّى اِنَّکِ عَلَى خَيْرٍ)؛[1]

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۳۵، صفحه‌ی ۲۲۱؛ تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۷۶.

**«دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی[تو زن خوبی هستی امّا جزو این جمع نیستی]».**

## تأکید فراوان بر مشخّص شدن مصداق واقعی اهل بیت علیهم‌السلام

قریب به این مضمون از عایشه (همسر دیگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز نقل شده و همچنین در روایات بسیار دیگری آمده است که بعد از نزول آیه‌ی تطهیر، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا مدّت شش یا هشت و یا نه ماه هر روز که برای نماز صبح از کنار خانه‌ی علیّ و فاطمه علیهماالسلام می گذشت، توقّف می کرد و صدا می‌زد:

(اَلصَّلوة یا اَهْلَ الْبَیْتِ اَلصَّلوة﴿إنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾)؛[1]

**«هنگام نماز است ای اهل بیت، هنگام نماز است؛ خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».**

پیداست که تکرار این عمل هر روز در مدّت شش یا نه ماه برای این بوده است که کاملاً مصداق واقعی اهل‌البیت و اشخاص آنها را مشخّص کند تا بعداً در شناختن اهل‌البیت و شأن نزول آیه‌ی تطهیر، شکّ و تردیدی برای کسی یا کسانی پیش نیاید و همه بدانند که این آیه تنها درباره‌ی اهل خانه‌ی علیّ و فاطمه علیهماالسلام نازل شده است و هیچ گونه ارتباطی به همسران پیامبر ندارد و اصلاً چطور می توان گفت که این آیه به طهارت مطلقه‌ی زنان پیامبر شهادت می‌دهد، در صورتی که آیات پیشین امکان انحراف از صراط مستقیم حقّ و امکان ارتکاب گناه را برای آنها اثبات می کند و می فرماید:

﴿یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ...﴾؛[2]

**«ای زنان پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و زشتی فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو**

---

۱ـ تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۳۳۷.

۲ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۰.

**چندان خواهد بود...».**

و بلکه در سوره‌ی تحریم می‌خوانیم: دو تن از زنان پیامبر به علّت حسادتشان به یکی دیگر از همسران آن حضرت، با یکدیگر همدست شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیازارند، چنان که خداوند در مقام توبیخ شدید آنها می‌فرماید:

﴿إِنْ تَتُوبا إِلَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما...﴾؛[1]

**«اگر شما دو نفر از کار خود توبه کنید [و دست از آزار پیامبر بردارید به سود شماست] زیرا دل‌های شما [با این عمل از حقّ منحرف گشته و] به گناه آلوده شده است...».**

آنگاه می‌فرماید:

﴿...وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ﴾؛[2]

**«...اگر شما دو نفر بر ضدّ او دست به دست هم دهید، کاری از پیش نخواهید برد؛ چرا که خدا مولا و یاور اوست و همچنین جبرئیل و صالح مؤمنان و فرشتگان نیز بعد از آن پشتیبان او هستند».**

آن دو همسر پیامبر (که مورد توبیخ شدید خدا قرار گرفته‌اند) به اتّفاق مفسّران شیعه و سنّی، عایشه، دختر ابوبکر، و حفصه، دختر عمر، بوده‌اند.

جنگ جمل هم که با دخالت مستقیم عایشه بر ضدّ امام امیرالمؤمنین علیه السلام به وقوع پیوست، از مسلّمات تاریخ اسلام است که بنا به گفته‌ی بعضی از مورّخان، شمار کشتگان این جنگ بالغ بر هفده هزار نفر بود.

مقصود این که، چگونه می‌توان احتمال داد که آیه‌ی تطهیر ناظر به همسران پیامبر باشد و عصمت و طهارت مطلقه‌ی آنها را اثبات کند، در حالی که آیات پیشین سوره‌ی احزاب و

---

۱ـ سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۴.

۲ـ همان.

آیات سوره‌ی تحریم امکان ارتکاب گناه و بلکه وقوع آن را درباره‌ی آنها اثبات می کند؟

## چرا آیه‌ی تطهیر در لابه‌لای آیات ازواج نبیّ نازل شده است؟

در اینجا سؤال دیگری ممکن است پیش بیاید و آن این که، چرا و چگونه آیه‌ای که به خمسه‌ی طیّبه و پنج نور پاک اهل بیت رسالت علیهم‌السلام اختصاص دارد، در لابه‌لای آیات مربوط به ازواج نبیّ نازل شده است؟

در جواب این سؤال، توجیهاتی از سوی مفسّران ارائه شده است؛ از جمله مفسّر عظیم‌الشّأن، صاحب تفسیر شریف المیزان (مرحوم علاّمه‌ی طباطبایی (رضوان الله علیه) می‌فرماید:

ما از احادیث فراوانی که ذیل آیه‌ی تطهیر رسیده است، استفاده می کنیم که این آیه به تنهایی و مستقلاً نازل شده است و هیچ گونه ارتباط و اتّصالی با آیات قبل و بعد از خود ندارد و بعداً به دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، موقع ترتیب و تنظیم آیات و سُوَر، در ضمن آیات مربوط به ازواج نبیّ قرار داده شده است؛ همان گونه که آیه‌ی ﴿...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾[1] که مربوط به ولایت امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، در ضمن آیه‌ی مربوط به مردارخواری آمده است و پیداست که هیچ گونه ارتباطی با جملات قبل و بعد از خود ندارد و جداگانه و مستقلاً نازل شده است.

اینجا تذکّر این نکته خالی از تناسب نیست که آیات مربوط به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام، بر اساس مصلحت حکیمانه‌ی الهی، در خلال آیات مربوط به احکام و اخلاق و قصص، به طرزی عجیب و با پیوستگی غریب گنجانده شده است و به طوری سخن سربسته و غیر صریح از این نظر آمده است که مخالفان لجوج و عنود نیز می توانند آنها را به نفع خود توجیه کنند و این، به ظنّ قوی، برای آن بوده است که وقتی مخالفان حقّ به قدرت رسیدند، دست تحریف به سوی قرآن نگشایند و با برداشتن آیات صریح مربوط به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام این تنها سند

---

۱ـ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

متقن آسمانی را از سندیّت نیندازند و آن را هم به سرنوشت شوم تورات و انجیل مبتلا نسازند و از این روست که می‌بینیم اسامی مقدّس آن انوار الهی و مسائل مربوط به ولایت و امامتشان به طور صریح در قرآن نیامده است تا دستاویزی به دست دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام داده نشود و به فکر دخل و تصرّف در آیات قرآن نیفتند؛ ولی در عین حال، همان آیات غیرصریح آن چنان برای حقیقت طلبانِ روشندلِ حقّ جو درخشندگی خاصّ و جذّابیّت مخصوص دارد که از پشت صدها پرده‌ی ابهام و استتار، آنچه را باید در پرتو نور فراست ایمان بفهمند، می‌فهمند.

(وَ طِيبُ كَلامِ الْحَقِّ دَلَّ عَلَى الْحَقِّ)؛

**بوی خوش گفتار حقّ [هر شامّه‌ی سالمی را] به سوی حقّ [دعوت و] هدایت می‌کند** و آیه‌ی عطرآگین تطهیر را از لابه‌لای آیات ازواج نبیّ صلی الله علیه و آله بیرون می‌کشد و با عشق و علاقه‌ی ویژه‌ای آن را روی چشم و سرش می‌گذارد و از عمق جانش خطاب به اهل‌بیت رسول علیهم السلام می‌گوید:

(عَصَمَكُمُ اللّٰهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛

«***...خدا شما را از هر گونه رجس و پلیدی مبرّی کرده و به طهارت همه جانبه تطهیرتان کرده است***».

اهل بیت علیهم السلام آن چنان طهارت همه‌جانبه‌ی ظاهری و باطنی و جسمی و روحی دارند که طبق روایات متعدّدی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است، می‌توانند حتّی در حال جنابت وارد مسجدالنّبی بشوند؛ چون می‌دانیم که از جمله ویژگی‌های مسجدالحرام در مکّه و مسجدالنّبی در مدینه این است که زن حائض و شخص جُنُب شرعاً جواز ورود به آن دو مسجد را ندارند. در سایر مساجد، ورود حائض و جنب ممنوع نیست، بلکه مکث و توقّفشان در آنها جایز نیست و اگر وارد و خارج بشوند، اشکالی ندارد ولی در مسجدالحرام و مسجدالنّبی ورودشان نیز ممنوع است؛ تنها کسانی که در همه حال اجازه‌ی ورود به آن دو مسجد را دارند،

اهل‌بیت رسول علیهم‌السلام هستند، چنان که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این روایت فرموده است:

(لا یَحِلُّ لِاَحَدٍ اَنْ یَجْنَبَ فِی هذَا الْمَسْجِدِ اِلاّ اَنَا وَ عَلِیٌّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ)؛[1]

**«برای احدی حلال نیست در این مسجد[مسجدالنّبی]به حال جنابت در آید، مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین».**

در روایت دیگری فرمود:

(لا یَحِلُّ اَنْ یَدْخُلَ مَسْجِدی جُنُبٌ غَیْری وَ غَیْرِهِ(علی)وَ غَیْرِ ذُرِّیَّتِهِ)؛[2]

**«حلال نیست جُنُبی داخل مسجد من بشود، غیر از من و غیر از علی و غیر از ذرّیّه‌ی علی».**

و در ذیل روایت دیگری، دو بار این جمله را اضافه کرد:

(اَلا بَیَّنْتُ لَکُمْ اَنْ تَضِلُّوا)؛[3]

**«آگاه باشید! من برای شما بیان کردم[اسامی اشخاص را بردم] تا گمراه نشوید[و پاکان را بشناسید]».**

از اینجا معلوم می‌شود که اصلاً حال جنابت، به آن معنا که در ذهن و فکر ما هست و نوعی قذارت و پلیدی روحی است،عارض آن پاکان و مطهّرین علی‌الاطلاق نمی‌شود؛حالت حیض و نفاس که برای زنان پیش می‌آید، عارض حضرت بتول، صدّیقه‌ی طاهره علیهاالسلام،نمی گردد.رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

(اِنَّما سُمِّیَتْ فاطِمَةُ(اَلْبَتُولَ)لِاَنَّها تَبَتَّلَتْ مِنَ الْحَیْضِ وَ النِّفاسِ)؛[4]

**«فاطمه از آن جهت بتول نامیده شده است که منقطع از حیض و نفاس است».**

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۳۹، صفحه‌ی ۲۰.

۲ـ همان، صفحه‌ی ۳۰.

۳ـ همان.

۴ـ نقل از ینابیع المودّة، صفحه‌ی ۲۶۰.

## درخشش نور حضرت زهرا علیها السلام نزد آسمانیان

رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهی دخترش میفرمود:

(وَ اَمَّا ابْنَتِی فاطِمَةُ فَاِنَّها...وَ هِیَ الْحَوْراءُ الْاِنْسِیَّة)؛

**«و امّا دخترم فاطمه[ پس از بیان کمالاتش فرمود ]او یک موجود آسمانی است که به صورت انسان آمده است».**

(مَتَی قامَتْ فِی مِحْرابِها بَیْنَ یَدَیْ رَبِّها جَلَّ جَلالُهُ زَهَرَ نُورُها لِمَلائِکَة السَّماءِ کَما یَزْهَرُ نُورُ الْکَواکِبِ لِاَهْلِ الْاَرْضِ)؛

**«وقتی در محراب عبادتش در حضور پروردگارش میایستد، نورش برای فرشتگان آسمان چنان میدرخشد که ستارگان آسمان برای زمینیان میدرخشند».**

(وَ یَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِمَلائِکَتِهِ یا مَلائِکَتِی اُنْظُروا اِلی اَمَتِی فاطِمَة سَیِّدَةِ اِمائِی قائِمَةٌ بَیْنَ یَدَیَّ تَرْتَعِدُ فَرائِصُها مِنْ خِیفَتِی)؛

**«خدای، عزّوجلّ، به فرشتگان میگوید: ای ملائکهی من، بندهام فاطمه را بنگرید که در حضور من ایستاده و از خوف من بدنش میلرزد و با تمام وجودش رو به عبادت من آورده است».**

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(اِنّی لَمّا رَاَیْتُها ذَکَرْتُ ما یُصْنَعُ بِها بَعدِی)؛

**«من هر وقت او را میبینم، به یاد مصیبتهایش میافتم که پس از من بر او وارد خواهد شد».**

(کَاَنّی بِها...قَدْ غُصِبَتْ حَقُّها وَ مُنِعَتْ اِرْثُها وَ کُسِرَ جَنْبُها وَ اُسْقِطَتْ جَنینُها)؛[۱]

**«گویی میبینمش که حقّش را غصب کرده و ارثش را بردهاند، پهلویش را شکسته و جنینش را کشتهاند».**

اَلا لَعنَة اللهِ عَلَی الْقَومِ الظّالِمینَ.

اَللّهُمَّ عَجِّل لِوَلِیِّکَ الْفَرَج وَ اجْعَلْنا مِنَ الْمُنتَظِرینَ لِظُهورِهِ وَ وَفِّقْنا لِما تُحِبُّ و تَرْضَی وَ اجْعَلْ خاتِمَة اَمْرِنا خَیْراً وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ.

---

۱ـ بیت الاحزان، صفحهی ۱۶.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

عَصَمَكُمُ اللهُ مِنَ الزَّلَلِ وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً

## مقصد انسان، دیدار خدای سبحان

جلالت و عظمت خلقت انسان و اهمّیّت سیر او در راه هدف ایجاب کرده است که خداوند حکیم برای هدایت و تربیت وی هادیان و مربیّان ممتاز و دارای صفات ویژه‌ای را برگزیند تا از هر گونه اشتباه در امر هدایت او مبرّا باشند و به اصطلاح دینی، متّصف به صفت عصمت باشند؛ چون انسان از نظر هدف خلقت، بسیار بزرگ است؛ چرا که برای لقای ربّ خویش آفریده شده است.

﴿يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلى رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقِيهِ﴾؛[1]

**«ای انسان، تو با رنج و تلاش مستمرّ رو به خدایت می‌روی و سرانجام به لقای او نایل می‌شوی».**

و لذا انسان در این راه بسیار با عظمت، با داشتن آن مقصد بسیار با رفعت، به هادیان و مربّیانی فوق‌العاده صاحب قداست و طهارت احتیاج دارد تا در راهنمایی و راهبری وی از هرگونه خطا و اشتباهی در امان باشند. ما در این که موجود متحرّکی هستیم و از مبدئی حرکت کرده‌ایم و رو به مقصدی می‌رویم شکّی نداریم. تبدّل و تحوّل و تحرّک در تمام شؤون

---

۱ـ سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

زندگی ما پیداست. تا آنجا که توانسته‌ایم بفهمیم، از عالم خاک و جماد حرکت کرده‌ایم و عالم نباتی و عالم حیوانی را پشت سر گذاشته‌ایم و الان در عالم انسانی داریم جلو می‌رویم. ما ابتدا خاک بودیم، چنان که آفریدگارمان فرموده است:

﴿وَ مِنْ آياتِهِ أنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ...﴾؛[1]

«**از نشانه‌های قدرت و حکمت او این است که شما را از خاک آفریده است...**».

سپس به صورت گیاهی سر از خاک برآوردیم.

﴿وَ اللهُ أنْبَتَكُمْ مِنَ الْارْضِ نَباتاً﴾؛[2]

**خداوند شما را از زمین به صورت گیاهی رویانید** و آن گیاه خوراک گوسفندی شد و در وجود او پس از طیّ مراحلی، از نطفه و علقه و مضغه بودن، مبدّل به انسانی شدیم. آری:

از جمادی مُردم و نامی شدم — وزنما مُردم ز حیوان سر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم — پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم؟

همچنان حرکت می کنیم و جلو می‌رویم تا از این دنیا برویم و سر از عالم برزخ درآوریم. مسلّم می‌دانیم این کاروان معظمی که با این دم و دستگاه عجیب و مجهّز به جهازات محیّرالعقول حرکت کرده است، هدفی بسیار عالی و مقصدی بی‌نهایت وسیع و دامنه‌دار دارد. حرکتی که ابتدایش این باشد، انتهایش چه خواهد بود؟ آنجا که این کاروان باید توقّف کند و بار خود را بیفکند و زندگی جاودانه‌ی خود را شروع کند، حتماً باید خیلی وسیع و درخشان و دامنه‌دار باشد.

## حکمت محاربه‌ی انسان با شیطان

آنچه از نظر عقل واقع بین برای ما قطعی است این است که در این عالم سراسر

---

۱ـ سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۰.

۲ـ سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۱۷.

حکمت،ما را لغو و عبث نیافریده‌اند. مسلّماً منظوری از این خلقت داشته‌اند.این گفتارِ آفریننده‌ی ماست که:

﴿أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ﴾؛[1]

**«آیا چنین پنداشته‌اید که شما را بیهوده و عبث آفریده‌ایم و به سوی ما باز نخواهید گشت»؟**

این همه که باغبان باغستان خلقت دست نوازش بر سر ما می کشد و تر و خشکمان می کند، آفتاب نورافشان را چون چراغی بالای سر ما قرار داده، زمین پر نعمت زیر پای ما گسترده، نسیم های جان پرور بر ما می وزاند، باران رحمت بر ما می باراند و از شش طرف نعمت های بی حدّ و حصر بر ما می ریزد و تمام مخلوقات اعمّ از زمین و آسمان را خدمتگزار ما قرار داده:

﴿وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...﴾؛[2]

حتماً هدفی دارد و می خواهد این درخت وجود بشر را به ثمر برساند و این موجود ضعیف خاکی را به یک موجود قوی آسمانی مبدّل کند و او را بر مسند خلاّقیّت بنشاند و بگوید:

(فَقَدْ جَعَلْتُکَ الْيَومَ تَقُولُ لِلشَّیْءِ کُنْ فَيَکُونَ)؛

**«امروز تو انسان بهشتی را چنان کرده‌ام که به هر چه بگویی موجود شو، فوراً موجود می‌شود».**

آری، آفریننده‌ی انسان او را برای نیل به این هدف آفریده است امّا از طرفی هم بر اساس حکمت و مصلحت، شیطان، این قهرمان اضلال و اغوا، را سر راه انسان نشانده است و او، چنان که در قرآن آمده، خطاب به خدا گفته است:

﴿...لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۞ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ...﴾؛[3]

**«...من به طور حتم در کمین آدمیزادگان بر سر راه مستقیم تو می نشینم و از پیش رو و پشت سر و**

---

۱ـ سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۱۵.

۲ـ سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

۳ـ سوره‌ی اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷.

**از سمت چپ و راست به سراغشان می روم [و از طرق گوناگون اغوایشان می کنم]...».**

و از این رو، پیمودن راه به سوی خدا را برای انسان دشوار کرده است. البتّه، این یک برنامه‌ی حکیمانه‌ی الهی است که انسان باید با سلاح عقل و اراده و اختیار، به محاربه با شیطان اغواگر بپردازد و در این میدان جنگ با آن حریف قوی پنجه، نیروی ایمان خود را تقویت کند و به جرگه‌ی قهرمانان تقوا و یقین بپیوندد و در غرفه‌های جَنَّت المأویٰ مسکن گزینند و هنگام ارتحال از این دنیا این ندا به گوشش برسد که:

﴿یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۞ ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً ۞ فَادْخُلِی فِی عِبادِی ۞ وَ ادْخُلِی جَنَّتِی﴾؛[1]

**«ای روح و جان آرام یافته [به یاد خدا]، باز گرد به سوی خدایت، در حالی که تو از او خشنودی و او از تو خشنود است. در زمره‌ی بندگان من در آی و داخل بهشت من شو».**

## مراقب وساوس شیطان باشیم

حال، آنچه مسلّم است این است که در این نظام حکیمانه‌ی خلقت، دشمنی نیرومند به نام شیطان در کمین ما آدمیان نشسته و به عزّت خدا قسم یاد کرده است که دست از اغوا و اضلال ما بر نخواهد داشت. گفته است:

﴿...فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ﴾؛[2]

**«...به عزّت تو سوگند [ای خدا]، همه‌ی آدمیزادگان را اغوا می کنم».**

البتّه، او هرگز نمی تواند اختیار و آزادی انسان در انتخاب و عمل را سلب کند. تنها کار او وسوسه و زیبا جلوه دادن مشتهیات و تمایلات نفسانی است. از این رو، به حکم عقل، بر ما لازم است که دقیقاً مراقب باشیم و با تقویت نیروی ایمان از راه عمل به اوامر الهی، راه نفوذ

---

۱ـ سوره‌ی فجر، آیات ۲۶ تا ۲۹.
۲ـ سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۲.

وسوسه‌های او را بر قلب خود ببندیم و هیچ گاه به این فکر نیفتیم که ـ مانند بعضی مدّعیان روشنفکری ـ در شناخت حقیقت شیطان بحث کنیم و ماهیّت او را بشناسیم که چیست و چگونه خلق شده و چه شکل و صورتی دارد، نر یا ماده است، تولید مثلش به چه کیفیّت است و چگونه با انسان تماسّ می گیرد و وسوسه‌هایش را از چه راهی به قلب انسان القا می کند و....

آنچه گفته شد، به قول غزّالی، از علمای بزرگ اخلاق، مانند این است که شما مثلاً از گفته‌ی کسی مطمئن شوید که عقربی داخل جامه‌ی شما شده است، چه می کنید؟ طبیعی است که فوراً برمی خیزید و جامه از تن می کَنید و به هر نحوی آن جانور گزنده را از بین می برید تا از نیش هلاک کننده‌اش آسیب نبینید. حال، اگر به جای این عمل، بنشینید و با آسودگی خاطر به بحث و گفتگو با آن کس که به شما خبر داده بود بپردازید که آیا عقرب ماهیّتش چیست و چگونه به‌وجود می آید و چه شکل و رنگ و قیافه‌ای دارد، نیش آن در سمت سر یا دمش واقع شده است و از چه راهی وارد جامه‌ی من گشته است، آن رفیق شما خواهد گفت: آخر مرد حسابی، الان وظیفه‌ی تو عقرب‌زدایی است، نه عقرب شناسی. تا تو آن را بشناسی، نیش خود را زده و تو را به دیار عدم فرستاده است. اینجا نیز آفریدگار ما با قاطعیّت تمام اعلام می فرماید:

﴿يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ ۞ إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا...﴾؛

**«ای مردم، وعده‌ی خداوند حقّ است. زنهار تا این زندگی دنیا شما را فریب ندهد و زنهار تا [شیطان] فریبنده شما را درباره‌ی خدا نفریبد. شیطان بدون تردید دشمن شماست، شما نیز او را دشمن خود بدانید...».**

﴿...إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِيرِ﴾؛[1]

---

۱ـ سوره‌ی فاطر، آیات ۵ و ۶.

**«...[او]فقط گروه پیرو خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند».**

این را هم بدانید که شیطان در کمینگاهی قرار گرفته که او انسان را می‌بیند ولی انسان او را نمی‌بیند.

**﴿...إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ...﴾**؛[۱]

**«...شیطان و دار و دسته‌اش شما را می‌بینند از جایگاهی که شما آنها را نمی‌بینید...».**

البتّه، آثاری از جای پای او در خانه‌ی قلب خویش احساس می کنید. آن افکار زشتی که در فضای جانتان پیدا می‌شود و شما را به اعمال ناپسندی وا می‌دارد،همان وسوسه‌های شیطان و جنبش عقرب مهلک در لابه‌لای جامه‌ی روح شماست.اینک به پا خیزید و تا این عقرب نیش خود را نزده و سمّ کشنده‌ی خود را در جانتان نریخته است، او را از حومه‌ی وجود خود دور کنید.به جای شیطان شناسی، دست به کار شیطان زدایی بشوید که وظیفه‌ی انسان عاقل همین است. تا شما بخواهید جنس و فصل ماهیّت شیطان را بشناسید،او کار خود را کرده و شما را به هلاک ابدی افکنده است. از گفتار صادقانه‌ی خالقتان،به‌وجود این دشمن خطرناکتان پی ببرید و با دستورهایی که داده است،به دفع وی از فضای جانتان بپردازید.

## راهنمایانی مهربان در مقابل شیطان و اَیادی آن

باری،حاصل گفتار این شد که حضرت خالق حکیم ما را از عالم خاک حرکت داده است و می‌خواهد تا عالم قرب و لقاء و دیدار خودش پیش ببرد و از طرفی، چنان که گفتیم،بر اساس مصلحت حکیمانه‌اش،شیطان، قهرمان اغوا و اضلال، را بر سر راه ما نشانده و اسباب و وسایل فریب دادن و گمراه ساختن را از جهات عدیده به او داده است.حال، اگر ما آدمیان را در این راه تنها بگذارد و به حال خودمان رها کند، گرفتار دام و کمند شیطان خواهیم گشت و سر از جهنّم سوزان و هلاک جاودان در خواهیم آورد.ولی او ـ جلّ شأنه العزیز ـ اَجَلّ و اکرم از

---

۱ـ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۷.

این است که انسان ضعیف ناتوان را در این راه پر خوف و خطر، با داشتن دشمنی همچون شیطان بی‌ایمان، تنها بگذارد و بی هرگونه حامی و پشتیبان رهایش سازد و لذا منّت بر سر وی نهاده و از روی لطف و رحمت بی‌پایان، پناهگاهی محکم و حِصْنی حَصِین و مُستَحکَم با شاخص اهل بیت رسول و خاندان عصمت علیهم‌السلام سر راه او قرار داده و دستور پناهندگی به آن مأمن و قلعه‌ی محکم را به او داده و خاطر نشان کرده است که همان‌گونه که شیطان راهزنی خطرناک است که سر راه تو کمین کرده است، اهل‌بیت رسول علیهم‌السلام نیز راهنمایان و حامیانی مهربانند که آماده‌ی هدایت و حمایتند و لذا وظیفه‌ی شما آدمیان از نظر عقل و شرع این است که آنها را به صفت عصمت و مصونیّت از هر گونه سهو و خطا بشناسید و سپس سر به آستانشان نهاده دست به دامنشان بزنید تا از هر گونه ضلالت و گمراهی در امان بمانید و در عین حال، مراقب باشید که شیطان‌صفتانی فریبتان ندهند و خود را تحت عناوین گوناگونی چون پیر طریقت و مرشد و قطب و...راهنمایان وادی سیر و سلوک و خودسازی قالب نکنند.

## مراقب راهزنان باشیم

ای بسا ابلیس آدم رو که هست　　　پس به هر دستی نباید داد دست

راهزنانی راهنما معرّفی می‌شوند و ساده‌دلانی را دنبال خود می کشند و به درّه‌هایی هولناک از تصوّف می‌افکنند. این ندای قرآن است که برای جلوگیری از انحرافات، دستور پیروی از رهبران معصوم می‌دهد:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ﴾؛[1]

**«ای مؤمنان، تقوای الهی پیشه کنید و با صادقان همراه باشید».**

آنان که صادق مطلقند، تنها اهل بیت رسول و خاندان عصمتند که کوچک‌ترین خلاف صدق و حقّ در سراسر زندگی‌شان مشاهده نمی گردد. دیگران اگر از یک جهت دارای صدقی

---

۱ـ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۹.

باشند، از جهات عدیده‌ای دچار سهو و خطا و لغزشند و صلاحیّت مطاع و مقتدا بودن را ندارند و لذا ما خطاب به آن خاندان شریف می گوییم:

**(عَصَمَکُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَکُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَکُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَکُمْ تَطْهِيراً)**؛

ما معتقدیم که خدا به شما عصمت از لغزش‌ها داده و مطلق رجس و آلودگی را از شما دور کرده و به طهارت همه جانبه تطهیرتان کرده است و لذا تنها شما هستید که صلاحیّت مقتدایی جامعه‌ی بشر را دارید و زندگی شما باید الگو و سرمشق آدمیان گردد تا از صراط مستقیم حقّ منحرف نشوند.

**(فَازَ مَنْ تَمَسَّکَ بِکُمْ)**؛

آری، هر کس سر بر آستان شما نهاد و مس وجود خود را به کیمیای ولایت شما رساند، تبدیل به طلا و برلیان شد. هر کس توانست شاخه‌ی عقل و ایمان خود را به شما شجره‌ی طیّبه‌ی عالم پیوند بزند، درختی بارور شد و میوه‌اش سراسر علم و حکمت و عرفان شد.

**(ذَلَّ مَنْ فَارَقَکُمْ)**؛

**«امّا هر کس از شما جدا شد، ذلیل و خوار گشت [و از سعادت هر دو جهان محروم شد]».**

بنابراین، ما علی الدّوام باید خداوند مهربان را شکر کنیم که این نعمت بزرگ را به ما عنایت فرموده و ما را در زمره‌ی سر به آستان نهادگان اهل بیت عصمت علیهم السلام قرار داده است و از مقام اقدس و ارفعش می‌خواهیم که ما را تا آخرین لحظه‌ی عمرمان در این آستان مقدّس ثابت نگه دارد.

## وظیفه‌ی ما پیروی از معصومین علیهم السلام است، نه چیز دیگر

تذکّر این مطلب باز لازم است که این فکر ناپخته و خام به برخی از اذهان راه نیابد که بخواهد خود را سرگرم بحث و گفتگو در این کند که می‌خواهم حقیقت ملکه‌ی عصمت را

بشناسم و بفهمم چگونه امامان علیهم السلام معصوم شده‌اند و چرا ویژگی عصمت را به ما نداده‌اند و....

## یک مثال جالب

فرض می کنیم ما جمعیّتی هستیم که در بیابان سوزان بی آب و گیاهی گیر کرده‌ایم و تشنگی و گرسنگی و وحشت زدگی از همه سو به ما هجوم آورده است؛تنها آرزوی ما این است که شخص راه شناسی پیدا شود و ما را از گم گشتگی نجات دهد و به باغستانی سرشار از چشمه‌سارها و انواع و اقسام نعمت‌ها برساند.در این اثنا، اتّفاقاً شخص بزرگوار و متین و باوقاری پیدا می‌شود و ما یقین می کنیم که او راه شناس امین بصیری است و می تواند ما را از این حیرت و گم گشتگی نجات دهد؛ در این صورت، طبیعی است که بی‌درنگ دست به دامنش می‌زنیم و با عشق و علاقه‌ی تمام به دنبالش حرکت می کنیم و به هر سو که فرمان داد می‌رویم.حال، اگر در این موقع این فکر در ما پیدا شد که بنشینیم و با او به گفتگو بپردازیم که اصلاً راه و راه شناسی یعنی چه و شما از چه زمانی و از چه سنّی تحت تعلیم قرار گرفته‌ای و چگونه آموزش دیده‌ای و اگر به ما هم تعلیم می‌دادند،اکنون ما هم مانند شما راه‌شناس کامل بودیم و...،آن مرد محترم به این طرز فکر و کار ما می‌خندد و می گوید: الان چه جای این بحث و پرسش‌هاست؟دنبال من حرکت کنید تا از هلاکت حتمی نجات یابید.

## مثالی دیگر

همچنین، اگر بیماری از درد به خود می‌پیچد و می‌نالد و در این اثنا، طبیب حاذقی پیدا شود، طبیعی است که آن بیمار بدون معطّلی از او نسخه می گیرد و به آن عمل می کند تا دردش آرام شود و از بیماری برهد.حال، اگر او با همان درد و ناله و افغان با طبیب به گفتگو بنشیند که راستی طبّ و پزشکی یعنی چه و چطور شده که شما پزشک شده‌ای و من نشده‌ام،آیا این کار او از نظر عقلا حمل بر جنون و دیوانگی نمی‌شود؟

## وظیفه‌ی ما چیست؟

اینک بسیاری از مردم ما نه بیابان هولناک دنیا را شناخته‌اند نه خبری از عواقب شوم عالم پس از مرگ به دست آورده‌اند و نه به موقعیّت خود در این بیابان دنیا و گم گشتگی و بیماری خود پی برده‌اند و لذا به جای این که دنبال راهنمایان معصوم الهی بگردند و آنها را بشناسند و دست به دامنشان بزنند و از گم گشتگی رهایی یابند و به نسخه‌ی آن اطبّای حاذق آسمانی عمل کنند و بیماری‌های کشنده‌ی خود را برطرف سازند، می‌نشینند و به بحث‌های جاهلانه می‌پردازند و می‌خواهند حقیقت وحی و نبوّت و امامت را آن چنان که هست بشناسند و بفهمند که چرا امامان علیهم‌السلام معصوم شده‌اند و آنها نشده‌اند و....غافل از این که پیش از نیل به پاسخ این پرسش‌های غیر لازم، مدّت عمر منقضی می گردد و با کوله باری از جهل و فساد در عقیده و اخلاق و عمل وارد عالم برزخ می‌شوند و به عذاب‌های پایان‌ناپذیر آن عالم مبتلا می گردند. در صورتی که باید تا زنده‌اند از خالق حکیم خود تشکّر کنند که راهنمایانی معصوم از هر گونه خطا به سوی آنها فرستاده است تا آنها را از گم گشتگی در بیابان پر وحشت دنیا نجات بدهند و اطبّای بصیر و امین در اختیارشان قرار داده است تا از بیماری‌های مهلک کفر و نفاق شفایشان بخشند و از این روست که می گوییم،ما به حکم عقل، وظیفه‌ای جز تبعیّت از امامان معصوم خود نداریم و با همین تبعیّت، از خالق مهربان خود تشکّر می کنیم.

## فلسفه‌ی استغفارهای معصومین علیهم‌السلام

اینجا اشاره به این نکته هم خالی از تناسب نیست که امامان علیهم‌السلام در دعاها و مناجات‌هایشان جدّاً از خدا آمرزش گناهان خود را طلب می کنند، در صورتی که آنها ـ چنان که گفتیم ـ معصومند و منزّه از هر گونه گناه.

این بحث از بحث‌های سابقه‌دار در میان علمای دینی است و جواب‌هایی داده و توجیهاتی کرده‌اند، از جمله این که اساساً مقتضای بندگی و عبودیّت همین است که آدمی

خود را در پیشگاه خدایش قاصر و مقصّر ببیند و در عین ادای وظایف لازم، باز احساس کمبود و منقصت در عرض بندگی بنماید و همانند رسول اعظم خدا صلی الله علیه و آله، که سرآمد بندگان معصوم خداست، متواضعانه بگوید:

(اِلهی ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ وَ ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ)؛

**خدایا، ما تو را آن چنان که باید نشناختیم و آن چنان که شاید عبادت نکردیم؛** و مانند امام سیّدالسّاجدین علیه السلام عرض کند:

(ما اَنَا یا سَیِّدِی وَ ما خَطَرِی)؛

**«من چه هستم ای آقای من و چه ارزشی دارم»؟**

(وَ مِثْلُ الذَّرَّة أَوْ دُونَهَا)؛[۱]

**«من [با تمام این عرض بندگی‌ها در آستان تو ای خدا] همچون مورچه و بلکه کمتر از آن هستم».**

البتّه، آن پاک شدگان به تطهیر الهی هرگز کاری که از نظر ما گناه محسوب می‌شود انجام نمی‌دهند امّا از آنجا که خود را همیشه و در همه حال در محضر خدا می‌بینند، تمام کارهای عادی از جمله خوردن مقداری غذا و میل به اندکی خواب و استراحت را برای خود تقصیر و گناه به حساب می‌آورند و از خدا طلب آمرزش می‌کنند. به قول بزرگی،اگر روی لباس سیاه یک شیشه‌ی مرکّب خالی کنیم، معلوم نمی‌شود امّا اگر روی لباس سفید و نظیف یک نقطه‌ی سیاه بیفتد، نمایان می‌شود. صفحه‌ی جان ما چنان سیاه و تاریک گشته است که اگر ده‌ها گناه هم مرتکب شویم، در خود احساس تیرگی نمی‌کنیم امّا صفحه‌ی جان رسول خدا و ائمّه‌ی هدی علیهم السلام آن چنان سفید و نظیف است که وقتی چند دقیقه‌ای برای تناول غذا می‌نشینند و ساعتی با همسر و فرزندان و دیگران صحبت می‌کنند،در خود احساس تیرگی می‌کنند و آن را در محضر خدا گناه و تقصیر به حساب می‌آورند و در دل شب لب به استغفار

---

۱ـ صحیفه‌ی سجّادیّه، دعای ۴۷.

و طلب آمرزش می گشایند و ناله کنان می گویند:

(فَمَنْ یَکوُنُ اَسْوَءَ حالاً مِنّی اِنْ اَنَا نُقِلْتُ عَلَی مِثْلِ حالِی اِلَی قَبْرِی)؛[1]

**«چه کسی بدبخت تر از من خواهد بود اگر با همین حالی که دارم، به خانه‌ی قبرم منتقل شوم».**

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می فرمود:

(اِنَّهُ لَیُغانُ عَلَی قَلْبِی فَاَسْتَغْفِرُ اللهِ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّة)؛[2]

**«من چه بسا در قلب خویش احساس تیرگی کرده روزی هفتاد بار استغفار می کنم».**

این تیرگی از همان اعمال عادی در زندگی است که چون خود را همیشه در محضر خدا می‌بینند، همان اعمال را خلاف ادب و سبب تیرگی قلب خود می‌دانند. آری:

(حَسَناتُ الْاَبْرارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبِینَ)؛

**«آنچه برای ابرار و نیکان حسنه است، برای مقرّبان سَیّئه و گناه است».**

پا دراز کردن یک کودک دو ساله در حضور سلطان، امری عادی است امّا پا دراز کردن وزیر اعظم در حضور سلطان، اگر چه برای رفع خستگی باشد و لازم، بی‌حرمتی محسوب می‌شود و مستتبع اعتذار و پوزش طلبی می گردد. دنیا برای اولیای خدا، که مظاهر جلال و جمال خدا هستند، همچون قفسی تنگ است که علی‌الدّوام در آن احساس غربت می کنند و با افسردگی در آن زندگی می کنند.

(خَلَقَکُمُ اللّهُ اَنْواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِینَ)؛[3]

**«خدا آنها را انواری آفرید و ناظر بر عرش خود قرار داد».**

پس آن انوار پاک کجا و عالم خاک کجا؟ همین که قبول کرده‌اند به عالم خاک بیایند و با خاکیان بیامیزند، کمال بندگی را به خدا نشان داده و ازخودگذشتگی کرده‌اند. اگر از یک

---

۱ـ دعای ابوحمزه‌ی ثمالی.

۲ـ المحجّة البیضاء، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۷.

۳ـ زیارت جامعه‌ی کبیره.

استاد بزرگ دانشگاه بخواهند به محلّ دورافتاده‌ای برود و به تعلیم افراد بی‌فرهنگ و تمدّن بپردازد، چه رنج روحی خواهد داشت؛ آمدن انوار عرشی امامان علیهم‌السلام به امر خدا میان ابوجهلیان نیز این چنین رنج آور بوده است و دردناک. بر فرض، اگر تمام مردم دنیا جمع می‌شدند و از آن مهمانان عرشی تکریم و تجلیل می‌کردند، باز آنها در دنیا غریب بودند و احساس افسردگی می‌کردند و دنیا را غمکده‌ای تاریک می‌دیدند، تا چه رسد به این که ابوجهل منشان جمع بشوند و انحاء بی‌حرمتی‌ها را درباره‌ی آن عزیزان خدا روا دارند، تا آنجا که آتش برای سوزاندن خانه‌ای بیاورند که مهبط وحی و فرودگاه فرشتگان خدا بود و تنها یادگار رسول خدا، صدّیقه‌ی کبریٰ علیهاالسلام، را چنان بیازارند که بگوید:

(صُبَّتْ عَلَیَّ مَصائِبُ لَوْ اَنَّها صُبَّتْ عَلَی الاِیّامِ صِرْنَ لَیالِیا)؛[1]

**«آن قدر مصیبت‌ها بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای روشن می‌ریخت، تبدیل به شب‌های تاریک می‌شدند».**

اَلا لَعنَةَ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّالِمینَ.

اَللّهُمَّ عَجِّلْ لِوَلِیِّکَ الْفَرَج وَ اجْعَلْنا مِنَ الْمُنْتَظِرینَ لِظُهورِهِ وَ اجْعَلْ خاتِمَةَ اَمْرِنا خَیراً وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ.

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه‌ی ۱۰۶.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَأَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ وَوَكَّدْتُمْ ميثاقَهُ وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طاعَتِهِ

**«[ما اقرار و اعتراف می کنیم به این که] شما [اهل بیت نبوّت] برای جلالت خدا عظمت قایل شدید و شأن خدا را بزرگ نشان دادید و کرم او را تمجید کردید و میثاق خدا را استوار و گره طاعت او را محکم کردید».**

## وفای به عهد نیکوکاران

میثاق یعنی **عهد** و **پیمان**. گاهی دو نفر با هم پیمانی می‌بندند و گاهی هم انسان با خدا پیمان می‌بندد. در کتب فقهی ما سه عنوان هست: عهد و نذر و یمین (قسم)؛ یعنی، انسان بین خود و خدا ملتزم می‌شود کاری را انجام بدهد؛ مثلاً، روز نیمه‌ی شعبان روزه بگیرد، نماز اوّل ماه بخواند، ده تومان صدقه بدهد یا سیگار کشیدن را ترک کند. این التزام ممکن است به صورت نذر یا به صورت عهد و یمین باشد و هر کدام از اینها شرایط و احکام خاصّی دارند که در رساله‌های عملیّه‌ی آقایان فقها ذکر شده است. در قرآن کریم، وفای به عهد از صفات نیک نیکوکاران شمرده شده است:

﴿...وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا...﴾؛[۱]

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۷.

**«... آن کسانی که هرگاه عهدی[با خدا یا بندگان خدا]می‌بندند، به آن وفا می کنند[و پای‌بند به پیمان خود هستند]...».**

## پیمان بندگی با خدای سبحان

و از آن سو، نقض عهدکنندگان و پیمان‌شکنان را مستحقّ لعنت و محکوم به عذاب آخرت دانسته است:

﴿وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَة وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ﴾؛[1]

**«کسانی که عهد خدا را می شکنند... پس از این که آن را محکم کرده‌اند، مستحقّ لعنت و عذاب آخرتند».**

از جمله‌ی ﴿عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ﴾معلوم می شود که هر عهدی میثاق نیست.میثاق عهد مؤکّد است؛یعنی،عهد و پیمانی است که با قسم و مانند آن تأکید شده باشد.حالا قرآن نشان می‌دهد که خدا از ما عهد گرفته و ما با خدا پیمان بسته‌ایم که بنده‌ی او باشیم و بنده‌ی شیطان نباشیم،آنجا که می فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۞ وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛[2]

**«آیا من با شما عهد نبستم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید زیرا او دشمن آشکار شماست و مرا عبادت کنید،این است راه راست».**

حالا این عهد و پیمان ما با خدا در کجا و کی صورت گرفته است،در قرآن بیان نشده است.در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف این آیه را داریم:

---

۱ـ سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۵.

۲ـ سوره‌ی یس، آیات ۶۰ و ۶۱.

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا...﴾؛[1]

**«به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذرّیه‌ی آنها را برگرفت و آنها را شاهد بر خودشان ساخت[و از آنها پرسید] آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: آری، شهادت می‌دهیم[که تو خدای ما هستی]...».**

## آرای مفسّران در خصوص عالم ذرّ و پیمان الست

ذیل این آیه، برخی مفسّران گفته‌اند، پس از این که خدا آدم را آفرید، تمام فرزندان او را که تا روز قیامت خواهند آمد، به صورت ذرّاتی از صلب او بیرون کشید و به آنها عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و گفتن جواب عنایت فرمود. آنگاه از آنها پرسید: ﴿أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ﴾؛ آیا من خدای شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: ﴿بَلی شَهِدْنا﴾؛ **آری، ما گواهی می‌دهیم که تو خدای ما هستی.** سپس خداوند تمام آن ذرّات را به صلب آدم باز گردانید و به همین سبب، آن عالم را «عالم ذرّ» و آن پیمان را «پیمان الست» می‌نامند.

بعضی دیگر از محقّقان مفسّر نیز احتمال داده‌اند که مقصود از آن عالم، عالم استعداد و مقصود از آن پیمان، پیمان فطرت است که در نهاد و سرشت هر انسانی، این سرّ الهی به ودیعت گذاشته شده و با عقل دور از آلودگی به شهوات تأیید شده است که آدمی خود را فقیر نیازمند به غنیّ مطلق می‌یابد و از درون ذات خود تقرّب به خدا را، که همان غنیّ مطلق و کمال محض است، می‌طلبد و با گوش فطری‌اش صدای خالقش را می‌شنود که ﴿أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ﴾؛ و با زبان فطری‌اش جواب می‌دهد که ﴿بَلی شَهِدْنا﴾؛ و لذا ممکن است آیه‌ی:

﴿أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ ۞ وَ أَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ﴾؛

---

۱ـ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲.

اشاره به همان عالم ذرّ و پیمان الست باشد و ممکن است مربوط به عالم استعداد و پیمان فطرت باشد، چنان که در نهج‌البلاغه‌ی شریف نیز سخن از میثاق فطرت به میان آمده و امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است:

(فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ انبیاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ)؛

**«خداوند انبیاء و رسولان خود را یکی پس از دیگری در میان مردم برانگیخت تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خودشان عمل کنند».**

## آیا به پیمان خود با خدا وفاداریم؟

ولی یاللاسف که ما به پیمان فطری خود وفادار نمانده‌ایم و عهد خدا را که فرموده بود شیطان را عبادت نکنید و مرا عبادت کنید، شکسته‌ایم و اکثرمان مصداق این آیه شده‌ایم:

﴿وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی اْلاَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَة وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾؛

آنان که عهد خدا را نقض می کنند، محکوم به لعنت و سوءالدارند. حال، ما به خاندان عصمت عرض می کنیم، تنها شما دودمان نبوّت هستید که:

(وَ وَکَّدْتُمْ (ذَکَّرْتُمْ) مِیثَاقَهُ وَ أَحْکَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ)؛

پیمان خدا را مؤکّد و استوار نگه داشتید و رشته‌ی طاعتش را محکم کردید. در وفا به عهد بندگی و اطاعت از فرمان خدا، کمترین سستی و سهل‌انگاری از خود نشان ندادید. انبیاء و اولیای خدا، علاوه بر آن عهد عمومی که تمام آدمیان با خدا بسته‌اند، عهد و پیمان خاصّی با خدا دارند، چنان که در قرآن کریم آمده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً﴾؛[1]

---

۱ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷.

**«یاد کن هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و از همه‌ی آنها پیمان محکمی گرفتیم[ که در ادای رسالت و ارشاد و هدایت مردم کوتاهی نکنند]».**

## میثاق خاصّ معصومین علیهم‌السلام با خدای سبحان

ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام نیز از لحاظ تکالیف و مأموریّت‌های ویژه‌ای که هر یک در زمان خودشان با شرایط مخصوص داشته‌اند، میثاق خاصّی با خدا داشته‌اند و در راه وفای به آن میثاق و پیمان الهی، مصائب طاقت فرسایی را متحمّل شده‌اند که به راستی، ما از تصوّر آن نیز عاجزیم. آیا معنای این جمله را می توانیم بفهمیم که مولا یمان، امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فرموده است:

(فَصَبَرْتُ وَ فِی الْعَیْنِ قَذًی وَ فِی الْحَلْقِ شَجًی)؛

**«صبر کردم در حالی که خاری در چشم و استخوانی در گلو بود».**

اگر یک مژه در چشممان فرو برود ناراحت می شویم، اگر خار فرو برود چگونه خواهیم بود؟ آن هم نه یک دقیقه و یک ساعت، بلکه بیست و پنج سال. اگر اندکی آب به گلوی ما بپرد دست و پا می‌زنیم، اگر استخوان در گلو گیر کرد چه می کنیم؟

آری، خانه‌نشینی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تحمّل آن مصائب سنگین و صلح امام مجتبی علیه‌السلام با معاویه و صحنه‌ی خونین کربلای امام حسین علیه‌السلام و اسارت امام سیّدالسّاجدین علیه‌السلام تا برسد به غیبت سراسر محنت حضرت امام مهدی ـ عجّل الله تعالی فرجه الشّریف ـ همه از مصادیق بارز (وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ) است که به میثاق مخصوص خود وفا کرده‌اند، در صورتی که می توانستند به اذن خدا، با یک اراده، نفس‌ها را در سینه‌ها بند بیاورند و همه چیز را در مقابل خود خاضع سازند؛ امّا خواستند به میثاقی که با خدا بسته‌اند عمل کنند و صبر در مصائب پیش گیرند و عقد طاعت از فرمان خدا را محکم سازند.

(وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ وَ اَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ)؛

## ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام آیینه‌ی صفات الهی

جمله‌ی دیگر زیارت:

(فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ)؛

فاء در (فَعَظَّمْتُمْ) به اصطلاح ادبی، فاء تفریع است و معنای فاء تفریع این است که مطلب ما بعد آن فرع و نتیجه‌ی مطلب ما قبل آن است و چون در جملات قبلی خطاب به اهل بیت نبوّت علیهم‌السلام گفتیم، خداوند شما را از مطلق رجس و دنس مبرّا و منزّه کرده و مطهّر به طهارت همه جانبه فرموده است، اینک با این جملات می گوییم، متقابلاً شما هم با داشتن طهارت مطلقه در صفحه‌ی آیینه‌ی صاف و پاک وجود اقدستان که خالی از هر گونه تیرگی است، صفات کمال خدا را نشان می دهید و از این طریق، عظمت جلال او را، که منزّه بودن از مطلق نقص و عیب است، ارائه می کنید.

این را می‌دانیم که خدا، هم صفات جلال دارد هم صفات جمال. از ناحیه‌ی صفات جلال، دور باش به عالم می گوید و نقص فقر امکانی را به ساحت کبریای وجودش راه نمی‌دهد که "اَیْنَ التُّرابُ وَ رَبُّ الْاَرْباب" خاک کجا و عالم پاک کجا؟امّا از ناحیه‌ی صفات جمالش پیش بیا به عالم می گوید و همه چیز را به دامن رحمت رحمانیّه‌اش می گیرد و صلای عامّ می دهد که:

﴿...رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...﴾؛[1]

**«...رحمت من بر همه چیز سایه افکنده است...».**

﴿...هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ...﴾؛[2]

**«...او با شماست هر جا که باشید...».**

---

۱ـ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۶.

۲ـ سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۴.

اجازه می‌دهد که بگوییم:

(یا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَیَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِید)؛

«ای کسی که از رگ گردن به من نزدیک‌تری».

و مقابلش بایستیم و با او هم‌سخن شویم و بگوییم:

﴿إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ ۞ إِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ﴾؛

آری، او ذوالجلال و الاکرام است؛ جلالش دفع می کند و اکرامش جذب می کند. جلوه‌ی جمالش علیّ امیر علیه السلام را به مناجات و راز و نیاز عاشقانه وا می‌دارد امّا جلوه‌ی جلالش آن چنان خشیت در دل او می‌افکند که بدنش می‌لرزد و بیهوش روی زمین می‌افتد و احتمالاً همین است معنای (أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَّدْتُمْ کَرَمَهُ)؛ که شما خاندان طهارت با ارائه‌ی خشیت در قلب و خضوع در عمل، بزرگی شأن خدا و مجد کرمش را اثبات و اظهار کرده‌اید.

## خضوع انسان در برابر جلوه‌ای از جمال خدا

در سوره‌ی یوسف، خداوند حکیم نمونه‌ای از خودباختگی در برابر جلوه‌ی جمال و جلال و اِکبارِ شأن و تمجید کرم را نشان داده است که وقتی یوسف علیه السلام بدون آگاهی قبلی وارد محفل زنان مصری شد:

﴿...فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...﴾؛[1]

همین که زن‌ها او را دیدند، چنان مجذوب جمال او شدند و او در نظرشان بزرگ آمد که خود را به کلّی باختند و به جای این که کارد را روی میوه بگذارند، روی انگشتان خود گذاشتند و آنها را بریدند و نفهمیدند. قرآن کریم با نقل آن ماجرا به این نکته توجّه می‌دهد که انسان در مقابل هر چه در نظرش بزرگ جلوه کند، احساس حقارت می کند و خاضع می گردد و هر چه عظمت بیشتر باشد، تذلّل و کرنش بیشتر می‌شود تا به حدّی می‌رسد که عظمت آن

---

۱ـ سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۱.

طرف، مسیطر بر مشاعر انسان می‌شود،چشمش جز او نمی‌بیند و گوشش جز او نمی‌شنود، طوری در او فانی می‌شود که دیگر ذائقه‌اش طعم غذا را نمی‌فهمد،لامسه‌اش احساس درد نمی کند،تا آنجا که استقلال در وجود و اِنیّت* را از او می گیرد و وجودش تَبَعی و ظلّی می‌شود،از همه چیز جز او بریده می‌شود و تنها به او می‌پیوندد.در مناجات شعبانیّه می خوانیم:

(اِلهی هَبْ لِی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ اِلَیْکَ)؛

**«خدایا، چنانم کن که کمال انقطاع از همه چیز و از همه کس پیدا کنم و مجذوب تو گردم».**

## مفهوم تکبیر و تأثیر آن بر جان و دل انسان

زنان مصری تا جمال یوسف را ندیده بودند،زلیخا را ملامت می کردند و پیش خود می گفتند،عجب زن سست عنصری است،در مقابل یک غلام کنعانی خود را باخته است، امّا همین که او را دیدند،آن چنان در نظرشان بزرگ آمد و خود را باختند که از تیزی کارد برنده روی دست و انگشتان خویش احساس درد نکردند و گویی حسّ لامسه را از دست داده‌اند؛ اینجا قرآن کریم با نقل این داستان توجّه می‌دهد که یک مسلمان واقعی وقتی می گوید (اللهاکبر)باید همه چیز و همه کس در نظرش کوچک گردد و تنها خدا را بزرگ ببیند و بس؛ هیچ چیز جز خدا نتواند حاکم بر وجودش شود و از خدا جدایش کند؛آن طور که کارد برنده و تیز نتوانست توجّه زنان مصری را از یوسف منصرف سازد.

حال، آیا در زندگی ما الله اکبر این چنین حاکمیّتی دارد یا خیر،الپول اکبر تجلّی بسیار روشنی یافته است و ما را در تمام ابعاد زندگی از خدا جدا کرده است؟ در صورتی که طبق دستور دین مقدّس، اوّلین جمله‌ای که فرد مسلمان وقتی سر از خواب بر می‌دارد، به عنوان بندگی باید بگوید(اللهاکبر)است؛ زیرا به نماز می‌ایستد و اذان می گوید که اوّل آن اللهاکبر است و در میان فصول اذان، از همه بیشتر جمله‌ی(اللهاکبر)قرار داده شده است؛چهار بار در

---

* انیّت:خود بودن.

اوّل و دو بـار هـم آخـر آن گـفته مـی‌شود. در اقـامه هـم دو بـار در اوّل و دو بـار در آخـر آن هست. خود نماز، که عالی‌ترین دستور تربیتی اسلامی است، با الله‌اکبر واجب شروع می‌شود و با الله‌اکبر مستحبّی به پایان می‌رسد. در وسط نیز از هر حالی که به حال دیگر منتقل می‌شویم، الله‌اکبر می‌گوییم. یعنی این شعار بزرگ الهی باید در عمق جان مسلمان نشسته باشد و در تمام شؤون زندگی‌اش جلوه‌گر شود.

## مشاهده‌ی عظمت جلال خدا در رفتار معصومین علیهم‌السلام

حالا ما خطاب به اهل بیت رسول علیهم‌السلام عرض می‌کنیم:

(**فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ**)؛

یعنی، تنها شما خاندان رسول هستید که چنان که باید و شاید، جلال خدا را تعظیم و شأن خدا را تکبیر کردید. عظمت جلال خدا و بزرگی شأن او به معنای واقعی‌اش در حالات و رفتار و گفتار شما مشاهده می‌گردد و لذا در حالاتشان می‌خوانیم که وقتی وضو می‌گرفتند و برای نماز آماده می‌شدند، رنگ چهره‌شان به زردی می‌گرایید و ارتعاش در بدنشان پیدا می‌شد. در جواب سؤال دیگران که از علّت تغییر حال می‌پرسیدند، می‌فرمودند: هنگام عرض امانت خدا رسیده است و می‌خواهم به حضور خدای بزرگ شرفیاب شوم.

امام سیّدالسّاجدین علیه‌السلام در حال نماز با چنان جمال و جلالی راز دل می‌گفت که بچّه‌اش در چاه افتاد و سر و صدا از زن‌های خانه بلند شد و همسایه‌ها ریختند و بچّه را از چاه بیرون آوردند و او همچنان در نماز بود. پس از نماز، دید دست بچّه را بسته‌اند، از علّت آن جویا شد و فرمود: اصلاً متوجّه نشدم. این را هم شنیده‌ایم که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حال نماز بود که تیر از پایش کشیدند و احساس درد نکرد. از شنیدن این مطلب تعجّب می‌کنیم، پس چرا از شنیدن سخن قرآن در داستان زنان مصری با یوسف تعجّب نمی‌کنیم که آن چنان مجذوب جمال یوسف شدند که دست خود را بریدند و احساس درد نکردند. آیا جمال یوسف جذّاب‌تر است

یا جمال یوسف آفرین؟ آری، چشم علی علیه السلام می خواهد تا جمال و جلال خدا را ببیند و مجذوب آن گردد و لذا ما خطاب به آن بینایان عالم می گوییم:

(فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ)؛

این شما هستید که جلال خدا را تعظیم و شأن خدا را تکبیر و کرمش را تمجید می کنید؛ وگرنه، ما نمی توانیم از مرحله‌ی الفاظ و مفاهیم و احیاناً مرتبه‌ی نازلی از حقایق،قدمی فراتر بگذاریم. آیا دعای کمیل و عرفه و ابوحمزه‌ای که ما می خوانیم، همان گونه است که امیرالمؤمنین و امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام می خوانده‌اند؟ما می ترسیم مصداق این آیه از قرآن شده باشیم که:

﴿قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَ اللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ﴾؛[1]

**«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و خویش‌ها و اموال و تجارتتان که از کسادی بازار آن بیم دارید و مسکن‌های مورد علاقه تان در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است، در انتظار این باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند و خدا مردم فاسق را[به اهدافشان]هدایت نمی کند».**

## دلگرمی ما فقط به حبّ حسین علیه السلام است و بس

آری،ما به نقصان در معرفت و عبادت اقرار می کنیم امّا هیچ گاه اظهار یأس و ناامیدی از رحمت واسعه‌ی پروردگار خود نمی کنیم؛زیرا خدای مهربانمان بر ما منّت گذاشته و توفیقمان داده است که سر بر آستان اهل بیت رسالت نهیم و حبّ علی و آل علی علیهم السلام را در عمق جان خود بنشانیم.ما به اعمال خود نمی توانیم اتکا کنیم.به فرموده‌ی امام سیّدالشّهداء علیه السلام در دعای عرفه:

---

۱ـ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

(اِلهی مَنْ کانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِی فَکَیْفَ لا تَکُونُ مَساوِیهِ مَساوی)؛

**«خدایا، کسی که کارهای خوبش بد است، کارهای بدش چه خواهد شد»؟**

و لذا آنچه به ما دلگرمی می‌دهد و ما را به نیل به سعادت ابدی امیدوار می‌سازد، تنها حبّ شدیدی است که در سویدای قلب خود نسبت به رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت مطهّر علیهم‌السلام آن حضرت می‌یابیم. مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری(ره) در کتاب خصائص الحسینیّه می‌فرماید: وقتی به محاسبه‌ی اعمال و اخلاق خودم پرداختم، دیدم هیچ راهی برای نجات خود نمی‌یابم؛ زیرا همه را آلوده می‌بینم و قابل عرضه به پیشگاه خدا نمی‌دانم؛ امّا وقتی به حبّ حضرت امام حسین، سیّدالشّهدا علیه‌السلام، رسیدم، آن را خالص و عاری از هر آلودگی در عمق جان خود یافتم و لذا دل به حبّ حسین علیه‌السلام بستم و به نجات خود امیدوار گشتم. ما نیز ـ اِن شاءالله ـ همین دلگرمی را داریم و از صمیم دل می گوییم:

به جز حسین مرا ملجأ و پناهی نیست ‌‌ ‌‌ در این عقیده یقین دارم اشتباهی نیست

**صَلَّی اللهُ علیک یا اَبا عبدِاللهِ الحُسین صَلَّی اللهُ علیک و عَلَی الارواحِ الَّتِی حَلَّت بِفِنائِک**

**والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته**

بسم الله الرحمن الرحیم

وَبَذَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ فی مَرْضاتِهِ وَصَبَرْتُمْ عَلی ما اَصابَكُمْ فی جَنْبِهِ

**«شما [خاندان رسالت] در راه رضا و خشنودی خدا جانتان را بذل کردید و بر تمام مصائبی که در کنار خدا [و به خاطر محبّتی که به خدا داشته‌اید] به شما رسید، صبر کردید».**

## خداوند خریدار مال و جان مؤمنان

از جمله مطالب شایان توجّه و تأمّل که در قرآن و کلام خدا به آن بر می خوریم، موضوع معامله و داد و ستد بین خدا و انسان است که چیزی را انسان به خدا بذل می کند یا می‌فروشد و خدا هم آن را از او می خرد و می‌پذیرد و حال آن که، انسان مخلوق است و مخلوق از خود هیچ ندارد تا به خدا بدهد. او مالک وجود و هستی خودش نیست، تا چه رسد به اشیاء خارج از وجود خودش که بگوید من داشتم و دادم. هر چه در عالم هستی وجود دارد، از آن خداست.

﴿...لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ...﴾؛[1]

**«...فرمانروایی آسمان‌ها و زمین به خدا اختصاص دارد...».**

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ إِلاّ آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً﴾؛[2]

**«هر که در آسمان‌ها و زمین هست، جز بنده‌وار به سوی [خدای] رحمان نمی آید».**

خلاصه، در عالم کسی صاحب اختیار چیزی نیست. پس انسان از خود چه دارد که به

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۷.

۲ـ سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۳.

خدا بدهد و خدا چه ندارد که از انسان بگیرد و در عین حال، عجیب است که خداوند آگهی داده که ای انسان، هم آماده‌ام از تو مال و جانت را بخرم هم آماده‌ام از تو قرض بگیرم. به این آیه از قرآن توجّه کنید:

﴿إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّة...﴾؛[۱]

«**خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریده است تا بهشت از آن آنان باشد...**».

این که خدا خریدار مال و جان مؤمنان است، تعبیری بسیار لطف‌آمیز است و لسان تکریم و تجلیل از موقعیّت انسان است؛ زیرا انسان را مالک مال و جان خود دانسته و او را فروشنده و خود را خریدار معرّفی کرده است و معلوم است که فروشنده آنچه را دارد، به خریدار می‌دهد و خریدار هم آنچه را ندارد، از فروشنده می‌گیرد و این نهایت درجه‌ی لطف و عنایت و مرحمت است که اوّلاً، برای آنچه در دست ماست، اعمّ از مال و جان، ارزش قائل شده است و ثانیاً، ما را مالک و صاحب‌اختیار آن شناخته و خود را خریدار آن نشان داده است؛ آن هم به چه قیمت سنگین و وزینی، بهشت جاودان.

## جان ما کجا و مقام رضوان خدا کجا؟

مثل این که شما پر کاهی از کسی بگیرید و در مقابل، یک کوه طلا و جواهر فراوان به او بدهید. ما چه داریم که به خدا بدهیم؟ تمام هستی ما همین نفسی است که از هوای خدا می‌کشیم و جماداتی از پول و مسکن و مرکب که خارج از وجود ما هستند و اسم مالکیّت قلاّبی روی آنها نهاده‌ایم. امّا آنچه خدا به ما می‌دهد چیست؟ حیات ابدی، سعادت سرمدی و رضوان من الله اکبر که فعلاً ما از تصوّر ارزش آن عاجزیم. این متاع بی‌ارزش ما کجا و آن بهای فوق‌العاده ارزشمند او کجا و لذا جا داشت که بگوید:

﴿...فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ...﴾؛

---

۱ـ سوره‌ی برائت، آیه‌ی ۱۱۱.

«...اینک شاد و خرّم باشید از این معامله‌ای که انجام داده‌اید و بهایی که به دست آورده‌اید...».

﴿...وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ﴾؛[۱]

«...این همان فوز و رستگاری عظیمی است که نصیبتان شده است».

## معامله‌ی پر سود با خداوند متعال

خداوند در آیه‌ای دیگر، سخن از قرض به میان آورده و دست اقتراض به سوی بندگان خود دراز کرده و از آنها قرض خواسته است. این نیز معلوم است که قرض دهنده از آنچه دارد، به کسی می‌دهد و قرض گیرنده هم آنچه را ندارد، از کسی می‌گیرد. حال، بندگان بینوا از خود چه دارند که خداوند غنیّ بی‌نیاز آن را ندارد و این چنین دست به سوی آنها دراز کرده و فرموده است:

﴿مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَة...﴾؛[۲]

«کیست آن کسی که به خدا وام بدهد تا [خدا] آن را برای او چندین برابر بیفزاید...».

از خدا ربا بگیرید، از دیگران نگیرید. یک به خدا بدهید، در عوض، ده و صد و هفتصد تحویل بگیرید.

﴿...کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ...﴾؛[۳]

«...همچون دانه‌ی گندمی که هفت سنبل از خود می‌رویاند و در هر سنبلی صد دانه‌ی گندم می‌دهد...».

این چه معامله‌ی پر سودی است که با خدا انجام می‌دهید و به راستی که خداوند کریم چه تعبیرات کریمانه‌ای در ارتباط خود با بندگانش به کار برده است. از یک سو، بنده‌اش را

---

۱ـ سوره‌ی برائت، آیه‌ی ۱۱۱.
۲ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴۵.
۳ـ همان، آیه‌ی ۲۶۱.

فروشنده و خودش را خریدار آن نشان داده و از دیگر سو، خودش را قرض خواهنده و بنده‌اش را مالک قرض دهنده به حساب آورده است و وقتی هم مشتری و قرض گیرنده خدا شد:

﴿...لِلّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ اْلارْضِ...﴾؛[1]

«**... گنجینه‌های آسمان و زمین از آن خدا و در اختیار خداست...**».

دیگر تعجّبی نخواهد داشت که بهای سنگینی در برابر متاع کم‌ارزش بپردازد و چندین برابر آنچه قرض کرده به قرض دهنده برگرداند.

اینجا زیرکی و هوشمندی بندگان لازم است تا از این مشتری و قرض‌خواهنده‌ی ثروتمند استفاده‌های فراوان کنند و او را به سادگی از دست ندهند که بسیار پشیمان خواهند شد.این قصّه را یکی از علما نقل کرده است:

در گذشته، یکی از پادشاهان در بین راه یکی از سفرها به یک مغازه‌ی خواربارفروشی وارد شد و خواست تخم‌مرغ بخرد.فروشنده آدم باهوشی بود. از قراین فهمید که او شاه مملکت است و مشتری شایان استفاده‌ای است که به سراغش آمده است و دیگر چنین فرصت مغتنمی نصیبش نخواهد شد که سلطانی برای خریدن تخم‌مرغی وارد مغازه‌ی او بشود. از این رو، خوب حواسّ خود را جمع کرد؛تخم‌مرغی به سلطان عرضه کرد.او پرسید: قیمت این چند است؟ گفت: قربان، دویست دینار.به حساب امروز ما، مثلاً دویست سکّه‌ی بهار آزادی می‌شود و حال آن که، قیمت معمولی تخم‌مرغ آن روز، از باب مثل، یک غاز بوده است.اکثر مردم زمان ما اصلاً معنای غاز و شاهی و سنّار و عباسی را نمی‌دانند. یک ریال ما که کمترین واحد پول است، یک بیستم یک شاهی بود.نصف یک شاهی یک پول و نصف یک پول هم یک غاز می‌شده است.حالا فرضاً قیمت یک تخم‌مرغ آن روز یک غاز بوده؛ ولی فروشنده گفت: قیمت این تخم‌مرغ دویست دینار است. شاه از شنیدن این حرف تعجّب کرد و گفت:

---

۱ـ سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۷.

یعنی چه؟ یک تخم‌مرغ این قدر گران! مغازه‌دار هوشمند گفت: بله قربان، تخم‌مرغ ارزان است،شاه گران است. یعنی، من اکنون که شاه مشتری من شده است، به حساب مشتری حرف می‌زنم نه به حساب متاع خودم.متاع من ارزان است امّا مشتریِ امروز من گران است و به این زودی و سادگی به دستم نمی‌رسد.شاه از این تعبیر عالمانه و آگاهانه‌ی او خیلی خوشش آمد و بیش از آن مقداری که می‌خواست به او داد.

حال، مشتری ما هم خداست،ما هم به حساب مشتری حرف می‌زنیم، نه به حساب مال و جان بی‌ارزشمان که آن هم مال خداست.ما که از خود چیزی نداریم تا به خدا بدهیم و از او بهشت جاودان بخواهیم ولی چون خدا با لطف و عنایت بی‌پایان،خود را مشتری ما معرّفی کرده است، ما هم به زبان آمده می‌گوییم از تو ای خدای منّان انتظار بهشت جاودان داریم.

مشتری من خدای است و مرا ... مـی کشد بـالا کـه الله اشـتریٰ

## بذل جان در راه خدای سبحان

در مورد ارتباط اهل بیت نبوّت با خدا، سخن از **بیع** و **شری**، یعنی **خرید و فروش**، و **قرض** و **اقتراض**، یعنی **قرض دادن و قرض گرفتن**، به میان نیامده است، بلکه اینجا سخن از بذل است و لذا در این جملات از زیارت نیامده است (بِعْتُمْ اَنفُسَکُمْ)؛ یعنی جان خود را به خدا فروختید یا(اَقْرَضتُمْ اَنْفُسَکُمْ)؛ یعنی جان خود را به خدا قرض دادید،بلکه آمده است:

(وَ بَذَلْتُمْ أَنْفُسَکُمْ فِی مَرْضَاتِهِ)؛

**«شما [خاندان رسول] جان خود را در راه جلب رضای خدا بذل کردید».**

کلمه‌ی بذل در لغت عرب به معنای بخشش رایگان و بلاعوض است؛ آن هم بنا به فرموده‌ی بعضی ارباب دقّت،تقدیم کردنِ چیزی به شخص بزرگی است که تقدیم کننده به خاطر کم ارزش بودن آن احساس شرمندگی می‌کند و آن را قابل عرضه به حضور آن شخص بزرگ نمی‌داند. خاندان رسول علیهم السلام به واسطه‌ی شدّت معرفت و محبّتی که به مقام ارفع اقدس

حضرت حقّ ـ عزّوجلّ ـ دارند، در عین این که جان عزیز و شریف خود را، که عزیزتر و شریف‌تر از آن در عالم خلق خدا متصوّر نیست، در مسیر بندگی و عبودیّت تقدیم حضور خدا کرده‌اند، آن را قابل عرضه به درگاه کبریای حضرت حقّ ـ عزّ و علا ـ نمی‌دانند و از این تقدیمی ناچیز خویش، احساس شرمساری می‌کنند.

## اهل بیت اطهار علیهم‌السلام آماده‌ی بذل جان

آری، اهل بیت رسول علیهم‌السلام سراسر زندگی‌شان تجلّی‌گاه بذل مال و جان در راه جلب رضای خداست. این حضرت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در شب هجرت، در بستری که ده‌ها شمشیر آماده‌ی فرود آمدن بر آن بود خوابید تا جان رسول خدا محفوظ بماند و گفت:

(نَفْسِی لِنَفْسِکَ الْفِداءُ رُوحِی لِرُوحِکَ الْوَقاء)؛

**«جانم فدای جان تو و روحم سپر روح تو یا رسول الله».**

آن هم حضرت امام حسین، سیّدالشّهداء علیه‌السلام، است که:

در یک طبق به جلوه‌ی جانان نثار کرد هر درّ شاهوار کش اندر خزانه بود

تَرَکْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِی هَواکا وَ اَیْتَمْتُ الْعِیالَ لِکَیْ اَراکا

من همی خواهم که بی‌سر بر زمین گه چنان غلتم به خون، گاهی چنین

خواهرش هم کنار بدن پاره پاره‌اش آمد، زانو بر زمین زد، دست زیر بدن برد و اندکی آن را بلند کرد و رو به آسمان گفت:

(اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ هذَا الْقَلِیلَ مِنْ نَسْلِ اِبْراهیم الْخَلیل)؛

**«ای خدا، این فدایی اندک را از آل محمّد بپذیر».**

آیا مصداقی از این روشن‌تر برای این جمله از زیارت جامعه در عالم سراغ دارید؟

(وَ بَذَلْتُمْ اَنْفُسَکُمْ فِی مَرْضَاتِهِ)؛

## صبر بر هر مصیبت به خاطر خدا

جمله‌ی بعدی زیارت:

(وَ صَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ)؛

**«و بر هر مصیبتی که در کنار خدا [و در راه محبّت خدا] به شما رسید، صبر کردید».**

محتوای این جمله، که به مصائب وارد شده بر دودمان رسول علیهم‌السلام اشاره می کند، آن چنان سنگین است که جز خودشان و خدایشان اَحَدی نمی تواند آن را چنان که بوده است درک و توصیف کند. شما تنها به این جمله‌ی کوتاه از امام‌الصّابرین، علی علیه‌السلام، توجّه کنید و به گوشه‌ای از آن مصائب جانکاه پی ببرید که فرموده است:

(فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذًى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًى أَرَى تُرَاثِي نَهْباً)؛[1]

**«من صبر کردم امّا در حالی که خاری در چشم و استخوانی در گلو بود و می دیدم که [حقّم پایمال می‌شود و] ارثم به یغما می رود».**

مردی با داشتن کمال قوّت و نیرو، همسر حامل عزیزتر از جانش را می‌بیند که زیر تازیانه‌ی دژخیمان ناله می کند امّا در مقام دفاع از او بر نمی آید تا دین خدا را حفظ کند. امام خود در نامه‌ای که برای اهل مصر نوشته، به این موضوع اشاره کرده است:

(وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمَرَّ مِنَ الْعَلْقَمِ وَ آلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشِّفَارِ)؛[2]

**«برای فرو نشاندن خشم صبر کردم بر چیزی که در کامم تلخ‌تر بود از حنظل* و بر دلم دردناک‌تر بود از سوزش کارد تیز و برنده».**

این جمله‌ی جان‌سوز را هم در زیارت «جامعه‌ی ائمّة المؤمنین» می خوانیم:

(و قادُوهُ اِلَى بَيْعَتِهِمْ مُصْلِتَتاً سُيُوفَها مُقْذِعَة(مُشْرِعَة)اَسِنَّتَها وَ هُوَ ساخِطُ الْقَلْبِ هائِجُ

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۲.

۲ـ همان، خطبه‌ی ۲۱۷.

* حنظل: هندوانه‌ی ابوجهل که بسیار تلخ است.

الْغَضَبِ شَدِیدُ الصَّبْرِ کاظِمُ الْغَیْظِ یَدْعُونَهُ اِلَی بَیْعَتِهِمُ الَّتِی عَمَّ شُؤْمُهَا الاِسْلامَ)؛

**«علی را با شمشیرهای آخته و نیزه‌های آماده برای زدن، به سوی بیعت خود کشانیدند، در حالی که قلبش مالامال از خشم و غضب بود و صبری بس شدید می‌کرد و خشم خویش فرو می‌خورد. او را به بیعتی وا می‌داشتند که شومی آن اسلام را فرا گرفت».**

## رنج رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مسأله‌ی انحراف امّت

این گفتار را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است شنیده‌ایم که می‌فرمود:

(ما أُوذِیَ نَبِیٌّ مِثْلَ ما أُوذِیتُ)؛

**«هیچ پیامبری آن گونه که من اذیّت شده‌ام اذیّت نشده است».**

و حال آن که، پیامبران پیشین از دست قوم خود شکنجه‌هایی دیده‌اند که درباره‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن شکنجه‌ها نبوده است. حضرت زکریّا علیه السلام را ارّه بر فرقش نهاده‌اند و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را در میان خرمن آتش افکنده‌اند. این گونه آزارهای جسمی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده نشد امّا آن حضرت بیش از سایر انبیاء علیهم السلام مورد آزارهای روحی ـ که به مراتب شدیدتر و دردناک‌تر از ایذاء جسمی است ـ قرار گرفت. روح هر چه لطیف‌تر باشد، احساس درد از ناملایمات روحی‌اش شدیدتر است. البتّه، همه‌ی انبیاء از انحرافات و کجروی‌های قومشان رنج می‌بردند و جدّاً اذیّت می‌شدند؛ بیش از آن مقداری که از ناملایمات جسمی اذیّت می‌شدند. امّا آن انحراف وسیع و عمیقی که در امّت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به‌وجود آمد و روح لطیف آن حضرت را آزرد، در هیچ امّتی از امّت‌های گذشته به‌وجود نیامد و آن مسأله‌ی انحراف امّت از ولایت امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود که جامعه‌ی بشر را از صراط مستقیم حقّ دور ساخت و به راه جهنّم انداخت و به فرموده‌ی قرآن:

﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ ۞ جَهَنَّم...﴾؛[1]

---

۱ـ سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۸.

«آیا ندیدی مردمی را که نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند و قوم خود را در سرای هلاکت‌بار جهنّم فرود آوردند»؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانست امّتش چه آینده‌ی تاریک سیاهی در پیش دارد و منافقان شیطان صفت چه نقشه‌های شومی برای منحرف ساختن امّت و منزوی کردن خاندان گرامی آن حضرت طرح و اجرا خواهند کرد. از این رو، هر وقت آن چهره‌های زشت منفور را مشاهده می‌کرد که منافقانه با او رفتار می‌کنند، آزرده خاطر می‌شد و به شدّت رنج می‌برد، آن چنان رنجی که هیچ یک از پیامبران پیشین نبرده بودند؛ از آن رو که در میان امّتِ هیچ کدام از آنها چنین انحراف وسیع و عمیقی پیش نیامده بود که جامعه‌ی بشر را تا روز ظهور حضرت مصلح ـ عجلّ الله تعالی فرجه الشّریف ـ به ضلالت و محرومیّت از برکات دین خدا مبتلا سازد.

اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد وَ آخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ

## نامعلوم بودن محلّ دفن حضرت زهرا علیها السلام

در محلّ دفن حضرت صدّیقه‌ی کبری علیها السلام اختلاف است. بعضی گفته‌اند در بقیع است و بعضی در حدّ فاصل بین قبر مطهّر رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر آن حضرت می‌دانند که فرموده است:

(بَیْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّة)؛

**«بین قبر و منبر من، باغی از باغ‌های بهشت است».**

و قول سوّم این که، در خانه‌ی خودش دفن شده است؛ یعنی همان جا که زندگی می‌کرده و رحلت فرموده است. بزرگانی همچون شیخ طوسی و مرحوم علاّمه‌ی مجلسی قول سوّم را قریب به صواب می‌دانند. این گفتار علاّمه‌ی مجلسی است که:

(اِنَّ الْاَصَحَّ اَنَّها مَدْفُونَة فِی بَیْتِها)؛

**«صحیح تر این است که آن حضرت در خانه‌ی خودش دفن شده است».**

در روایتی از امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام نقل شده است که در جواب سؤال احمدبن محمّد

بن ابی نصر فرمود:

(دُفِنَتْ فِی بَیْتِها فَلَمّا زادَتْ بَنُو اُمَیَّة فِی الْمَسْجِدِ صارَتْ فِی الْمَسْجِدِ)؛

**«حضرت فاطمه علیهاالسلام در خانه‌ی خودش دفن شد و پس از این که بنی‌امیّه مسجد را وسعت دادند،قبر شریف آن حضرت در داخل مسجد قرار گرفت».**

از جملاتی هم که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام موقع دفن آن بدن مطهّر فرموده است، استفاده می‌شود که حضرت زهرا علیهاالسلام در خانه‌ی خودش در مجاورت قبر رسول خدا بوده است. وقتی امام مظلوم بدن رنج دیده‌ی عزیزش را در میان قبر گذاشت و خاک روی آن بدن مطهّر ریخت، در حالی که می گریست، روی خود را به سمت قبر رسول خدا گردانید و عرض کرد:

(اَلسّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ عَنّی وَ عَنِ ابْنَتِکَ النّازِلَةِ فِی جِوارِکَ)؛

**«سلام بر تو ای رسول خدا از خودم و از دخترت که در جوار تو فرود آمد».**

تعبیر این که رو به قبر رسول خدا کرد و همچنین تعبیر این که دخترت در جوار تو فرود آمد، نشان می‌دهد که آن حضرت در مجاورت قبر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دفن شده است.

صَلَّی اللهُ عَلیکِ یا فاطمة الزّهراء و السّلامُ علیکِ و رحمة اللهِ و برکاته.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ

**«[ما اقرار و اعتراف می کنیم به این که] شما [خاندان عصمت] هم امر به معروف کرده‌اید هم نهی از منکر و همچنین در راه خدا، آن چنان که شایسته و حقّ است، جهاد کرده‌اید».**

## امر به معروف و نهی از منکر، دو وظیفه‌ی مهمّ اسلامی

هم آمر به معروف و ناهی از منکر هستید هم مجاهد در راه خدا، آن هم در مرتبه‌ی اعلای جهاد. معروف یعنی شناخته شده و منکر یعنی ناشناس. جامعه‌ی اسلامی آن چنان باید پاک و مبرّا از کارهای زشت و ناپسند باشد که هر کار زشتی در نظر مسلمان، ناشناس و منکر به حساب بیاید و بیگانه و غریبه دیده شود، آن گونه که مثلاً اگر یک زن بی حجاب ببیند، با تعجّب بگوید: این دیگر چیست؟ ما چنین چیزی نداشتیم!

لذا این دو وظیفه‌ی مهمّ اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر، بیانگر این مطلب است که باید در محیط زندگی مسلمانان، تمام کارهای خوب، معروف، یعنی شناخته شده و آشنا و خودی، به حساب بیاید و تمام کارهای بد، منکر، یعنی غریبه و بیگانه، دیده شود و از همه سو در مقام طرد آن از زندگی خود برآیند.

## وظایف عقلی و شرعی هر مسلمان

هر مسلمانی به حکم عقل و شرع دارای دو وظیفه است: ۱ـ عمل به معروف؛ یعنی، انجام

دادن آنچه شرعاً دستور داده شده است و ترک منکر؛ یعنی، ترک آنچه شرعاً تحریم شده است. ۲ـ امر به معروف؛ یعنی، واداشتن دیگران به ادای واجبات و نهی از منکر؛ یعنی، باز داشتن دیگران از ارتکاب گناهان.

هر مسلمانی موظّف است که هم خودش عامل به واجبات و تارک محرّمات باشد هم دیگران را به ادای واجبات امر و از ارتکاب محرّمات نهی کند. حالا اگر فرضاً کسی خودش اهل عمل نیست، آیا وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر از او ساقط است؟ خیر، این دو از هم جداست. اهل عمل نبودن مجوّز ترک امر و نهی کردن به دیگران نیست که در آن صورت، دو گناه مرتکب شده است: یکی این که خودش عمل نکرده است و دیگر این که دیگران را امر و نهی نکرده و سبب تعطیل گشتن دو اصل دین شده است.

البتّه، تأثیر امر و نهی انسان در دیگران مشروط به اهل عمل بودن خود انسان است امّا وجوب امر و نهی دیگران مشروط به اهل عمل بودن خود انسان نیست. انسان مسلمان دو وظیفه دارد: هم باید عامل باشد به وظایف شخصی خودش، هم باید امرکننده و نهی کننده‌ی دیگران باشد؛ ترک وظیفه‌ی شخصی مجوّز ترک وظیفه‌ی اجتماعی نیست.

## خشم بزرگ خدا از گفتن و عمل نکردن

در آیه‌ی شریفه‌ای که می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ﴾؛[1]

**«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا آنچه را خود عمل نمی کنید می گویید».**

منظور این نیست که اگر خود عمل نمی کنید، دیگران را هم امر و نهی نکنید، بلکه آیه‌ی شریفه در مقام توبیخ است که چرا پای‌بند به گفته‌های خود نیستید. این کار زشتی است که انسان به آنچه می گوید عمل نکند. عالم بی‌عمل سزاوار توبیخ است.

---

۱ـ سوره‌ی صفّ، آیه‌ی ۲.

﴿کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ﴾؛[1]

**«این کار موجب خشم عظیم در نزد خداست که بگویید آنچه را به آن عمل نمی کنید».**

پس، مقصود آیه‌ی شریفه این نیست که حالا که خودتان اهل عمل نیستید، حقّ امر و نهی به دیگران ندارید، بلکه از اهل ایمان می خواهد که عامل به گفته‌های خود باشند و در عالم ایمان،به گفتن اکتفا نکنند که موجب خشم بزرگ خدا می‌شوند؛در نتیجه،این آیه نافی مسأله‌ی امر و نهی دیگران نیست.

## عامل انهدام اساس اسلام

در اهمّیّت مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر،این بیان از امام امیرالمؤمنین علیه السلام کافی است:

(وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ کُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ إِلَّا کَنَفْثَةٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ)؛[2]

**«همه‌ی اعمال نیک و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، بسان آب اندکی است که از دهان هنگام دمیدن بیرون می آید،در برابر دریای عمیق بیکران».**

با تعطیل شدن امر به معروف و نهی از منکر، اساس اسلام رو به انهدام می‌رود و جامعه‌ی مسلمین عزّت خود را از دست می‌دهد. لذا امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:

(اِنَّ الاِمْرَ بِالْمَعْروفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ سَبیلُ الْاَنْبِیاءِ وَ مِنْهاجُ الصّالِحینَ)؛

**«راه و رسم پیامبران و صالحان امر به معروف و نهی از منکر است».**

(فَرِیضَةٌ عَظِیمَةٌ تُقامُ بِهَا الْفَرائِضُ)؛

**«فریضه‌ی بزرگی است که سایر فرایض به سبب آن به پا داشته می‌شوند و استوار می گردند».**

---

۱ـ سوره‌ی صف، آیه‌ی ۳.

۲ـ نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۳۶۶.

(وَ تَأْمَنُ الْمَذاهِبُ)؛

راه‌ها امنیّت پیدا می‌کنند [و جلو هرج و مرج و طغیانگری‌ها گرفته می‌شود].

(وَ تَحِلُّ الْمَکاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظالِمُ)؛

«کسب و کارها حلال می‌شود و هر صاحب حقّی به حقّش می‌رسد».

(وَ تُعْمَرُ الاَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الاَعْداءِ)؛[۱]

«زمین آباد می‌شود و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود».

البتّه، امر به معروف و نهی از منکر مراتب و شرایط و احکام مخصوصی دارد که فعلاً مجال تفصیل آن نیست.

## مفهوم جهاد و اقسام آن

امّا جمله‌ی دوّم:

(وَ جَاهَدْتُمْ فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ)؛

«در راه خدا، آن گونه که حقّ جهاد است، جهاد کردید».

جهاد یعنی **کوشش**؛ در هر کاری اعمّ از دنیوی و اخروی و اعمّ از حقّ و باطل. یکی در راه خدا کوشش می‌کند و دیگری در راه شیطان؛ یکی در راه دین و دیگری در راه دنیا. این معنای لغوی جهاد است؛ امّا جهاد در اصطلاح شرع، عبارت از جنگ با دشمنان دین اعمّ از کفّار و منافقین است و آن دو قسم است:

۱ـ ابتدایی که هجوم از جانب مسلمانان به سوی کفّار آغاز می‌شود و آن باید با اذن امام معصوم یا نایب خاصّ آن حضرت باشد.

۲ـ دفاعی که به هنگام هجوم کفّار و دشمنان دین برای هدم اساس اسلام، به عموم مسلمانان واجب می‌شود.

---

۱ـ کافی، جلد۵، صفحه‌ی ۵۶.

## سه خصیصه‌ی بارز جهادگر

بهترین بیان برای ارائه‌ی موقعیّت جهاد در جامعه‌ی اسلامی و تحریض* امّت به آن، بیان حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید:

(أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللّٰهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللهِ الْحَصِينَةُ وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَة)؛[1]

**«حقیقت این که، جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی دوستان خاصّ خودش باز کرده است و جهاد لباس تقوا و زره نگه دارنده‌ای است که خدا آن را قرار داده و سپر محکم اوست».**

امام علیه السلام در این جمله سه خصیصه برای جهادگر ذکر کرده است: ۱ـ لباس. ۲ـ زره. ۳ـ سپر. لباس انسان را از سرما و گرما و رسوایی حفظ می کند. آدم برهنه از آسیب سرما و گرما در امان نیست و در میان مردم نیز آبرو و احترامی نخواهد داشت. انسان متّقی، هم از آسیب گناهان در امان است هم در میان مردم مورد احترام است. امّتی که برنامه‌ی جهاد دارد، لباس مصونیّت از آسیب دشمنان پوشیده است و در دنیا سربلند و با عزّت است؛ در میدان مبارزه، دارای زره و سپر محکم خواهد بود و هیچ گاه مورد طمع دشمن قرار نخواهد گرفت.

(فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللّٰهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَ شَمْلَةَ الْبَلاءُ)؛[2]

**«پس هر کس آن را از روی اعراض و تخلّف از فرمان خدا ترک کند، خداوند لباس ذلّت و خواری بر اندام او می پوشاند و [از همه طرف] بلا و گرفتاری او را فرا می گیرد».**

## تأثّر شدید امام امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم زمان خود

امام علیه السلام گاهی آن‌چنان از دست مردم متأثّر می‌شد و به ستوه می آمد که با جملاتی تند و

---

* تحریض: وادار کردن.

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۷.

۲ـ همان.

ملامت‌بار آنها را مورد خطاب قرار می‌داد و می‌فرمود:

(يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لا رِجَالَ حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ)؛

**«ای نامردهای مردنما که آثار مردانگی در شما نیست،ای کسانی که عقلتان مانند عقل بچّه‌ها و زن‌های تازه به حجله رفته است»،**

(لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ)؛

**«ای کاش من شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم».**

(قَاتَلَكُمُ اللهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً)؛

**«خدا شما را بکشد که دلم را چرکین کردید و سینه‌ام را از خشم آکندید».**

(وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَ الْخِذْلانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَ لَكِنْ لا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ)؛[1]

**«شما به سبب نافرمانی و بی‌اعتنایی به گفتار من رأی و تدبیرم را فاسد و تباه ساختید تا آنجا که قریش گفتند پسر ابی‌طالب مرد دلیری است ولیکن علم جنگ کردن ندارد».**

(لِلّهِ أَبُوهُمْ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي)؛

**«خدا پدرشان را بیامرزد[که چه بی‌فکر و تأمّل سخنی گفته‌اند]آیا کدام یک از آنان ممارست و جدّیت مرا در جنگ داشته و پیش‌قدمی و ایستادگی او[در میدان‌های جنگ]از من بیشتر بوده است».**

(لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَى السِّتِّينَ)؛

**هنوز بیست سال نداشتم که قدم به میدان‌های جنگ نهادم و الآن سنّم از شصت گذشته است.** آیا کسی که چهل سال در میدان‌های جنگ با حریفان قوی پنجه درگیر بوده است، آگاه از اسرار جنگی نخواهد بود؟ ولی راز مطلب این است که:

---

۱ـ نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۷.

(وَ لَکِنْ لا رَأْیَ لِمَنْ لا یُطَاعُ)؛[۱]

**«کسی که فرمانش را نمی‌برند، چه رأی و تدبیری خواهد داشت»؟**

چه کند آن فرماندهی که سربازان از فرمانش اطاعت نمی‌کنند؟

(وَ إِنِّی لَعَالِمٌ بِمَا یُصْلِحُکُمْ وَ یُقِیمُ أَوَدَکُمْ)؛

**و من می‌دانم از چه راهی شما را اصلاح کنم و کجی شما را راست گردانم** و برای جنگ با دشمن آماده سازم (می‌توانم مانند جبّاران ستمگر، برای پیشرفت مقاصد خود، بعضی از شما را بکشم یا زندانی کنم تا عبرت گیرید و از ترس اطاعتم کنید).

(وَ لَکِنِّی وَ اللهِ لا أَرَی إِصْلاحَکُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِی)؛[۲]

**ولی به خدا سوگند، من اصلاح شما را با افساد و تباه ساختن خود، جایز نمی‌بینم** (که خودم را به خاطر اصلاح شما جهنّمی سازم و کاری بر خلاف رضای خدا انجام دهم).

## معصومین علیهم‌السلام مُجاهدِ مخلص خدا

آری:

(جَاهَدْتُمْ فِی اللّهِ حَقَّ جِهَادِهِ)؛

شما خاندان عصمت در تمام شرایط، در حال جهاد در راه خدا بودید، آن گونه که حقّ جهاد و مورد رضای خدا بود. جهاد فقط کشتن و کوبیدن نیست، بلکه در شرایطی، دست روی دست نهادن و خود را تسلیم دشمن کردن جهاد است که دشوارترین مرحله‌ی جهاد نیز هست. آیا آن قدر سکوت کردن که روبه‌صفتانی بریزند و طناب به گردن شیر بیفکنند و او را برای بیعت با یک جرثومه‌ی جهل و کفر و نفاق به مسجد ببرند، جهاد ـ آن هم دشوارترین مرحله‌ی جهاد ـ نیست؟ تمام امامان علیهم‌السلام هر یک در چنین شرایطی مبتلا به چنین جهادی

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۷.

۲ـ همان، خطبه‌ی ۶۸.

بوده‌اند؛ وگرنه، هیچ کدام از آن بزرگواران جز امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام جهاد با شمشیر نکرده‌اند و در عین حال، همه‌ی آن برگزیدگان خدا در راه حفظ اساس دین خدا و ارشاد و هدایت بندگان خدا، حقّ جهاد را انجام داده‌اند.

روزی عبّاس، عموی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله،با شیبه، که از خویشاوندانشان بود، در جایی نشسته بودند و با هم مفاخره می کردند؛ یعنی، افتخارات خود را به رخ هم می کشیدند.عباس گفت:من امتیازی دارم که دیگران ندارند و آن این که منصب سقایةالحاجّ و آب رسانی به حجّاج از آن من است.

در آن زمان آب بسیار کمیاب بود و تصدّی آب‌رسانی به حجّاج اهمّیّت شایانی داشت و عبّاس متصدّی این کار مهمّ (سقاية الحاجّ) بود.

شیبه گفت: من امتیازی دارم که کسی ندارد و آن این که، منصب عِمارةالمسجدالحرام (آباد کردن مسجدالحرام) و کلیدداری کعبه از آن من است.در همین حال، امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در سنّ جوانی بود، کنار آنها رسید.آنها خوشحال شدند و گفتند:علی را به داوری می طلبیم.پس از این که ماجرای مفاخره‌ی خود را بیان کردند،علی علیه السلام فرمود: من اگر چه سنّم از شما کمتر است،با کمال معذرت از عمّ بزرگوارم می گویم، افتخاری که من دارم، هیچ کدام از شما ندارید. گفتند:افتخار تو چیست؟فرمود:افتخار من این است که به برکت شمشیر من، هر دو شما به اسلام مشرّف شدید.اگر شمشیر من نبود،شما هم اکنون در ظلمت کفر به سر می‌بردید.آیا این افتخار نیست برای کسی که به برکت جهاد و شمشیر او، جمعیّت‌ها از ظلمت کفر به نور ایمان و شرف اسلام منوّر و مشرّف شده‌اند؟

عبّاس از شنیدن این حرف از علیّ جوان، که برادرزاده‌اش بود، سخت برآشفت، آن گونه که نتوانست بنشیند.از جا برخاست و دامن کشان به حضور پیامبراکرم صلی الله علیه و آله آمد و بدون مقدّمه گفت: آیا نمی‌بینی علی با من چه طور حرف می‌زند؟رسول اکرم صلی الله علیه و آله دید عمو

خیلی ناراحت است. فرمود: علی را صدا کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی، به عمو چه گفته‌ای که ناراحت است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، من واقعیّتی را گفته‌ام. عمو چرا باید از شنیدن حرف حقّ ناراحت شود؟ در این موقع، فرشته‌ی وحی، جبرئیل امین علیه السلام، نازل شد و ضمن آیاتی چند، داوری خدا را درباره‌ی آن مفاخره نشان داد:

﴿أ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ و الله لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ﴾؛

**«آیا سیراب کردن حجّاج و آباد ساختن مسجدالحرام را همانند عمل کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟ این دو هرگز نزد خدا مساوی نیست و خدا ستمگران را هدایت نمی کند».**

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ﴾؛[1]

**«آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کردند، در نزد خدا مقامشان برتر است و همانان هستند که رستگارانند».**

## فداکاری و جوانمردی مولای متّقیان علیه السلام

در جنگ اُحُد بر اثر جلوه گری مال دنیا در چشم برخی از مسلمانان، آنها سنگر را بر خلاف دستور رسول خدا خالی گذاشتند و دشمن از همان زاویه حمله کرد و شکست سختی بر ارتش اسلام وارد آمد و بسیاری پا به فرار گذاشتند و جز افراد معدودی کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی نماندند و از این رو لطمات سنگینی بر آن حضرت وارد شد. ایشان در احاطه‌ی دشمن قرار گرفت و برای کشتنش هجوم آوردند. در آن تنگنای بس خطرناک، تنها کسی که پروانه‌وار بر گرد شمع وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله می چرخید و از همه طرف، ضربات

---

۱ـ سوره‌ی برائت، آیات ۱۹ و ۲۰.

نیزه و شمشیر دشمن را به جان خود می‌خرید، علی علیه السلام بود که بنا به نقلی ۹۰ زخم کاری بر بدن مبارکش وارد آمد. پس از جنگ می‌خواستند بخیه کنند که از بس زخم‌ها به هم نزدیک بود، دشواری در کار بخیه پیش می‌آمد. در آن صحنه‌ی اعجاب انگیزِ فداکاری علی علیه السلام بود که ندای تحسین آسمانی از جانب خدا رسید:

(لا فَتَی اِلاّ عَلِیّ لا سَیْفَ اِلاّ ذوالْفَقار)؛

**«جوانمردی جز علی کو و شمشیری جز ذوالفقار علی کجاست»؟**

در جنگ خیبر که جنگ عظیمی بود، دیگران رفتند و شکست خورده برگشتند و ترس و وحشتی عجیب ارتش اسلام را فرا گرفت، تا یک شب رسول خدا فرمود:

(لَأُعْطِیَنَّ الرّایَة غَداً رَجُلاً یُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ کَرّارٌ غَیْرَ فَرّار لا یَرْجِعُ حَتّی یَفْتَحَ اللهَ عَلَی یَدَیْهِ)؛[1]

**«فردا من پرچم را به دست مردی می‌دهم که هم او خدا و رسولش را دوست دارد هم خدا و رسولش او را دوست دارند؛ حمله‌وری که تا دشمن را از پا در نیاورد، روی از دشمن بر نمی‌تابد».**

اصحاب این سخن را که شنیدند، به یکدیگر نگاه کردند که آیا کیست آن مرد؟ تا صبح شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی کجاست؟ گفتند: یا رسول الله، علی به چشم‌درد سختی مبتلا شده و قادر به حرکت نیست و پیش پایش را نمی‌بیند. فرمود: او را بیاورید. دستش را گرفتند و با همان حال که چشمش بسته بود، به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرّف شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اندکی از آب دهان خود به چشم‌های علی علیه السلام کشید. چشم‌ها باز و روشن شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم را به دستش داد. علی علیه السلام رفت و فاتح برگشت.

## ضربتی برتر از عبادت جنّ و انس

جنگ احزاب (غزوه‌ی خندق) سخت‌ترین جنگ‌ها بود؛ زیرا همه‌ی قبایل با هم متّحد

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه‌ی ۳.

شدند و یکجا به مدینه و مرکز اسلام حمله آوردند. در آن جنگ، عمرو بن عبدودّ، رزمنده‌ی نامدار، که با هزار رزمنده برابر بود، به مقابله با امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. آنجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(بَرَزَ الایمانُ کُلُّهُ اِلَی الْشِّرْکِ کُلِّه)؛[1]

«**تمام ایمان با تمام کفر رو به رو شد**».

در همان جنگ بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَضَرْبَة عَلِیٍّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَة الثَّقَلَیْنِ)؛[2]

«**یک ضربت شمشیر علی در روز خندق افضل از عبادت همه‌ی جنّ و انس است**».

از این بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله معلوم می‌شود که اگر آن روز عمرو بن عبدودّ به شمشیر علی کشته نمی‌شد، اساس اسلام منهدم گشته و اثری از اسلام و قرآن و شخصیّت پیامبر باقی نمانده بود و لذا تا روز قیامت، هر چه عبادت از جنّ و انس صادر شود، همه از برکات یک ضربه‌ی شمشیر علی علیه السلام در روز خندق است؛ این یک مصداق از مصادیق (وَ جَاهَدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ) است.

## جز علی علیه السلام کیست شاخ‌شکن شجاعان عرب؟

حال برخی از نویسندگان بی‌اطّلاع یا مغرض، فتوحات اسلامی صدر اسلام را به کسانی نسبت می‌دهند که فی‌الواقع آنان در این پیروزی‌ها نقش چندانی نداشته‌اند و اگر به فرض آن فتوحات رابتوان نام اسلامی و الهی روی آن گذاشت، محصول ایمان و شجاعت سربازانی بوده است که دست پرورده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند و آنان بودند که این پیروزی و افتخارات را کسب کردند و نه کسان دیگر و آن کس که توانست در جزیزة العرب شاخ‌های شجاعان عرب را بشکند و پیل‌تنان آنها را به زانو در آورد و بینی مستکبران گردنکش را به خاک بمالد و

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۲۱۵.
۲ـ همان، جلد ۴۱، صفحه‌ی ۹۱، به این عبارت آمده است: "لَمبارَزةُ عَلِیِّ بنِ ابیطالب لِعَمْرِوبْنِ عَبْدِوَد اَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ اُمَّتی اِلی یَومِ القِیامَة.

قدرت آسمانی اسلام را مستقرّ گرداند، اسدالله الغالب، امام علیّ بن ابیطالب علیه السلام، بود.

آری، پس از این که سفره با فداکاری‌های علی علیه السلام گسترده شد، دیگران آمدند و بر سر سفره‌ی آماده نشستند و ناجوانمردانه با صاحب سفره هم به جنگ و ستیز برخاستند و آن چنان فضا را تیره و تار کردند که مولای مظلوم ما فرمود: دیگر صلاح اسلام و مسلمین در این نیست که من قیام کنم و شمشیر بکشم و مسند را بگیرم؛ چون در این صورت، جنگ داخلی پیش می‌آید و اساس دین به هم می‌ریزد.

**(فَصَبَرْتُ وَ فِی الْعَیْنِ قَذًی وَ فِی الْحَلْقِ شَجًی)**؛[1]

**«صبر کردم مانند کسی که خار در چشم و استخوان در گلویش گیر کرده باشد».**

## اهمّیّت والای جهاد اکبر

باری، این نمونه‌ای بود از جهاد خاندان عصمت که با کفّار و منافقین در راه خدا مجاهده کردند. قسم دیگری نیز از جهاد هست که از آن تعبیر به جهاد اکبر شده است و آن جهاد با نفس است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به سربازانی که از میدان جنگ با کفّار بازگشته بودند فرمود:

**(مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْاَصْغَرَ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الْاَکْبَرُ)**؛[2]

**«خوش آمدند کسانی که از جهاد کوچک باز گشته‌اند و جهاد بزرگ‌تر بر آنها باقی است».**

سؤال کردند: یا رسول الله، جهاد بزرگ‌تر کدام است؟ فرمود: پا روی اهوای نفسانی نهادن و با خواسته‌های نامشروع دل مبارزه کردن، جهاد بزرگ‌تر است. در آن میدان نیز اهل بیت نبوّت علیهم السلام هستند که حقّ جهاد را انجام داده‌اند. به این بیان پرسطوت از امام امیرالمؤمنین علیه السلام توجّه کنید:

**(وَ اللهِ لَأَنْ أَبِیتَ عَلَی حَسَکِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً وَ أُجَرَّ فِی الْأَغْلالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَلْقَی اللهَ وَ رَسُولَهُ یَوْمَ الْقِیَامَة ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِباً لِشَیْ‌ءٍ مِنَ الْحُطَامِ)**؛

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

۲ـ سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵ (جهد).

«به خدا سوگند، اگر شب را بیدار به روی خار سعدان[گیاهی که دارای خار سر تیز است]بگذرانم و با دست و پای به زنجیر بسته روی زمین کشیده شوم، این را دوست تر دارم از این که خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم».

(وَ اللهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا عَلَى أنْ أَعْصِيَ اللهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا)؛ [۱]

«به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم عالم را با تمام آنچه در زیر آسمان‌های آنهاست به من بدهند برای این که خدا را نافرمانی کنم در مورد مورچه‌ای که پوست جویی را از او بربایم، این کار را نمی کنم و به حقیقت، دنیای شما نزد من پست تر و خوار تر است از برگی که در دهن ملخی باشد که آن را می جود».

## زهد حضرت زهرا علیها السلام

وقتی این آیه نازل شد:

﴿وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ۞ لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾؛ [۲]

«جهنّم وعده گاه گنهکاران است و آن هفت در دارد و از هر کدام از آن درها گروه معیّنی از آنها وارد می شوند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیان تهدید آمیز آیه سخت متأثّر و گریان شد و اصحاب نیز به گریه افتادند، در حالی که از علّت تأثّر آن حضرت آگاه نبودند و هیبت مقام نبوّت نیز مانع از استفسار بود تا این که جناب سلمان علیه السلام گفت: کلید حلّ مشکل به دست من است؛ من خدمت حضرت صدّیقه مشرّف می‌شوم و از وی تقاضا می کنم که پدر را ملاقات کند؛ چرا که می‌دانم پدر از دیدار دخترش خوشحال می‌شود و حزن و اندوه از قلبش مرتفع می گردد.

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۱۵.

۲ـ سوره‌ی حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.

سلمان خدمت حضرت صدّیقه علیها السلام شرفیاب شد و او را از حال پدر آگاه ساخت.آن حضرت با شتاب از جا برخاست و چادر بر سر کرد و به دیدار پدر رفت.از سلمان نقل شده است که من وقتی چشمم به چادر زهرا علیها السلام افتاد، دیدم از دوازده جا وصله دارد؛ در دل گفتم، ای عجب! دختران قیصر و کسری از جامه‌های حریر و استبرق برخوردار باشند امّا دختر سلطان دنیا و آخرت چادری که وصله‌های متعدّد دارد سر کند؟

پیش پدر آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دیدار دختر عزیزش خوشحال شد و علّت تأثّر خود را از نزول آیه بیان کرد. پس از آن، زهرا علیها السلام عرض کرد: پدر، سلمان از وصله‌دار بودن چادر من تعجّب کرده است، در حالی که خبر ندارد در این چند سال که با علی زندگی می کنم،تنها یک پوست گوسفند داریم که شب روی آن می‌خوابیم و روز، علف برای شترمان روی آن می گذاریم.

نه این که نداشت،بلکه علاوه بر غنایم جنگی که سهم امیرالمؤمنین می‌شد،از محصول فدک نیز بهره‌ای بسیار عایدشان می گردید؛ امّا همه را در راه خدا، به مستمندان انفاق می کردند. نه ساله بود که از سوی بزرگان و رؤسای قبایل به خواستگاری‌اش می آمدند.رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:اختیار امر ازدواج زهرا دست خداست؛تا خدا چه دستوری صادر کند.

روزی اصحاب با هم به گفتگو نشستند و گفتند:احتمالاً رسول خدا دخترش را برای علی نگه داشته و او هم تا به حال خواستگاری نکرده است. چه خوب است از او بخواهیم به خواستگاری برود تا ببینیم به او چه می گوید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن وقت در نخلستان مشغول کار بود.آن جمع آمدند و ماجرا را گفتند.امیرالمؤمنین علیه السلام پیشنهاد آنها را پذیرفت و به محضر مقدّس پیامبراکرم صلی الله علیه و آله مشرّف شد.سلام کرد و نشست و سرش را پایین انداخت، در حالی که چهره‌اش از شرم و حیا سرخ شده بود.رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:علی، حرفی داری؟اگر حاجتی داری، به من بگو.عرض کرد: یا رسول الله،من از کودکی در دامن شما پرورش یافته‌ام.از پدر و مادر به من مهربان‌تر

بوده‌اید. حالا موقع تشکیل خانواده رسیده؛ اگر مصلحت می‌دانید، دخترتان فاطمه را به من تزویج کنید. رسول خدا همین که این حرف را شنید، خوشحال شد و تبسّم کرد و فرمود: بسیار خوب، بنشین تا من از خود دخترم هم رضایت بگیرم. داخل حجره شد و فرمود: دخترم، علیّ بن ابیطالب آمده تو را برای خودش خواستگاری می کند، آیا رضایت داری؟ فاطمه سکوت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(الله اکبر سُکُوتُها رِضاها)؛

«...سکوت او رضای اوست».

از جا برخاست و نزد علی علیه السلام آمد و فرمود: دخترم راضی است؛ حالا چه داری که برای دخترم مهر قرار بدهی؟ عرض کرد: شما خودتان می‌دانید که من فقط یک شتر و یک زره و یک شمشیر دارم. رسول خدا فرمود: شتر و شمشیر برای سربازی مانند تو لازم است، امّا به زره خیلی احتیاج نیست؛ زره را بفروش و همان را مهر قرار بده. زره را فروختند؛ پانصد درهم شد. حضرت علی علیه السلام پول را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. ایشان از همان پانصد درهم، شصت و سه درهم برداشتند و به سه نفر دادند و فرمودند: بروید برای دخترم جهیزیّه تهیّه کنید. آن سه نفر هم رفتند و با آن شصت و سه درهم یک پیراهن و یک روسری و یک دستاس* و چند کاسه ی سفالی تهیّه کردند.

راستی چه می‌شد اگر ازدواج‌های ما هم به همین کیفیّت انجام می گرفت و این همه تجمّلات و پیچیدگی‌ها در مراحل گوناگون و هزینه کردن‌های مسرفانه و سرسام‌آور از بین می‌رفت. مگر قرآن، کلام خدا، به پیروانش دستور نداده است که:

﴿لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾؛[1]

«قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست...».

داماد مهریّه را پیشاپیش آورده و به پدر دختر تحویل داده و پدر هم مقداری از آن را

---

* دستاس: دست آسیاب که دانه‌های گندم را نرم می‌کند.

۱ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

صرف خرید جهیزیّه کرده و وسایل بسیار ساده و ضروری را برای زندگی دخترش در خانه‌ی شوهر فراهم کرده است. آری، داماد باید وسایل زندگی خود و همسرش را از همان مهریّه که داده است فراهم کند. آخر، پدر عروس چه گناهی کرده که باید زیر بار این همه هزینه‌های سنگین برود؟ اگر بینوای بخت برگشته‌ای چند دختر داشته باشد، با این اوضاع و احوالی که مردم به‌وجود آورده‌اند، او چگونه می‌تواند این بارهای سنگین طاقت‌فرسا را به دوش بکشد.

**زهرا علیها السلام امانت خدا نزد علی علیه السلام**

به هر حال، آن نور چشم رسول را عروسانه به خانه‌ی شوهر بردند. آن شب، پدر آمد، دست عروس را گرفت و در دست داماد گذاشت و گفت: علی، این امانت خدا در دست من بود و من هم آن را به دست تو می‌سپارم. این گذشت تا روز وفات رسول خدا رسید. آن حضرت در ساعت آخر عمرش بود که دستور داد تمام کسانی که در حجره هستند، اعمّ از اصحاب و همسرانش، بیرون بروند و تنها علی و فاطمه و حسن و حسین بمانند. آنها رفتند و اینها کنار بسترش جمع شدند و بنا کردند بوسیدن و بوییدن و گریستن. در آن حال، رسول خدا دست عزیزش زهرا را گرفت و روی سینه‌اش گذاشت. با دست دیگرش هم دست علی را گرفت و روی سینه‌اش گذاشت. خواست حرف بزند ولی گریه راه گلو را گرفت. چند لحظه سکوت کرد. بعد، دست زهرا را در دست علی گذشت و به یاد اوّلین شبی که تحویلش می‌داد فرمود: علی، این امانت خداست که به دست تو می‌سپارم. این هم گذشت تا شبی رسید که علی آن امانت را با پهلوی شکسته و بازوی ورم کرده و سینه‌ی مجروح به پدر برگردانید....

(اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظّالِمينَ)؛

**اَللّـهُمَّ صَـلِّ عَـلى فـاطِمَةَ و اَبِـيها وَ بَـعْلِها وَ بَـنِيها بِـعَدَدِ مـا اَحـاطَ بِـهِ عِـلْمُکَ وَ الْعَـنْ اَعْدائَهُمْ بِعَدَدِ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ.**

**والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَتّی اَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرائِضَهُ وَاَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَنَشَرْتُمْ شَرايِعَ اَحْكامِهِ

**«[ما اقرار می کنیم که] شما [خاندان رسالت علیهم السلام] دعوت خدا را آشکار کردید و فرایض خدا را بیان کردید و حدود خدا را اجرا کردید و شرایع احکامش را منتشر ساختید».**

## انواع دعوت خدا

خدا دو نوع دعوت دارد: «دعوت تکوینی» و «دعوت تشریعی». دعوت تکوینی خدا همین است که موجودات را ایجاد کرده است؛ گویی که آنها را از عالم نیستی به عالم هستی فرا خوانده و آنها هم جواب لبّیک به خالقشان گفته و دعوت او را پذیرفته و کنار خوان نعمت ایجادش نشسته‌اند.

این دعوت خدا تخلّف‌پذیر نیست؛ یعنی، هیچ موجودی قدرت ندارد دعوت تکوینی خدا را اجابت نکند و هستی را نپذیرد؛ حتّی کفّار در عین حال که به زبان، کافر و منکر خدایند، با همین وجود و هستی‌شان به دعوت تکوینی خدا لبّیک گفته و به‌وجود آمده‌اند و همان گونه که خدا خواسته است شده‌اند. مگر ممکن است خدا بخواهد موجودی آن چنان بشود و او بتواند که آن چنان نشود.

﴿إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛[1]

هر چه را بخواهد ایجاد کند، فرمان ﴿کن﴾ یعنی **موجود باش** صادر می کند، او هم موجود

---

۱ـ سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۰.

می‌شود. توانایی تخلّف از فرمان ندارد. آیا آن کافر منکر خدا می‌تواند بر خلاف خواست خدا هرگز گرسنه و تشنه نشود و غریزه‌ی جنسی و میل به جنس مخالف نداشته باشد؟ این ممکن نیست. او خواسته است که انسان چنین باشد و چنین شده است. این همان اجابت دعوت تکوینی خداست که در همه‌ی کائنات تحقّق یافته است.

**﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلاّ آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً﴾؛**[1]

**«هر که در آسمان‌ها و زمین هست، همه بنده‌ی خدا و مطیع فرمان او هستند».**

امّا دعوت تشریعی خدا، که همان احکام شرعی و قوانین دینی است، تخلّف‌پذیر است؛ یعنی، بعضی آن را قبول کرده به آن عمل می‌کنند و بعضی نمی‌کنند. مثلاً، آیه‌ی **﴿...اقیموا الصّلوة...﴾** که دستور اقامه‌ی نماز می‌دهد، دعوت تشریعی خداست. عدّه‌ای اطاعت می‌کنند و نماز می‌خوانند و عدّه‌ای اطاعت نمی‌کنند و نماز نمی‌خوانند. البتّه، آنان که اطاعت می‌کنند، در عالم پس از مرگ پاداش دارند و آنان که اطاعت نمی‌کنند، آنجا کیفر می‌بینند. بهشت و جهنّم مربوط به دعوت تشریعی خداست که ردّ و قبول آن در اختیار انسان است و انسان می‌تواند آن را با اختیار خود بپذیرد و بهشتی شود یا نپذیرد و جهنّمی گردد.

## تفاوت دعوت تکوینی و دعوت تشریعی

در دعوت تکوینی خدا، اختیار انسان هیچ گونه دخالتی ندارد. اختیار انسان تنها در حومه‌ی اعمال و افعال خودش جریان دارد و در خارج از حومه‌ی افعال انسان، نظام جبری حاکم است و تخلّف از آن نظام امکان‌پذیر نیست. خدا خواسته است آسمان و زمین این چنین باشند که هستند و نمی‌توانند نباشند؛ خواسته است آفتاب نور بدهد، نمی‌تواند که ندهد؛ خواسته است آتش بسوزاند، نمی‌تواند که نسوزاند؛ خواسته است بنده و شما به این کیفیّت خلق بشویم و شده‌ایم، نمی‌توانیم تخلّف کنیم. در دعا می‌گوییم:

---

۱ـ سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۳.

(اِلهی کَما اَرَدْتَ اَنْ اَکونَ کُنْتُ)؛[۱]

**«ای خدای من، من آن طور که تو خواسته‌ای شده‌ام».**

امّا عالم افعال انسان،عالم اختیار است و ما خود را می یابیم که مختاریم؛در راه رفتن و ایستادن و نشستن و برخاستن، در چشم باز کردن و بستن و در سکوت و تکلّم مختاریم؛در پذیرش دعوت تشریعی خدا که همان دین است، دارای اختیاریم و می توانیم با پذیرش آن حیات ابدی برای خود تحصیل کنیم یا با نپذیرفتن آن خود را به هلاک ابدی بیفکنیم.

## حیات انسانی در گرو اجابت دعوت تشریعی

این آیه از قرآن کریم می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ...﴾؛[۲]

**«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و رسولش را اجابت کنید آنگاه که شما را به چیزی دعوت می کنند که به شما حیات می‌بخشد...».**

این دعوت ،دعوت تشریعی است و نشان می‌دهد کسانی که این دعوت را اجابت نکنند، حیات انسانی به معنای واقعی را به دست نمی آورند و در عالم مرگ انسانی به سر می‌برند و به حیات حیوانی زنده‌اند که نفس می کشند و راه می‌روند و می‌خورند و می‌خوابند؛ از حیات انسانی اصلاً خبری ندارند؛مثل انسانِ خوابیده‌اند.آدم خوابیده توجّه ندارد که خواب است تا بیدار شود.وقتی بیدار شد، می‌فهمد که خواب بوده است؛ و لذا مردمی که به حرف پیامبراکرم صلی الله علیه و آله گوش نمی‌دهند، در واقع، مرده‌اند ولی خیال می کنند که زنده‌اند.وقتی این عمر دنیوی‌شان به پایان رسید و از خواب بی‌خبری بیدار شدند،تازه می فهمند که یک عمر در دنیا مرده بودند و اینک که به آن عالم منتقل شده‌اند،آنجا دیگر نه حیاتی دارند و نه مرگی؛

---

۱ـ جمله‌ای از مناجات شعبانیّه است.

۲ـ سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

بلکه جز عذاب، با چیزی دمخور و دمساز نیستند، چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرَی ۞ ثُمَّ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحْیَی ﴾؛[۱]

**«سر از میان آتشی بزرگ در می‌آورد و آنگاه در آن نه می‌میرد و نه زندگانی می‌یابد».**

آدم مرده احساس درد نمی‌کند و او چون احساس درد و عذاب می‌کند، پس مرده نیست. از آن طرف، احساس لذّت و خوشی هم نمی‌کند، پس زنده نیست. آرزو می‌کند ای کاش می‌مرد و از چنگال عذاب می‌رهید. آری، جهنّمیان آرزوی مرگ می‌کنند و پیدایش نمی‌کنند. وقتی نامه‌ی عمل در روز حساب و جزا به دست آدم تبهکار می‌رسد:

﴿وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ ۞ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ ۞ یا لَیْتَها کانَتِ الْقاضِیَة ﴾؛[۲]

**«امّا کسی که نامه‌ی اعمال او به دست چپش داده شده است، می‌گوید: ای کاش هرگز نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد و نمی‌دانستم در حساب من چیست، ای کاش مرگم فرا می‌رسید [و به این زندگی تلخ عذاب آور خاتمه می‌داد]».**

﴿...وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً﴾؛[۳]

**«...آدم کافر آن روز می‌گوید: ای کاش خاک بودم [و هرگز انسان نمی‌شدم]».**

ما الان از مرگ می‌گریزیم ولی یک روز آرزوی مرگ می‌کنیم و دنبالش می‌گردیم و پیدایش نمی‌کنیم. پس:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ... ﴾؛

ای باورمندان، دعوت خدا و رسولش را اجابت کنید تا به شما حیات ببخشد؛ وگرنه، در دنیا از حیات انسانی محروم می‌مانید و در آخرت از حیات ابدی بی‌نصیب می‌گردید.

---

۱ـ سوره‌ی اعلی، آیات ۱۱ و ۱۲.
۲ـ سوره‌ی حاقّه، آیات ۲۵ تا ۲۷.
۳ـ سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۴۰.

## اعلان دعوت خدا از سوی خاندان رسالت

از جمله مظاهر ( أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ)، که خاندان رسالت دعوت خدا را اعلان کردند و حائز این فضیلت عظمیٰ گردیدند،اعلان برائت از مشرکان بود که به وسیله‌ی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مکّه در روز حجّ اکبر اجرا شد.

در سال هشتم هجرت، مکّه فتح شد؛ یعنی، ارتش اسلام به فرماندهی شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مکّه را از سیطره‌ی مشرکین خارج کرد و تحت سیطره‌ی حکومت اسلامی در آورد و پس از آن، اگر چه مشرکان در مکّه قدرتی نداشتند، ولی برای رفت‌وآمد در آن شهر مقدّس آزاد بودند؛ تا این که در سال نهم هجری، سوره‌ی برائت، که نهمین سوره بر حسب ترتیب جمعی است، نازل شد و دستور اعلان برائت از مشرکین صادر گردید مبنی بر این که به کلّی باید بساط مشرکین از مکّه برچیده شود و هیچ مشرکی در مکّه نماند و مشرکان در مناسک حجّ نیز شرکت نکنند؛ و لذا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از جانب خدا مأمور شد تا سوره‌ی برائت را به وسیله‌ی کسی به مکّه بفرستد تا روز دهم ذیحجّه در منیٰ، که مجمع عمومی از مسلمین و مشرکین بود، بخواند و بدین‌وسیله برائت خدا و رسولش را از مشرکین اعلام کند و به همین علّت است که ـ چنان که می‌دانیم ـ این سوره، بر خلاف تمام سوره‌های قرآن، با بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم آغاز نمی‌شود، بلکه از همان ابتدا می‌فرماید:

﴿بَراءَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛

در روایتی از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که بسم الله الرّحمن الرّحیم آیه‌ی رحمت و سوره‌ی برائت سوره‌ی غضب است و سوره‌ی غضب با آیه‌ی رحمت تناسب ندارد، از این جهت با بسم الله آغاز نشده است.

## امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأمور ابلاغ برائت از مشرکان

در روایات آمده است که رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ابتدا ابوبکر را مأمور ابلاغ این سوره به

مشرکین کردند و او با همراهان از مدینه خارج شد.به مسجد شجره که رسید، از جانب خدا دستور آمد که علیّ‌بن ابیطالب علیه‌السلام را مأمور ابلاغ برائت کن.امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امر رسول خدا رفت و در بین راه، پیام خدا را گرفت و به مکّه برد. ابوبکر از این کار ناراحت شد و خدمت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برگشت و گفت: آیا درباره‌ی من آیه‌ای نازل شده که مرا از این منصب عزل کردید؟ فرمودند:نه،درباره‌ی تو آیه‌ای نازل نشده ولی من مأمور شده‌ام که این پیام را خودم یا کسی که او از من و من از او هستم،به مشرکین برسانیم.

(لا یَذْهَبُ بِها اِلاّ رَجُلٌ هُوَ مِنّی وَ اَنا مِنْهُ)؛

## پرده‌پوشی فضیلت شاخص امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام

این جمله را حتّی علمای سنّی هم به همین کیفیّت نقل می کنند ولی برای این که پرده روی این فضیلت بسیار بزرگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیفکنند، در مقام توجیه برمی آیند و می گویند، این یک فضیلت نیست؛ بلکه رسم عرب این بوده که اگر کسی می‌خواست پیامی بفرستد یا پیمانی را لغو کند، یا خود آن شخص می‌رفت یا فردی از خانواده‌اش را می‌فرستاد.اینجا هم فرستادن علی بر اساس آن رسم عرب بوده، نه این که دستور الهی و آسمانی باشد.

با این توجیه می‌خواهند فضیلت حضرت علی علیه‌السلام را منکر شوند و شکست ابوبکر را جبران کنند.باید از آنها پرسید: آیا پیامبر که خودش عرب است، از رسم عرب خبر نداشت که ابتدا آن مأموریت را به ابوبکر، که از خانواده‌اش نیست، داد؟ آیا اشتباه کرده و بعد فهمیده است؟ وانگهی، ابوبکر چرا از این کار که رسم عرب بوده، ناراحت شده است؟علاوه بر این، خودشان نقل می کنند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و از طرف خدا دستور داد که برای ابلاغ این پیام، مردی را بفرستم که او از من است و من از او.

## انکار فضیلت علی علیه‌السلام یا توجیه آن

آری، آنها دأبشان همین است؛ هر جا فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ببینند، اگر توانستند،

آن را منکر می‌شوند و اگر نتوانستند، توجیهش می کنند. مثال دیگر، مسأله‌ی سدّالابواب الأبواب علی علیه السلام است که خدا دستور داد تمام درهایی را که از خانه‌های اصحاب به مسجد پیامبر باز می‌شد ببندند، مگر درِ خانه‌ی علی که آن همچنان باز بماند. این هم معلوم است که فضیلتی بسیار بزرگ است که تنها دری که به خانه‌ی خدا باز می‌شود، درِ خانه‌ی علی باشد تا احکام خدا از آن در به بندگانش برسد و بندگان نیز از آن در رو به خدا بروند و از برکات خدا برخوردار گردند. امّا اینجا هم می گویند این یک امر عادی است و برای جلوگیری از بی‌نظمی واردین به مسجد، دستور دادند درها بسته شود و فقط یک در باز بماند. به هر حال، ما اعتقاد قلبی خود را به آستان اقدسشان عرض می کنیم که:

**(أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ)؛**

شما خاندان عصمت بودید که دعوت خدا را اعلان کردید و آشکارا آن را در عالم محقّق ساختید. هم دعوت تکوینی خدا در عالم از طریق ولایت تحقّق می‌یابد هم دعوت تشریعی او. دست مقام ولایت است که واسطه در ایصال* فیض است و برکات هستی را از مقام ربوبی حضرت ربّ العالمین می گیرد و به عالم خلق می‌رساند. در یکی از زیارات آن اولیاء‌الله علیهم السلام می خوانیم:

**(اِرادَةُ الرَّبِّ فِی مَقادِیرِ اُمُورِهِ تَهْبِطُ اِلَیْکُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُیُوتِکُمْ)؛**[1]

**«اراده‌ی پروردگار در تقدیر و تنظیم امورش به سوی شما فرود می آید و از خانه‌های شما [به جهان خلق] صادر می گردد».**

دعوت تشریعی خدا نیز، که احکام و قوانین آسمانی دین است، از طریق اهل بیت نبوّت علیهم السلام در میان امّت تبیین و تشریح می‌شود؛ زیرا آنان دارای مقام عصمت هستند و احکام خدا را، آن چنان که هست، خالی از هر گونه سهو و نسیان و خطا از طریق الهامات الهی

---

* ایصال: رساندن.

۱ـ جمله‌ای از زیارت اوّل از زیارات مطلقه‌ی امام حسین علیه السلام (مفاتیح الجنان).

می گیرند و برای مردم بیان می کنند. لزوم شرط عصمت در هادیان به سوی خدا، حکم عقل است تا مردم با اطمینان خاطر، بیان آنها را به عنوان یگانه راه سعادت ابدی بپذیرند، همچنان که قرآن نیز می‌فرماید:

﴿وَ داعِیاً إِلَی اللهِ بِإِذْنِهِ...﴾؛[1]

«**آن کس که دعوت به سوی خدا می کند، باید مأذون از جانب خدا باشد...**».

اذن خدا همان نبوّت و ولایت و داشتن مقام عصمت است؛ یعنی، خداوند در وجود او نیروی معرفت و شناسایی حقایق را قرار داده است؛ چندان که با داشتن قدرت ارتکاب گناه، ممکن نیست شیطان بر او مسلّط شود یا حتّی فکر معصیت را به قلب مقدّس او وارد کند. او خود ذکر الله است و سراپا ذکر و یاد خداست. اهل بیت رسول علیهم السلام وجود اقدسشان دعوت الی الله است؛ تمام رفتار و گفتارشان، زهد و ورعشان، صدق و اخلاص و فداکاری همه جانبه در راه دینشان آشکارکننده‌ی دعوت خدایشان است؛ علمشان نشان از علم خدا می‌دهد و قدرتشان نشان از قدرت خدا و همچنین سایر صفات کمالشان مظهر صفات کمال خداست.

## دست بابرکت امام سجّاد علیه السلام

از زُهری، که از معاصرین امام سیّدالسّاجدین علیه السلام است، نقل شده که من با جمعی در محضر امام بودم. مردی از اصحاب خاصّ امام وارد شد. امام از او احوالپرسی کرد. او گفت: آقا، حالم بسیار بد است. فرمود: چرا؟ گفت: چهارصد دینار قرض دارم و قادر به ادای آن نیستم و از طرف دیگر، عائله‌مند نیز هستم و از تأمین معاششان ناتوانم، از این رو سخت در فشارم. امام از شنیدن وضع پریشان آن مرد شدیداً متأثّر شد، آن چنان که اشک از چشمانش بر صورتش جاری گشت. اصحاب گفتند: آقا، چرا شما این قدر ناراحت شدید و گریه می کنید؟ فرمود: مگر گریه برای مصیبت و محنت نیست؟ گفتند: آقا، چه مصیبتی به شما رسیده؟

---

[1] ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۶.

فرمود: چه مصیبتی بالاتر از این که انسان برادر ایمانی‌اش را ببیند که دچار مشکلی شده و نتواند مشکلش را حلّ کند.

بعد، ما برخاستیم و از محضر امام بیرون آمدیم. در بین راه، یکی از منافقین که میان جمعیت بود، در مقام زخم زبان و طعنه زدن برآمد و گفت: کار اینها عجیب است. از یک طرف، ادّعا می کنند که زمین و آسمان در اختیار ماست و ما مستجاب الدّعوه هستیم و هر چه بخواهیم، فوراً انجام می گیرد و از طرف دیگر هم می‌بینیم که علیّ‌بن‌الحسین علیه‌السلام اظهار عجز می کند و می گوید نمی توانم مشکلی را حلّ کنم و این برادر ایمانی را از گرفتاری نجات دهم. مرد فقیر وقتی این حرف را شنید، خیلی ناراحت شد و دوباره خدمت امام برگشت و گفت: آقا، مصیبت من دو تا شد؛ قبلاً دچار فقر بودم و قرض داشتم و الان زخم زبان این مرد تأثّر روحی‌ام را دو چندان ساخت. امام علیه‌السلام فرمود: اینک که کار به اینجا رسیده است، اطمینان داشته باش که خداوند به زودی گره از زندگی‌ات باز خواهد کرد. آنگاه خدمتکار خانه‌شان را صدا زدند و فرمودند: آنچه برای افطاری و سحری من نگه داشته‌ای بیاور. خادم رفت و دو قرص نان جوین خشکیده آورد. امام به آن مرد فقیر فرمود: ما فعلاً چیزی نداریم که به تو کمک کنیم؛ این دو قرص نان جو را ببر، امیدوارم که خدا به برکت همین، گره از زندگی‌ات باز کند.

مرد فقیر آنها را گرفت و به راه افتاد. در بین راه، با خود گفت: این دو قرص نان جو به چه درد می خورد؟ نه قرض من ادا می‌شود نه معاش بچّه‌هایم مهیّا می گردد. همین طور که می آمد و فکر می کرد، در راه به ماهی فروشی رسید و دید همه‌ی ماهی‌هایش فروش رفته و یک ماهی بو گرفته مانده که مشتری ندارد؛ گفت: این ماهی تو که مشتری ندارد، این نان جوین خشکیده‌ی من هم مشتری ندارد؛ بیا با هم معاوضه کنیم. او هم قبول کرد و ماهی بو گرفته را داد و یک قرص نان جوین را گرفت. قدری جلوتر رفت، نمک فروشی را دید که نمکش را فروخته، فقط مقداری نمک خاکی و درشتش باقی مانده است. با خود گفت: بهتر است این قرص نان را هم

بدهم و نمک را ببرم و این ماهی را با این نمک اصلاح کنم،شاید قابل خوردن بشود.

نان را داد و نمک را گرفت و به خانه آمد.تا شکم ماهی را شکافت،دید دو قطعه لؤلؤ و مروارید از شکم آن بیرون آمد. بسیار خوشحال شد.زن و بچّه‌اش هم جمع شدند و اظهار شادمانی کردند.در همین حال، دید در می‌زنند.بیرون رفت و دید ماهی‌فروش و نمک فروش آمده‌اند و می گویند، این دو قرص نان جوین شما به درد ما نمی‌خورد؛ ما فهمیدیم که تو از بیچارگی آن را به بازار آورده‌ای؛حال،آن را برای خودت آورده‌ایم؛آن ماهی و نمک را هم به تو حلال کردیم؛ از آن تو باشد.مرد با خوشحالی آمد و نشست. دوباره دید در می‌زنند.بیرون رفت و دید که خادم امام سجّاد عليه السلام است و می گوید: امام می‌فرمایند حالا که مشکل تو حلّ شد و گشایشی در زندگی‌ات پدید آمد،آن دو قرص نان جوین ما را به ما برگردان که جز ما کسی آن را نمی‌خورد.

آری، فرموده‌اند:

(إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمانِ)؛[1]

**امر [معرفت و شناسایی] ما کاری بسیار دشوار است؛ آن را نمی‌تواند تحمّل کند، مگر مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش کرده** و آن را شایسته‌ی پذیرش ایمان دانسته باشد تا با معرفتی کامل، خطاب به اهل بیت نبوّت عليهم السلام بگوید:

(حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيَّنْتُمْ فَرائِضَهُ وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ (وَ فَسَّرْتُمْ) شَرائِعَ أَحْكَامِهِ)؛

**«شمایید که دعوت خدا را آشکار ساختید و فرایضش را بیان کردید و حدود او را [متناسب با شرایط گوناگون] اجرا کردید و شرایع احکامش را منتشر ساختید».**

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۸۹.

## ویژگی‌های شاخص بندگان صالح خدا

این چند جمله را هم به عنوان موعظه بشنویم:

(اَلَمْ تَعْلَمْ مَتَی یَکوُنُ الْعَبْدُ عابِداً)؛

**«آیا ندانستی که بنده چه وقت عابد می‌شود»؟**

(اِذَا اجْتَمَعَ فیهِ خَمْسُ خِصالٍ)؛

**«وقتی این پنج خصلت در او به‌وجود آمده باشد».**

اوّل:

(وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنِ الْمَحارِمِ)؛

**«حالت پرهیزی که او را از ارتکاب گناهان باز دارد».**

ماشین بی ترمز خطرناک است.انسان بی ترمز هم خطرناک است.بنده‌ی خدا کسی است که وقتی به لغزشگاه ارتکاب گناه رسید،ترمز کند و خود را نگه دارد؛ در این صورت است که او متّقی محسوب می‌شود؛قرآن هم فرموده است:

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفازاً﴾؛[1]

**«متّقیانند که در روز جزا رستگارند».**

چشم و گوش و زبان بی‌پروا همچون ماشین بی ترمز در میان درّه‌ها و کوه‌هاست که مسلّماً مرگبار است.

دوّم:

(صَمْتٌ یَکُفُّهُ عَنْ ما لا یَعْنِیهِ)؛

**«سکوتی که او را از گفتن سخنان بی‌فایده باز دارد».**

البتّه، کاری دشوار است امّا منافع آن بسیار زیاد است که فرموده‌اند: اگر سخن گفتن

---

۱ـ سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۱.

نقره باشد، سکوت طلاست.سخن گفتن نعمت بزرگ خداست که فرموده است:

﴿خَلَقَ الْإِنْسانَ ۞ عَلَّمَهُ الْبَيانَ﴾؛[1]

«**انسان را آفرید[و سپس]او را بیان آموخت**».

امّا خطرناک هم هست؛ یکی از بزرگان گفته است:

(فُرْسانُ الْكَلامِ يَوْمَ الْقِيامَةِ مُشاةٌ)؛

«**سواران سخن در روز قیامت پیادگانند**».

بعضی در سخن گفتن، به‌راستی، قهّار و سوار بر مرکب کلامند و بعضی ناتوان و همچون پیادگانند.در روز قیامت، زبان‌آوران به آثار شوم زبان‌آوری پی می‌برند و می‌بینند این زبان طَلِق چه بلایی بر سرشان آورده است؛آرزو می کنند ای کاش لال بودیم و اصلاً حرف زدن بلد نبودیم.این زبان روان اگر مربّا* به تربیت دینی نباشد، مفاسد اخلاقی بسیاری به بار می‌آورد؛ در حضور قدرتمندان و ثروتمندان، تملّق و چاپلوسی می کند؛مدّاح و ثناخوان نالایقان می‌شود و نتیجتاً صاحب خود را جهنّمی می‌سازد،از این رو گفته‌اند:

(لَو كانَ سَحْبانُ عاقِلاً لَتَمَنّى اَنْ يَكونَ باقِلاً)؛

سحبان نام مردی است که در فصاحت و سخنوری معروف بوده است، مثل حاتم در سخاوت و رستم در شجاعت؛ و باقِل، نقطه‌ی مقابل او،مردی عاجز و ناتوان در سخن گفتن بوده است.حالا گفته‌اند سحبان اگر عاقل بود، آرزو می کرد ای کاش باقل بودم؛ حرف زدن بلد نبودم و قهراً از تبعات شوم سخنوری در امان بودم.

(فُرْسانُ الْكَلامِ يَوْمَ الْقِيامَةِ مُشاةٌ وَ الْمُحَلُّونَ بِزَخارِفِ الْعِباراتِ عُراةٌ)؛

«**سواران سخن در روز جزا پیادگانند و آرایشگران بیان به زینت عبارات،[آنجا]برهنگانند**».

---

۱ـ سوره‌ی الرّحمن، آیات ۳و ۴.

* مربّا: تربیت شده.

در حدیث معروفی از حضرت صدّیقه‌ی کبری علیهاالسلام ـ که به خدمتکار خانه‌اش فرمود، آن حدیث با حسن و حسینم برابری می کند؛در صورتی که آن حدیث دو عبارت بیشتر نیست ـ آمده است:

(مَن کانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَلا یُؤْذِی جارَهُ)؛

**«کسی که به خدا و قیامت ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیّت نمی کند».**

(مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَلْیَقُلْ خَیْراً اَوْ یَسْکُتْ)؛[1]

**«کسی که به خدا و قیامت ایمان دارد، باید حرف خوب بزند یا ساکت شود».**

سوّم:

(وَ خَوْفٌ یَزْدادُ کُلَّ یَوْمٍ فِی بُکاءِهِ)؛

**«ترسی که هر روز بر [رقّت قلب و حالِ] گریه‌اش بیفزاید».**

پناه بر خدا که انسان چنین بشود که هر چه سنّش بالاتر می‌رود، ترسش از خدا کمتر و قساوت قلبش بیشتر شود. اگر انسان اندکی در خود بیندیشد، با خود می گوید در سنین جوانی که بودم، روحی لطیف و قلبی رقیق داشتم و چشمی گریان و اینک که پیر شده‌ام و به خانه‌ی قبر نزدیک تر، روحم خشن و قلبم قسیّ و چشمم خشک شده است. این بدبختی بزرگی است.

چهارم:

(وَ حَیاءٌ یَسْتَحْیِی مِنّی فِی الْخَلاءِ)؛[2]

**«حیایی که در خلوت از من[خدا]خجالت بکشد[و گناه نکند]».**

در میان مردم که آدم از ترس آنها گناه نمی کند.بنده‌ی عابد کسی است که در خلوت هم ـ که کسی او را نمی‌بیند ـ از خدا حیا کند.

---

۱ـ بیت الاحزان، صفحه‌ی ۱۶.

۲ـ المواعظ العددیّة الاثنی عشریّه، صفحه‌ی ۱۴۰.

اینک به آستان اقدس قمربنی‌هاشم علیه السلام عرض ادب می کنیم:

اَحَقُّ النّاسِ اَنْ یُبْکَی عَلَیْهِ    فَتیً اَبْکَی الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلاءِ

**«شایسته‌ترین کس برای گریه کردن بر او جوانمردی است که در کربلا حسین را گریانید».**

وقتی بالای سرش آمد، دست به کمر داشت و می گفت:

(اَلْآنَ انْکَسَرَ ظَهْرِی)؛

**«هم اکنون پشتم شکست».**

**اللّهمَّ صَلِّ علی مولانا الحسین و عَلَی الْإرواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنائِهِ.**

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

# فَالرّاغِبُ عَنْكُمْ مارِقٌ وَاللّازِمُ لَكُمْ لاحِقٌ، وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زاهِقٌ

نظیر این جملات را در دعای روزهای ماه شعبان هم داریم:

(اَللّـهُمَّ صَـلِّ عَـلی مُـحَمَّدٍ وَ آلِ مُـحَمَّدٍ شَـجَرَة النُّـبُوَّة وَ مَـوْضِعِ الرِّسـالَةِ وَ مُـخْتَلَفِ الْمَلائِكَة وَ مَعْدِنِ الْعِلْمِ وَ اَهْلَ بَيْتِ الْوَحْيِ)؛

تا می‌رسیم به اینجا:

(اَلْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مارِقٌ وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زاهِقٌ وَ اللاّزِمُ لَهُمْ لاحِقٌ)؛

**«[ما شهادت می‌دهیم به این که] هر کس از شما خاندان عصمت و طهارت جلو بیفتد یا عقب بماند، از حقّ جدا شده و رو به هلاک دائم می‌رود. تنها کسی که ملازم و همراه با شما باشد، در مسیر حقّ افتاده و رو به سعادت ابدی می‌رود».**

## هلاک دائم شامل حال کسی که از شما رو برگرداند

به اصطلاح اهل ادب،فاء(فالرّاغب) فاء تفریع است؛یعنی، مطلب بعد از خود را متفرّع بر مطالب پیش از خود می کند و می‌فهماند که مطلب بعدی نتیجه‌ی آن اوصافی است که در جملات پیشین برای شما اهل بیت رسالت ذکر کردیم و معترف شدیم که شما (معادن حکمة الله و خزّان علم الله و مساکن برکة الله و شهداء دارالفناء و شفعاء دارالبقا)هستید.

(اَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَیَّنْتُمْ فَرائِضَهُ)؛

شما هستید که دعوت خدا را تکویناً و تشریعاً در عالم آشکار کرده‌اید.شمایید که فرایض خدا را بیان و شرایع احکام او را تشریح می کنید و حقّ جهاد را در راه خدا انجام می‌دهید و راه قرب به کمال مطلق و تأمین سعادت ابدی را پیش پای بندگان خدا باز می کنید.بنابراین، هر کس از شما اعراض کند،به نور پشت کرده و به جانب ظلمت و هلاک دائم رفته است.

## معانی واژه‌ی رغبت

کلمه‌ی راغب مشتقّ از رغبت است و رغبت در لغت عربی به دو معنا استعمال می‌شود: گاهی با(فی)همراه است که در این صورت، به معنای میل و اشتیاق است؛مثلاً می گوییم فلان آدم (راغِبٌ فِیکَ)به شما میل و اشتیاق دارد و علاقه‌مند است. گاهی نیز با(عن)همراه است که در این صورت، به معنای اعراض و روگردان بودن است؛مثلاً می گوییم فلان آدم(راغِبٌ عَنْکَ)از تو روگردان است و میلی به تو ندارد.حالا ما خطاب به اهل بیت نبوّت عرض می کنیم:

(فَالرّاغِبُ عَنْکُمْ مارِقٌ)؛

**«کسی که از شما اعراض کند و رو برگرداند،از مسیر حقّ جویی بیرون رفته است».**

## دور شدگان از اهل بیت علیهم‌السلام دو گروهند

البتّه، افراد در دوری از اهل بیت علیهم‌السلام تفاوت دارند و چند دسته‌اند. دسته‌ای اصلاً آنها را نشناخته‌اند و به مقام و منزلتشان در نزد خدا پی نبرده‌اند. اینها مُعْرِض نیستند. معرض یا اعراض کننده به کسی گفته می‌شود که کسی را بشناسد و از او رو برگرداند. این افراد جاهل و ضالّند؛ یعنی، نادان و گمراهند و راه نایافته‌اند. اینها ممکن است از طریقی توفیق الهی شامل حالشان گردد و نور را بشناسند و به سمت او کشیده شوند و به سعادت مطلوب برسند. امّا دسته‌ای اهل بیت علیهم‌السلام را شناخته‌اند و به مقام و منزلتشان در نزد خدا پی برده‌اند ولی مع‌الوصف، بر اثر حبّ دنیا و تبعیّت از اهواء نفسانی، از آن منابع انوار اعراض کرده و رو به ظلمات و درکات جهنّم رفته‌اند. اینها هستند که در موردشان می گوییم:

(فَالرّاغِبُ عَنْكُمْ مارِقٌ)؛

اعراض کنندگان از شما از صراط مستقیم بیرون رفته‌اند، آن گونه که تیر از کمان خارج می‌شود و دیگر راه برگشت به آن ندارد. در تاریخ اسلام، گروهی به نام مارقین شناخته شده‌اند. آن گروه همان خوارج نهروانند که پس از جنگ‌های جَمَل و صِفّین به ستیز با امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخاستند. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قبلاً خبر داده بود که پس از من، گروهی از دین خارج خواهند شد و علی علیه‌السلام با آنها خواهد جنگید.

## جسارت ذوالثُّدَیه و پیشگویی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

در غزوه‌ی حُنَیْن، پس از این که مسلمانان فاتح شدند، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله غنایم جنگی را در بین مجاهدین تقسیم می کردند. در این حین، مردی بلند بالا، در حالی که اثر سجده در پیشانی‌اش پیدا بود، وارد شد و سلام کرد و جَسورانه گفت:

(اِعْدِلْ یا رَسُولَ اللهِ)؛

**«ای رسول خدا، [در تقسیم مال] عدالت کن».**

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

**(وَ یْحَکَ اِذْ لَمْ یَکُنِ الْعَدْلُ عِنْدی فَعِنْدَ مَنْ یَکُون)؛**

**«وای بر تو! اگر من عادل نباشم، پس چه کسی عادل خواهد بود»؟**

یعنی، من که خود از جانب خدا بنیان‌گذار قانون عدلم، اگر عدالت را رعایت نکنم، پس از چه کسی توقّع عدالت می‌توان داشت؟ اصحاب که از این گستاخی برآشفته بودند، در مقام تنبیه او برآمدند. ولی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

(دَعُوهُ)؛ **رهایش کنید.** او در آینده پیروانی پیدا خواهد کرد که از دین بیرون می‌روند و به دست محبوب‌ترین خلق خدا کشته می‌شوند. این یک خبر غیبی بود که رسول خدا آن روز داد. سال‌ها گذشت تا جنگ نهروان پیش آمد و همین آدم در آن جنگ، در حالی که سردسته‌ی خوارج بود، به دست مولا کشته شد. او حرقوص بن زهیر بجلّی ملقّب به ذوالثُّدَیه بود.

مارقین، یعنی همان خوارج نهروان، دوازده هزار نفر بودند که بعد از داستان حکمیّت رودرروی امام ایستادند و به محاربه با امام پرداختند. تاریخ خوارج به‌راستی از عجایب تاریخ اسلام است؛ زیرا آنها جمعیّتی بودند نه کافر نه منافق، بلکه متعبّدانی پرهیزکار بودند که ارتکاب کبیره را نه تنها فسق بلکه کفر می‌دانستند. قاری قرآن و شب زنده‌دار و کاملاً مقیّد به ظواهر احکام اسلام بودند؛ البتّه، دیندارانی دین‌نشناس و خشکه مقدّس‌هایی عاری از معرفت و شناخت حقیقت دین بودند. به عذر این که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام حکمیّت را قبول کرده است، گفتند او کافر شده است و از این رو، به ستیز با امام برخاستند و شمشیر به روی حضرت کشیدند. امام آنها را به طرق گوناگون نصیحت کرد تا این که هشت هزار نفر برگشتند و چهارهزار نفر باقی ماندند و کشته شدند. همان مرد جسور (حرقوص بن زهیر ذوالثّدیه) سر دسته‌ی خوارج هم در میان کشته‌ها بود. امام میان کشته‌ها می‌گشت تا جسد او را پیدا کند. همراهان امام از یافتن او مأیوس شدند و گفتند: معلوم می‌شود که او کشته نشده

است. امام علیه السلام فرمود:

(وَاللهِ ما كَذَبْتُ وَ ما كُذِبْتُ)؛

**«به خدا قسم، نه من دروغ گفته‌ام نه به من دروغ گفته شده است».**

پیامبر به من خبر داده است که او به دست ما کشته خواهد شد. او حتماً کشته شده و جسدش میان اجساد است. بالاخره گشتند و پیدایش کردند و سرش را بالای نیزه زدند و منادی ندا می کرد:

(صَدَقَ اللهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ)؛

**«راست گفت خدا و رسولش نیز راست گفت».**

آنچه رسول خدا قبلاً خبر داده بود تحقّق یافت و آن مرد و پیروانش کشته شدند.

## شگفتی کمیل از سرانجام شوم قاری قرآن

در حالات این گروه دیندار دین‌نشناس آمده است که یک شب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه با کمیل همراه بودند و از کوچه‌های کوفه عبور می کردند. شب از نصف گذشته بود و اکثر مردم در خواب بودند و چراغ‌ها خاموش بود. از کنار خانه‌ای می گذشتند؛ متوجّه شدند که صاحب‌خانه مشغول نماز شب است و قرآن تلاوت می کند و با لحنی خوش این آیه را، که در مدح نمازشب‌خوان‌هاست، می خواند:

﴿أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ﴾؛[1]

**«آیا [کسانی که به مبدأ و معاد ایمان ندارند و در آیه‌ی قبل، به آنها اشاره شده است ارزشمندند یا] کسی که در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می کند [و] از آخرت می ترسد و به رحمت خدا امیدوار است؟ بگو آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها**

۱ـ سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

**خردمندانند که پند پذیرند».**

وقتی این آیه از قرآن با آن لحن و آهنگ خوش به گوش کمیل رسید، آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که در وسط کوچه ایستاد و به آن قرائت گوش فراداد. امام علیه السلام متوجّه توقّف کمیل شد و فرمود:

(یا کُمَیْل لا یُعْجِبْکَ طَنْطَنَةُ الرَّجُلِ اِنَّهُ مِنْ اَهْلِ النّارِ)؛

**«کمیل، آهنگ جذّاب این مرد در دلت ننشیند؛ او از اهل آتش است».**

واقعاً باید پناه بر خدا برد که انسان نمی‌داند آخرش چه می‌شود. این آدم خوب و مقدّسی است، نماز شب خوان و قاری قرآن است و کمیل را، که از اصحاب سرّ مولا و بسیار بزرگ است، مجذوب آهنگ قرآنی خود کرده است؛ امّا مولا فرمود: فریب نخور. این نغمه و حال خوشی که این مرد دارد، تو را گول نزند. این اهل آتش و جهنّمی است. کمیل تعجّب کرد و پیش خود گفت، یعنی چه؟ این آدم به این خوبی نماز شب می‌خواند و در دل شب با خدا خلوت کرده و راز و نیاز می کند. چگونه است که مولا او را جهنّمی می‌داند؟ این ماجرا گذشت تا جنگ نهروان پیش آمد. امام همراه کمیل میان اجساد کشته‌ها می گشت تا کنار جسد همین آدم نماز شب‌خوان رسید. نیزه‌ی خود را روی سینه‌ی او گذاشت و فرمود:

(یا کمیل ﴿أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ...﴾)؛

کمیل، این همان نماز شب خوانِ قاری قرآن است که آن شب با نغمه‌ی خوش قرآنی‌اش جذبت کرده بود. اینک ببین که چگونه جهنّمی شده است. کمیل روی پاهای مبارک مولا افتاد و پاهای حضرت را بوسید و از حال حیرتی که از سخن مولا در دلش پیدا شده بود عذرخواهی کرد. اینها مارقین بودند. کارشان واقعاً عجیب و حیرت آور بوده است. دینداری توأم با جهل و نادانی جدّاً خطرناک و زیان‌بار است. این جمله از رسول

خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

(قَصَمَ ظَهْرِی رَجُلانِ عالِمٌ مُتِهَتِّکٌ وَ جاهِلٌ مُتِنَسِّکٌ)؛

**«دو نفر کمرم را شکسته‌اند: عالم پرده‌درِ بی تقوا و جاهل متعبّد دیندار».**

## رفتار نابخردانه و عجیب خوارج نهروان

اینها وقتی به نهروان می‌رفتند تا تجهیز لشکر کنند و با حضرت امیر علیه السلام بجنگند، در بین راه به دو نفر رسیدند که یکی مسلمان بود و یکی نصرانی. آن مسلمان را به جرم این که طرفدار علی علیه السلام بود کشتند و نصرانی را احترام کردند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده است که با اهل ذمّه به نیکی رفتار کنیم. یک دانه‌ی خرما از درختی به زمین افتاده بود، یکی برداشت؛ دیگران فریاد زدند حرام است و صاحبش راضی نیست. خوکی از آنجا می گذشت و یکی تیر زد و خوک را کشت. باز فریاد زدند: افساد فی الارض کردی. چرا خوک را کشتی؟ امّا چند قدم آن طرف‌تر نیز به مسلمان بزرگواری از اصحاب خاصّ امیرالمؤمنین علیه السلام (عبدالله بن خبّاب الارتّ) در حالی که همسر حاملش همراهش بود، دیوانه‌وار هجوم بردند و شکم زن بینوا را مقابل چشم شوهرش پاره کردند و بچّه را بیرون آورده با مادر سر بریدند و آنگاه خود عبدالله را کنار نهر خواباندند و مثل گوسفند سرش را بریدند و همین را عبادت بزرگ خدا از سوی خود می‌دانستند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی آنها فرمود:

(أَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخِفَّاءُ الْهَامِ سُفَهَاءُ الْأَحْلامِ)؛[1]

**«شما گروهی هستید سبک مغز کم خرد».**

ظاهری فریبنده داشتند و باطنی وحشتبار و لذا امام می‌فرمود: کشتن اینها کار هر کسی نبود. تنها من بودم که به روی این دینداران دین‌نشناس شمشیر کشیدم و ریشه‌ی فتنه را کندم.

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳۶.

(فَإِنِّی فَقَأْتُ عَیْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ یَکُنْ لِیَجْتَرِئَ عَلَیْهَا أَحَدٌ غَیْرِی)؛[۱]

**«من بودم که چشم فتنه را کور کردم و غیر از من کسی جرأت این را نداشت [که به جنگ با قاریان قرآن و شب زنده‌داران برخیزد]».**

(فَالرَّاغِبُ عَنْکُمْ مَارِقٌ)؛

پس کسانی که شما اهل بیت را شناختند و پس از شناختن، از شما اعراض کردند و حتّی مانند خوارج از شما جلو زدند، اینان مارقند و از صراط مستقیم بیرون رفته‌اند.

## نتیجه‌ی کوتاهی در تحصیل معرفت اهل بیت علیهم‌السلام

(وَ الْمُقَصِّرُ فِی حَقِّکُمْ زَاهِقٌ)؛

و آنان که در شناختن شما کوتاهی می کنند، در واقع، خود را به وادی پوچی و تباهی و بطلان می افکنند. انسان عاقل که می تواند قدم بردارد تا راه حقّ و سعادت ابدی را بشناسد و خود را به خوشبختی دائم برساند، اگر این کار را نکند و همچنان در جهل و بی خبری بماند، طبیعی است که خود را با دست خود به محرومیّت دائم مبتلا ساخته است. هم اکنون می‌بینیم که افراد بسیاری از عالمان اهل تسنّن توانایی شناختن اهل بیت رسول از لحاظ موقعیّت معنوی آسمانی را دارند؛ امّا یا در تحصیل معرفت سهل‌انگاری می کنند یا پس از تحصیل معرفت، تعصّب مغرضانه مانع از این است که تن به تبعیّت از حقّ بدهند. آیا مثلاً می توان گفت اِبن ابی‌الحدید ـ که خود شارح نهج‌البلاغه است ـ صاحب نهج‌البلاغه را نشناخته و به عظمت موقعیّت آسمانی او پی نبرده است؟ او در عین حال سر به آستان دیگران نهاده و آنها را به مرجعیّت در احکام دینی پذیرفته است.

البتّه، در میان دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام نیز بسیاری در شناختن آنها کوتاهی می کنند و خود را موظّف نمی‌دانند که بر درجه‌ی معرفتشان در مورد مقامات عالی آن مقرّبان درگاه خدا

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۹۲.

بیفزایند و بدانند که آن بزرگواران نه تنها در عالم تشریع، بلکه در عالم تکوین نیز مطاعند؛ از لحاظ علم، محیط بر همه‌ی مخلوقات و از لحاظ قدرت، نافذ در همه‌ی کائنا‌تند.

## تنفّس ما به اراده‌ی امام زمان علیه‌السلام

در همین زیارت جامعه می‌خوانیم:

(وَ ذَلَّ کُلُّ شَیْءٍ لَکُمْ)؛

**«همه چیز در پیشگاه شما رام و مطیع فرمان شماست».**

هم اکنون امام عصر (عجّل‌الله تعالی فرجه‌الشّریف) به اذن خدا فرمانروای عالم خلق است. این نفسی که ما می‌کشیم، به اراده و فرمان آن ولی‌الله اعظم است که باب‌الله المؤتی منه است و مع‌الاسف، وقتی ما از این سخنان می‌گوییم، افرادی برمی‌آشوبند و می‌گویند شما امام را هم‌شأن با خدا قرار می‌دهید، غافل از این که مسأله‌ی هم‌شأنی مطرح نیست، بلکه سخن از ولایت بالاذن و مأذون بودن از جانب خداست. آیا وقتی قرآن از زبان حضرت مسیح علیه‌السلام می‌گوید:

﴿...أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللهِ...﴾؛[1]

**«...من از گِل، صورت پرنده می‌آفرینم و آنگاه در آن می‌دمم و آن به اذن خدا پرنده می‌شود...».**

آن حضرت را هم‌شأن خدا قرار داده است یا خیر، او را با کلمه‌ی ﴿باذن الله﴾ از مرتبه‌ی هم‌شأنی پایین می‌آورد و آن حضرت را مخلوق مأذون از جانب خدا نشان می‌دهد که به اذن خدا اراده‌اش خلاّق بود، بیمارها را شفا می‌داد، نابینایان را بینا می‌ساخت و مرده‌ها را زنده می‌کرد؟

حال، اگر بگوییم امام به اذن خدا مرده‌ها را زنده می‌کند و زنده‌ها هم به اراده‌ی امام نفس می‌کشند، آیا غُلُوّ کرده‌ایم و امام را هم‌شأن خدا قرار داده‌ایم؟ مقصود از اذن خدا هم ـ چنان که بارها عرض شده ـ این است که خداوند تکویناً این قدرت را به امام داده است که با

---

۱ـ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

اراده‌اش می تواند در عالم تصرّف کند،بیمار را شفا بدهد و هر حاجتی از حاجتمندان را روا کند. در مقام تقاضا هم می توانیم مثلاً بگوییم: یا امیرالمؤمنین،پیش خدا شفاعت کن که بیمارم را شفا بدهد یا خودت بیمارم را شفا بده. فرقی نمی کند؛ چون واقع مطلب همان شفابخشی امام به اذن خداست و اذن خدا همان شفاعت در نزد خداست.در روایاتی که از مقام اقدسشان به ما رسیده است فرموده‌اند:

(لا تَجْعَلُونا اَرْباباً و قُولُوا فِی فَضْلِنا ما شِئْتُمْ فَاِنَّكُمْ لا تَبْلُغُونَ كُنْهَ ما فینا و لا نَهایَتَهُ فَاِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ اَعْطانا اَكْبَرَ وَ اَعْظَمَ مِمّا یَصِفُهُ اَحَدُكُمْ اَوْ یَخْطُرُ عَلَی قَلْبِ اَحَدِكُمْ فَاِذا عَرَفْتُمُونا هكَذا فَاَنْتُمْ مُؤَمِنُونَ)؛[1]

**«ما را از مقام ربوبیّت تنزّل بدهید و ما را ربّ ندانید، آنگاه در فضل ما هر چه خواستید بگویید و در عین حال، به حقیقت آنچه در ما هست نمی‌رسید؛ زیرا آنچه خدا به ما عطا فرموده است، بزرگ‌تر و عظیم‌تر از آن است که شما در وصف ما می گویید یا در قلب خود تصوّر می کنید. اگر این گونه ما را شناختید، در این صورت است که مؤمن واقعی شده‌اید».**

پس، میزان در ارتقای درجه‌ی ایمان، بالا رفتن درجه‌ی معرفت و شناختن آن مظاهر جمال و جلال خداوند سبحان است. هر چه در دنیا معرفتمان در مورد آن مقرّبان الهی بیشتر باشد، در عالم پس از مرگ، تقرّبمان به آنها، که همان تقرّب به خداست، عالی‌تر خواهد شد و (اللاَّزِمُ لَكُمْ لاحِقٌ)؛ آنان که در دنیا ملازم شما و از سرسپردگان آستان اقدس شما باشند، در عالم پس از مرگ نیز از وابستگان و پیروان شما خواهند بود و گوارا باد بر آنان این شرف و عزّت.

## کمال عبودیّت اهل بیت علیهم السلام

جمله‌ی بعد:

(وَ صِرْتُمْ فِی ذَلِكَ مِنْهُ إِلَی الرِّضَا وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَی)؛

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲۶، صفحه‌ی ۲.

یعنی، ما معتقدیم که شما خاندان عصمت در ادای وظایف بندگی که قسمتی از آن در جملات پیشین ذکر شد:

(جَاهَدْتُمْ فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ...)؛

به سر حدّ رضا و پسند خدا رسیده‌اید و خدا را در عبودیّت، از خود راضی ساخته و خود نیز از او راضی گشته‌اید.

(رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ)؛

و بعید نیست که کلمه‌ی(ذلک)در جمله‌ی(وَ صِرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا)اشاره به همین معنا باشد که گفتیم.(وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ)؛قضا و تقدیرات خدا را هر گونه که بوده است پذیرا گشته و در مقابل آن سر تسلیم و قبول فرود آورده‌اید و این کمال عبودیّت در پیشگاه خداست. در روایت داریم که حضرت امام محمّدباقر علیه‌السلام از جابربن عبدالله انصاری، صحابی معروف پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، احوالپرسی کرد. او گفت: در حالی هستم که فقر را از ثروت،مرض را از صحّت،ضعف را از قوّت،پیری را از جوانی و مرگ را از زندگی دوست تر دارم.امام علیه‌السلام فرمود:امّا ما چنین نیستیم.جابر که به گمان خود حرف خوبی زده بود، از شنیدن گفتار امام تعجّب کرد و عرض کرد:مولای من، پس شما چگونه هستید تا ما هم آن گونه باشیم؟ امام علیه‌السلام فرمود:ما چنانیم که اگر خدا فقیرمان کند، فقر را دوست داریم و اگر ثروتمان دهد، ثروت را دوست داریم؛اگر بیماری دهد، بیماری را؛صحّت دهد، صحّت را؛جوانی دهد، جوانی را؛پیری دهد ،پیری را؛اگر زنده نگه دارد، زندگی را و اگر مرگ دهد، مرگ را می‌پسندیم.ما راضی به قضای خدا و تسلیم امر خدا هستیم.

با هوایش در تموز و دی خوشیم — ماهی آبیم و مرغ آتشیم

❁❁

یکی درد و یکی درمان پسندد — یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران — پسندم آنچه را جانان پسندد

## اهل بیت علیهم السلام مصداق دعوت انبیا علیهم السلام

(وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى)؛

**«شما [اهل بیت نبوّت] رسولان گذشته‌ی خدا را تصدیق کردید».**

در شرح این جمله، شاید مناسب باشد که بگوییم تجلّی گاه جامع و کامل دعوت تمام انبیاء و رسولان خدا علیهم السلام که حقیقت توحید و معرفة الله و تخلّق به اخلاق الهی است، شما خاندان رسول علیهم السلام هستید که با وجود مبارک خودتان و با افکار و اخلاق و اعمالتان، صدق دعوت پیامبران خدا را بارز ساختید و به آن تحقّق عینی بخشیدید؛ آن گونه که خداوند درباره‌ی ابراهیم خلیل علیه السلام و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام فرمود:

﴿وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ ❁ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا...﴾؛[1]

**«او را ندا کردیم ای ابراهیم، خوابی را که دیده بودی، تصدیق کردی...».**

یعنی، به آن تحقّق عینی بخشیدی و مصداق روشنی آوردی. اینجا هم اهل بیت رسول خاتم علیهم السلام مصداق روشن برای دعوت تمام رسولان خدا گشتند. صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

بارزترین تجلّی گاه این چند جمله‌ی طلایی (وَ صِرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى) روز عاشورای امام حسین علیه السلام است؛ رضا به قضای خدا و تسلیم به امر خدا، در شگفت‌انگیزترین چهره‌اش، آن روز جلوه گر شد و علاوه بر زمینیان، آسمانیان را نیز به حیرت انداخت. در حالی که بدن غرق در زخم و جراحت بود و قلب شکافته و جگر از سوز عطش سوخته و فریاد العطش بچّه‌هایش به گوشش می‌رسید، صورت روی خاک نهاده می گفت:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مَولانا اَبى عَبدِاللهِ الْحُسَيْن و عَلَى الاِرْواحِ الَّتِى حَلَّتْ بِفِنائِهِ.

---

۱ـ سوره‌ی صافّات، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَإِلَيْكُمْ،

**«[ما اعتراف می کنیم که] حقّ با شما و در سراسر زندگی شما و از جانب شما و بازگشتش به سوی شماست».**

## حقّ چیست؟

حقّ یعنی **موجودی که واقعیّت و ثبات دارد**. در مقابلش، کلمه‌ی باطل است که **واقعیّت و ثبات ندارد و در معرض زوال و فناست** و لذا کلمه‌ی حقّ از اسماء مقدّس خداست؛ یعنی، آن ذات اقدس که حقّ به معنای واقعی کلمه است و هستی و ثبات و بقاء عین ذات اوست، الله جلّ جلاله است. بقیّه‌ی کائنات، از هر قبیل که باشند، ذاتاً واقعیّتی ندارند، مگر از طرف او پرتوی به هر مخلوقی افاضه شود؛ وگرنه، خود مخلوق از آن جهت که مخلوق است، ذاتاً نه واقعیّتی دارد نه ثبات و بقایی؛ به هر مقدار که او افاضه‌ی هستی کند، تحقّق و ثبات و بقایی می یابد و سپس به اراده‌ی او فانی می گردد. پس، حقّ به معنای واقعی کلمه، منحصر به ذات اقدس خداست و لذا در قرآن کریمش به همین عنوان از خود تعبیر می کند:

**﴿فَذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ...﴾؛[1]**

**«آن الله [که با صفات قبلی توصیف شده است] پروردگار حقّ شماست...».**

**﴿فَتَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ...﴾؛[2]**

---

۱ـ سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۲.

۲ـ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴.

«**بلند مرتبه است الله که سلطان حقّ است...**».

﴿ذلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ...﴾؛[۱]

«**حقیقت این که، تنها الله حقّ است و آنچه جز او [بدون اذن او] می‌خوانند باطل است...**».

## آنچه ماندنی است حقایق آسمانی است

خدای متعال، در قرآن کریم، حقّ و باطل را کنار هم گذاشته و با هم مقایسه کرده است:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَداً رابِیاً وَ مِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْیَة أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ...﴾؛

«**خداوند از آسمان آبی فرستاد و درّه‌ها و نهرها، هر یک به قدر ظرفیّت خود، از آن آب در خود جاری ساختند و سپس سیل بر روی خود، کفی حمل کرد... خدا این چنین حقّ و باطل را مثل می‌زند...**».

گاهی نهر آلوده است و قهراً قذارات و کثافات آن بر اثر فشار آب، از جا کنده و روی آب سوار می‌شوند و همراه آب به حرکت در می‌آیند. این زبد و کفِ روی آب است و دوامی ندارد.

﴿...فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ...﴾؛

«**...امّا کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آنچه نافع به حال مردم است، در زمین باقی می‌ماند...**».

همیشه در عالم این طور بوده است؛ باطل‌ها موقّتاً جلوه‌ای داشته‌اند. فرعون و شدّاد و نمرود و معاویه و یزید و بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس آمده‌اند و رفته‌اند. اینها همه باطل‌هایی بودند و مانند کفِ روی سیل جلوه‌ی موقّتی داشتند و رفتند. آنچه نافع به حال مردم است و آب حیات است، همان حقایق آسمانی است، آنها می‌مانند. زَبَدها رفتند، تا روز قیامت هم زبدها می‌روند و حقایق وحی و نبوّت و امامت، که خدا خواسته باقی بمانند، می‌مانند.

---

۱ـ سوره‌ی حجّ، آیه‌ی ۶۲.

﴿... كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ﴾؛[1]

**...خدا این چنین مثل‌ها می‌زند** تا مردم حقّ و باطل را از روی تشبیه به سیل و زبد بشناسند و فریب جلوه‌های موقّت باطل را نخورند.

## حقّ با شما اهل بیت علیهم‌السلام همراه است

حال، خطاب به اهل بیت علیهم‌السلام عرض می کنیم:

(وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ)؛

حقّ به معنای واقعی‌اش با شما همراه است. تنها شما هستید که بلاواسطه مورد عنایت حضرت حقّ مطلق قرار گرفته‌اید و از همه سو مورد حمایت و پشتیبانی او هستید.

(وَ فِيكُمْ)؛

حقّ در سراسر زندگی شما جلوه گر است، در افکار و عقاید و اخلاق و اعمال شما بارز است.

(وَ مِنْكُمْ)؛

حقّ در عالم خلق از شما نشأت گرفته و در تمام کائنات تجلّی کرده است. البتّه، شکّی نیست در این که منبع فیّاض و مبدأ هستی ذات اقدس الله (جَلَّ جَلالُه و عَظُمَ شَأنُه) است ولی خداوند از طریق اسباب، امور خلق را تدبیر می کند و فرموده است:

﴿...وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ...﴾؛[2]

**«...برای رسیدن به [فیض برکات] او ابتغاء* وسیله کنید [و از طریق وسایل به او تقرّب بجویید]...».**

---

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

* ابتغاء: طلب کردن.

## افاضه‌ی برکات عالم از طریق مقام اعظم اهل بیت علیهم السلام

مولای ما هم فرموده است:

(یَنْحَدِرُ عَنِّی السَّیْلُ)؛[۱]

سیل برکات هستی از منبع فیّاض بر قلّه‌ی کوه وجود من نازل می‌شود و از دامن من سرازیر گشته به سایر موجودات عالم می‌رسد. هر چه برکات وجود، اعمّ از تکوینی و تشریعی، در عالم هست، از طریق مقام اعظم و اقدس ولایت اهل بیت علیهم السلام افاضه می گردد.

(وَ إِلَيْكُمْ)؛

حقّ عاقبت به سوی شما باز می گردد؛ یعنی، در واقع، هر جا و در نزد هر کسی، اثری و نمونه‌ای از حقّ، اعمّ از علوم و معارف و فضایل، دیده شود، اگر تحلیل و ریشه یابی گردد، عاقبت به شما خاندان عصمت منتهی می شود و اگر علم و دانشی از شما نشأت نگرفته باشد، باطل است و سرانجام، بطلان آن برملا می گردد. چه بسا فکر باطلی در مغز دانشمندی پیدا شود و قرن‌ها افکار دانشمندان را بر محور خود بچرخاند و بعد، بی اساس بودنش معلوم گردد.

از باب مثال، طرز تفکّر هیئت بطلمیوسی راجع به مسائل نجومی و اجرام آسمانی قریب هزار سال بر جوامع علمی بشر حاکم بود؛ به افلاک نه گانه‌ی پوست پیازی قائل بودند و ستارگان را فرورفته در ثِخَن* فلک می‌پنداشتند و خَرْق و التیام را محال و غیر ممکن می‌دانستند. بعد، معلوم شد که این تفکّر از اساس اشتباه بوده است. تنها کسانی که جز حقّ نمی‌بینند و جز حقّ نمی گویند، اهل بیت رسولند که خدا آنها را مرجع علمی بشر معرّفی کرده است و انحراف از آنها انحراف از حقّ است و لذا حضرت امام باقرالعلوم علیه السلام درباره‌ی حسن بصری می‌فرمود:

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

* ثِخَن: قطر ضخیم.

(فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِيناً وَ شِمَالاً فَوَ اللهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إلاّ هَاهُنَا)؛[۱]

**«حالا حسن به چپ و راست برود، به خدا قسم، علم جز اینجا[نزد اهل بیت رسول] جای دیگری یافت نمی‌شود».**

همچنین درباره‌ی سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود:

(شَرِّقَا وَ غَرِّبَا فَلا تَجِدَانِ عِلْماً صَحِيحاً إلاّ شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ)؛[۲]

**«به مشرق بروید و به مغرب بروید. هرگز علم صحیحی نخواهید یافت، مگر آنچه از نزد ما اهل بیت بیرون بیاید».**

آنگاه فرمود:

(بَلِيَّةُ النّاسِ عَلَيْنا عَظِيمَةٌ اِنْ دَعَوْناهُمْ لَم يَسْتَجِيبُوا لَنا وَ اِنْ تَرَكْناهُم لَمْ يَهْتَدوا بِغَيْرِنا)؛[۳]

**«ما از ناحیه‌ی مردم مبتلا به محنت بزرگی هستیم. اگر آنها را به سوی خود بخوانیم، اجابتمان نمی‌کنند و اگر به حال خودشان رها کنیم، از غیر طریق ما راه نمی‌یابند».**

## تأکید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر محور حقّ بودن علی علیه‌السلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از وقتی که به نبوّت مبعوث شد تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود، علی‌الدّوام می‌کوشید حضرت علی علیه‌السلام را محور حقّ معرّفی کند. این جمله را نه تنها راویان شیعه، بلکه راویان سنّی نیز از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که می‌فرمود:

(اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ ما دارَ)؛[۴]

**«حقّ با علی و علی با حقّ است؛ حقّ با علی می‌چرخد، آن گونه که علی بچرخد».**

---

۱ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۱.

۲ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹.

۳ـ بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه‌ی ۲۸۸.

۴ـ مناقب خوارزمی، صفحه‌ی ۲۲۳.

و جالب این که فخر رازی، صاحب تفسیر کبیر، در جلد اوّل تفسیرش راجع به این که آیا در نماز "بسم الله الرّحمن الرّحیم" بلند گفته شود یا آهسته، می گوید:

(وَ اَمّا عَلِيُّ بْنُ اَبيطالب(رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) کانَ يَجْهَرُ بِالتَّسْمِيَه)؛

**«علیّ بن ابیطالب بسمِ الله را بلند می گفته است».**

(فَقَدْ ثَبَتَ بِالتَّواتُرِ)؛

**«این مطلب برای ما به تواتر* ثابت شده است».**

(وَ مَنِ اقْتَدَى فِي دِينِهِ بِعَلِيِّ بْنِ اَبيطالِبٍ فَقَدِ اهْتَدَى)؛

**«و هر کس در دینش دنبال علیّ بن ابیطالب برود، راه یافته است».**

(وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلام اللّهُمَّ اَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ ما دارَ)؛ [1]

**«دلیل بر این مطلب، گفتار رسول خداست[که فرموده است] خدایا حقّ را با علی بچرخان، آن گونه که علی می چرخد».**

این اعتراف یک عالم سنّی است،امام فخر رازی که در میان اهل تسنّن، به داشتن شخصیّت عظیم علمی شناخته شده است.

## اعتراف امام فخر رازی به حقّانیّت علی علیه‌السلام

این جمله را هم در جای دیگر می گوید:

(وَ مَنِ اتَّخَذَ عَلِيّاً اِماماً لِدينِهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الوُثْقَى فی دينِهِ و نَفْسِهِ)؛ [2]

**«هر کس در دینش علی را امام و پیشوای خود برگزیند،به ریسمان محکم الهی چنگ زده[که ناگسستنی است]».**

---

* تواتر:نقل یقین آور.

۱ـ تفسیر کبیر فخر رازی،جلد۱،صفحه‌ی۲۰۵.

۲ـ همان،صفحه‌ی۲۰۷.

حال، آیا تعجّب‌آور نیست که همین آدم از اقتدا به امام علی علیه السلام استنکاف ورزیده و سر به آستان دیگران نهاده و دین خود را از آنها گرفته است؟ آیا این همان بیماری طبع قلب نیست که خدا فرموده است:

﴿...طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَعْلَمُونَ﴾؛[1]

**«...خدا [به کیفر اعمالشان] مهر بر قلبشان نهاد [و از پذیرفتن حقّ محرومشان کرد]؛ در نتیجه، آنها نمی‌فهمند».**

ولی ما شاکریم که دشمن هم به حقّانیّت مذهب ما اعتراف می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمّار فرمود:

**(اِذا سَلَکَ النّاسُ کُلُّهُمْ وادِیاً وَ عَلِیٌّ سَلَکَ وادِیاً فَاسْلُکْ وادِیاً سَلَکَهُ عَلِیٌّ وَخَلِّ النّاسَ طُرّاً)؛**

**«اگر زمانی پیش آمد که دیدی همه‌ی مردم از یک راه می‌روند و تنها علی از راه دیگری می‌رود، تو از همان راه برو که علی می‌رود و مردم را عموماً رها کن».**

**(یا عمّار لا یَزالُ عَلِیٌّ عَلَی هُدَی)؛**

**«ای عمّار، [بدان که] علی علی‌الدّوام بر هدایت است [و صراط مستقیم حقّ همان راهی است که علی می‌رود]».**

## تحیّر افراد ضعیف‌الایمان در شناخت مصادیق حقّ

کمی یا زیادی جمعیّت دنباله‌رو، دلیل بر چیزی نمی‌شود. در جنگ جمل که طلحه و زبیر، از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و عایشه، همسر آن حضرت، به جنگ و محاربه با امیرالمؤمنین برخاسته بودند، این موضوع برای برخی از افراد ضعیف‌الایمان شبهه‌انگیز شده بود. مردی به نام حارث بن حوط خدمت امام آمد و عرض کرد:

---

۱ـ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۹۳.

(اَتَرانِی اَظُنَّ اَصْحابَ الْجَمَلِ کانُوا عَلَی ضَلالَة)؛

**«آیا تو گمان می‌بری که من اصحاب جمل را گمراه می‌دانم؟[یعنی از نظر من، نمی‌شود این شخصیّت‌های بزرگ در ضلالت باشند و جنگ با آنها جایز باشد]».**

این حدیث ساختگی هم به گوشش رسیده بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده است:

(اِنَّ اَصْحابِی کَالنُّجُوم فَبِأَیِّهِم اقْتَدَیْتُمْ اِهْتَدَیْتُمْ)؛

**«اصحاب من مانند ستارگان آسمانند. دنبال هر کدام بروید، به راه حقّ رفته‌اید».**

آن مرد می‌دید که آن طرف، طلحه و زبیر، از اصحاب رسول، و همسرش عایشه است و این طرف، علیّ بن ابیطالب و عَمّار و... که اینها هم از اصحاب پیامبرند. از این جهت، متحیّر شده بود که حقّ با کدام طرف است و تحیّر خود را خدمت امام اظهار کرد. توجّه به این مطلب نیز لازم است که ساختگی بودن این حدیث، با اندک تأمّلی روشن می‌شود؛ زیرا اگر همه‌ی اصحاب پیامبر، مانند ستارگان آسمان، هادیان به صراط مستقیم حقّ باشند، وقتی جنگ و نزاع میانشان درگرفت و یک طرف طلحه و زبیر ایستادند و یک طرف علیّ‌بن ابیطالب، چنان که در جنگ جمل چنین شد، یا یک طرف معاویه ایستاد و طرف دیگر علیّ بن ابیطالب، چنان که در جنگ صفّین پیش آمد، در این موقع که دو ستاره‌ی آسمان هدایت با هم می‌جنگند، مردم باید به سمت کدامشان بروند و از کدام ستاره‌ی هدایت استضائه کنند؟ بسیار روشن است که این حرف نامعقولی است و هرگز از حکیمی همانند رسول خدا صادر نمی‌شود و لذا ما شیعه‌ی امامیّه معتقدیم که در میان اصحاب پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله افراد زیادی بودند که نه تنها ستاره‌ی آسمان هدایت نبودند، بلکه اصلاً به خدا و رسول صلّی الله علیه و آله هم ایمان نداشتند و پس از رحلت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله پرچمداران کفر و ضلالت شدند.

## شناسایی اهل حقّ بعد از شناختن حقّ

آیه‌ی آخر سوره‌ی فتح را مورد دقّت قرار دهید و ببینید چگونه در میان اصحاب رسول،

برای مؤمنان صالح‌العمل حساب جداگانه‌ای باز می کند و نشان می‌دهد که در میان آنها افرادی غیر مؤمن یا فاسدالعمل نیز بوده‌اند. آیه این است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً﴾؛[1]

**«محمّد رسول خداست و کسانی که با او هستند، در برخورد با کفّار سرسخت و شدیدند و در میان خودشان مهربانند. پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند. علامتِ [مشخّصه‌ی] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این وصف آنها در تورات است و مَثَل آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌ی خود بر آورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهیِ] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده‌ی آمرزش و اجری عظیم داده است».**

تعبیر ﴿منهم﴾ که ظهور در تبعیض دارد، نشان دهنده‌ی این حقیقت است که اصحاب پیامبر متشکّل از دو گروهند: گروهی مؤمن صالح‌العمل که مشمول رحمت واسعه‌ی حقّ و اجر عظیم می‌شوند و گروه دیگر فاقد ایمان و عمل صالح و محروم از مغفرت و اجر عظیمند.

باری، آن مرد (حارث بن حوط) در روز جنگ جمل، خدمت امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و حال حیرت خود را از همین جهت با امام در میان گذاشت و گفت: چگونه ممکن است طلحه و زبیر، که از اصحاب پیامبرند، در گمراهی باشند؟ امام فرمود:

---

۱ـ سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹.

(یا حارث... اِنَّکَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفُ اَهْلَهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْباطِلَ فَتَعْرِفُ اَهْلَهُ)؛

**«ای حارث... تو حقّ را نشناختی تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی تا پیروانش را بشناسی».**

یعنی، اشتباه بزرگ و اصلی تو این است که شخصیّت افراد را مقیاس و میزان برای شناختن حقّ و باطل قرار داده‌ای، در صورتی که باید به عکس عمل کنی؛ یعنی، اوّل باید رشد فکری پیدا کنی و شامّه‌ی حقّ شناسی به دست آوری و حقّ را بشناسی؛ آن وقت است که اهل حقّ و پیروان حقّ را خواهی شناخت.اوّل، باطل را بشناس،آن وقت، اهل باطل را هم می‌شناسی و در این موقع است که دیگر مرعوب شخصیّت‌ها نخواهی شد و از خطا رفتن آنها به شگفتی و حیرت نخواهی افتاد.

از «طه حسین»،نویسنده‌ی معروف مصری و صاحب کتاب علی و بنوه، نقل شده است که او بعد از نقل جملات فوق می گوید:من پس از وحی و سخن خدا جوابی پرجلال‌تر و شیواتر از این جواب امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشنیده‌ام.

## اهل بیت اطهار علیهم‌السلام قائم مقام خدا در عالم

اینک ما از صمیم قلب خطاب به اهل بیت رسول عرض می کنیم:

(وَ الْحَقُّ مَعَکُمْ وَ فِیکُمْ وَ مِنْکُمْ وَ إِلَیْکُمْ)؛

**«حقّ با شما و جلوه گر در سراسر زندگی شماست.حقّ از شما نشأت گرفته و بازگشت حقّ به سوی شماست».**

به هنگام ورود به حرم مطهّرشان که اذن دخول می‌طلبیم، این جملات را که از خودشان رسیده است می گوییم:

(اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیْنا بِحُکّامٍ یَقُومُونَ مَقامَهُ لَوْ کانَ حاضِراً فِی الْمَکانِ)؛

خدا را شکر می کنیم که امامان ما را طوری قرار داده که اگر بنا بود خودش در عالم طبیعت تجلّی کند و در مکانی حاضر شود،به صورت آنها تجلّی می کرد و آنها را قائم مقام

خودش قرار می‌داد و لذا آنها قائم مقام خدا در عالمند و فیض الهی به وسیله‌ی آنها به عالم می‌رسد و پس از این که این حقیقت، یعنی وساطت امامان علیهم السلام در ایصال فیض از منبع فیّاض به عالم، معلوم و روشن شد، دیگر فهمیدن معنای جملات بعدی زیارت دشوار نخواهد بود که خطاب به آن بزرگواران عرض می کنیم:

(إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ)؛

**بازگشت خلق [در روز قیامت] به سوی شما و حسابشان به دست شماست؛** زیرا وقتی آن مقرّبان درگاه خدا واسطه‌ی بین خدا و خلق خدا شدند، در روز حساب و جزا نیز وساطتشان محفوظ است و عالمیان که به سوی خدا باز می گردند، طبعاً از طریق آنها با خدا در ارتباط خواهند بود و خدا هم از طریق آنها به حساب عالمیان خواهد رسید و در نتیجه، هم آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ ۞ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ﴾؛[1]

مصداق روشنی می‌یابد که می‌فرماید: **به یقین، بازگشت خلق به سوی ما و حسابشان به دست ماست،** هم این جمله از زیارت دارای مفاد صحیحی می‌شود که:

(إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ)؛

**«بازگشت خلق به سوی شما [مجاری فیض خدا] ست و حساب آنها نیز به دست شما انجام می‌پذیرد».**

در عین حال که خدا مآب و مرجع خلق و حسابرس خلق است، شما به اذن خدا مرجع و مآب خلق و حسابرس خلق هستید.

**اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مَولانا اَبى عبدِاللهِ الحسين و عَلَى الاِرْواحِ الَّتِى حَلَّتْ بِفِنائِهِ.**

---

۱ـ سوره‌ی غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ اِيابُ الْخَلْقِ اِلَيْكُمْ، وَ حِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ

## بازگشت مردم به سوی اهل بیت علیهم السلام

**وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ؛**

**«[ما در آستان اقدس اهل بیت علیهم السلام اقرار می کنیم که] بازگشت همه‌ی خلق به سوی شما و حسابشان به دست شماست».**

ایاب یعنی بازگشت. ذهاب یعنی رفتن. درست است که ما از مقام ربوبیّت حضرت حقّ ـ عزّوعلا ـ نشأت گرفته‌ایم و به سوی او نیز باز می گردیم:

**﴿...إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾؛**[1]

مبدأ ما الله و مرجع ما نیز الله است. در این حقیقت تردیدی نیست ولی در عین حال، صحیح است که بگوییم ما از مقام اقدس ولایت نشأت گرفته‌ایم و به سوی مقام اقدس ولایت نیز باز می گردیم.

## این عقیده‌ی ما شرک نیست

کسانی که به این عقیده‌ی ما اعتراض می کنند و ما را بر اساس این عقیده متّهم به شرک می کنند و می گویند شما ولی را به جای خدا مبدأ و مَختم* عالم می دانید و این شرک

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

* مَختم: نقطه‌ی پایانی.

است،اینان ـ اگر مغرض نباشند ـ در فهمیدن حرف ما مشکل دارند و معنای حرف و کار ما را ـ آن چنان که هست ـ درک نمی کنند.

ما هیچ گاه هیچ موجودی را به جای خدا نمی‌نشانیم و هیچ موجودی را، اعمّ از ولیّ و غیر ولیّ، بدون اذن و اراده‌ی خدا مؤثّر در عالم نمی‌دانیم؛ منتهیٰ، ما بر اساس ادلّه‌ی عقلی و قرآنی معتقدیم که عالم آفرینش با نظام سببی و مسبّبی در جریان است؛ یعنی، خداوند حکیم با اراده و مشیّت حکیمانه‌اش در نظم و ترتیب عالم، سلسله‌ای از مخلوقات خود را سبب و سلسله‌ای دیگر را مسبّب قرار داده است. حال، اگر مخلوقی از مخلوقات خدا به امر و اراده‌ی او متصدّی تدبیر امری از امور عالم شده باشد،شریک خدا در تدبیر امور عالم نشده، بلکه مأذون از جانب خدا و مأمور به امر او شده است.

آیا والدین ما که در تکوّن ما دخالت داشته‌اند، شریک خدا در آفرینش ما بوده‌اند؟ آیا خورشید که با تابش خود گیاهان را می رویاند و ابر بهاری که با بارش خود آنها را می پروراند، شریک خدا هستند؟ حال، اگر انسانی یا انسان‌هایی به اذن و اراده‌ی خدا، در دنیا و آخرت، متصدّی امری یا اموری از عالم و مرجع و ملجأ مردم در دنیا و حسابرس مردم در روز جزا باشند، آیا شریک خدا شده‌اند یا مأذون و مأمور از جانب او هستند؟ این نظام، نظام شرک نیست بلکه نظام اذن است. پس دخالت وسایط در نظام آفرینش از جهت عقل استحاله‌ای* ندارد.

## شما اهل بیت علیهم السلام هم آغازگرید هم پایان‌رسان

همان کسی که والدین ما را در تکوّن ما دخالت داده است، هم او مقام ولایت علی و آل علی علیهم السلام را در نظام خلقت و آفرینش عالم دخالت داده است. در همین زیارت می خوانیم:

(بِكُمْ فَتَحَ اللّٰهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ)؛

**«خدا به وسیله‌ی شما آغاز کرده است و به وسیله‌ی شما هم به پایان می رساند».**

---

* استحاله: ناممکن بودن.

همان‌طور که ما در نظام آفرینش از مقام ولایت نشأت گرفته‌ایم،در مرحله‌ی رجوع و بازگشت نیز به سوی مقام ولایت باز می گردیم.ما الان توجّه نداریم که نظام خلقت به چه کیفیّت از مقام ولایت آغاز شده است، هم چنان که نمی‌فهمیدیم که خودمان چگونه از والدین خود تکوّن یافته‌ایم.اگر ندیده بودیم که مرد و زنی با هم ازدواج می کنند و پس از طیّ مراحلی انسان متولّد می‌شود، هیچ نمی‌فهمیدیم که ما چگونه در این عالم پیدا شده‌ایم.اینک خبر از بدو خلقت نیز نداریم که اوّلین موجود در عالم چه بوده و چگونه به‌وجود آمده است و سایر موجودات در پرتو وجود او چگونه پیدا شده‌اند و سرانجام به کجا منتهی می‌شوند.

حال، اگر از روی ادلّه‌ی عقلی و نقلی اثبات کردیم که خداوند علیم قدیر ابتدا موجودی را آفریده و سپس در پرتو نور وجود آن مخلوق اوّل، سایر مخلوقات را تحت نظام معیّنی آفریده است،آیا لطمه‌ای به عقیده‌ی توحیدی وارد می‌شود و مستلزم این می‌شود که شریکی برای خدا در نظام آفرینش قائل شده باشیم؟

## این اعتقاد ما با قرآن هم منافات ندارد

امّا در پاسخ این که می گویند اعتقاد شما خلاف قرآن است، زیرا قرآن در سوره‌ی غاشیه فرموده است:

﴿إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ ۞ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ﴾؛[۱]

**«به یقین، بازگشت آنها به سوی ماست و به یقین، حسابشان به دست ماست».**

در حالی که شما خطاب به اهل بیت علیهم‌السلام می گویید،به یقین، بازگشت خلق خدا به سوی شماست و به یقین، حسابشان به دست شماست، آیا این خلاف قرآن نیست،عرض می کنیم: خیر،هیچ گونه مخالفتی با قرآن ندارد. شما بازگشت مردم به خدا را چگونه معنا می کنید؟در روز قیامت، به چه نحوی مردم به سوی خدا می آیند و به چه نحوی خدا به حسابشان

۱ـ سوره‌ی غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

می‌رسد؟ آیا به زعم شما، خدا(العیاذبالله)به صورت انسانی مجسّم می‌شود و روی صندلی یا تختی می‌نشیند و آدمیان در مقابل او صف می‌کشند و او به حسابشان می‌رسد؟ بالاخره باید انسانی را مأمور کند تا سایر انسان‌ها به سوی او بیایند و او به حساب آنان برسد؛ همان گونه که در دنیا نیز انسانی را برانگیخت تا احکام آسمانی‌اش را به انسان‌ها بیاموزد و راه نیل به سعادت ابدی را نشانشان بدهد. خدای متعال در قیامت و صحنه‌ی محشر نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ولیّ اعظم خود، علیّ مرتضی علیه السلام، و امامان از اهل بیت نبوّت را مأمور می‌کند تا مرجع آدمیان و حسابرس آنان باشند.

ما در محشر، روح مجرّد نیستیم؛ بلکه با همین جسم محشور می‌شویم و مسلّماً باید جسم با جسم در تماسّ باشد. ذات اقدس حقّ ـ عزّوعلا ـ که منزّه از جسم و جسمانیّت است، با اجسام تماسّ نمی‌گیرد؛ همان گونه که در دنیا با وساطت انبیا و امامان علیهم السلام با آدمیان ارتباط برقرار می‌کند و به حساب دینشان می‌رسد، در محشر نیز با وساطت انبیا و امامان علیهم السلام با آدمیان ارتباط برقرار می‌کند و به حساب اعمالشان می‌رسد. پس، آیه‌ی قرآن که می‌فرماید:

﴿إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ ۞ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ﴾؛

با زیارت جامعه که می‌گوییم: (وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ) منافاتی ندارد، بلکه هر دو بیانگر حساب دقیق نظام آفرینش در دنیا و آخرتند. آیا خدا که می‌فرماید:

﴿وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللهِ رِزْقُها...﴾؛[1]

**«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که رزقش بر عهده‌ی خداست...».**

خودش به طور مستقیم با جنبنده‌های روی زمین تماسّ می‌گیرد و رزق آنها را تحویلشان می‌دهد یا خیر، با وساطت میلیون‌ها موجود از جماد و نبات و حیوان و انسان رزق آنها را به آنها می‌رساند؟ حاصل آن که، وساطت کائنات در نظام آفرینش میان خدا و

---

۱ـ سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

مخلوقات در دنیا و آخرت، از مسلّمات عقلی و نقلی است.

## حاضرانی در اطراف هر محتضر

خدای متعال، در سوره‌ی واقعه،درباره‌ی حالت احتضار و اشراف به مرگ می‌فرماید:

﴿فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ❁ وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ ❁ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ﴾؛[1]

**«هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد و شما[اطرافیان محتضر]به او نگاه می‌کنید[و کاری از دستتان ساخته نیست]در آن حال، ما به او نزدیک‌تر از شما هستیم ولی شما ما را نمی‌بینید».**

معلوم می‌شود که در حال احتضار، کسی در کنار محتضر هست که از اطرافیان محتضر به او نزدیک‌تر است و از جمله‌ی ﴿وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ﴾ می‌توان استفاده کرد که آن شخص حاضر در کنار محتضر، دیدنی است ولی اطرافیان او را نمی‌بینند و تنها محتضر او را می‌بیند و او مسلّماً خدا و فرشتگان نیست؛زیرا خدا و فرشتگان دیدنی نیستند.

## امام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار هر محتضر

حال، آیا ظنّ قریب به یقین نمی‌بریم که او ولیّ اعظم خدا، مولا و آقای مهربان ما، حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام،باشد که خود حضرتش به حارث همدانی فرمود:

(أُبَشِّرُکَ یا حارِ لَیَعْرِفُنِی ـ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ ـ وَلِیِّی وَ عَدُوِّی فِی مَواطِنَ شَتَّی لَیَعْرِفُنِی عِنْدَالْمَماتِ و...)؛

**«بشارت می‌دهم به تو ای حارث،قسم به کسی که دانه را شکافته و انسان را آفریده است، دوست و دشمن من، مرا در مواطن چندی خواهند شناخت؛هنگام مردن و...».**

این مضمون را سیّد حِمیَری به نظم درآورده که از جمله این دو بیت است:

---

۱ـ سوره‌ی واقعه، آیات ۸۳ تا ۸۵.

یا حَارِ هَمْدانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنِی مِنْ مُؤمِنٍ اَو مُنافِقٍ قبُلاً
یَعْرِفُنِی طَرْفُهُ وَ اَعْرِفُه بِنَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ ما فَعَلاً[1]

**«ای حارث همدانی، موقع مردن، هر که هست، از منافق و مؤمن، مرا می‌بیند؛ آن چنان که هم او مرا می‌شناسد و هم من او را به اسم و وصف و عمل می‌شناسم».**

در روایت آمده است که درباره‌ی مؤمن، دستور رفق و مدارا صادر می کند و درباره‌ی منافق و کافر،به اخذ شدید و خشونت در رفتار امر می‌فرماید:

ای که گفتی فَمَنْ یَمُتْ یَرَنِی جان فدای کلام دلجویت
کاش روزی هزار مرتبه من مُردمی تا بدیدمی رویت

## اعمال ما،مکنون در باطن وجود ما

در روز قیامت، طبق نظام تنظیم شده از جانب خداوند علیم حکیم، بازگشت ما به سوی اهل بیت رسول علیهم‌السلام است و حساب ما به دست آن اولیاءالله است.آن روز که:

﴿وَ كُلَّ إنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَة كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً﴾؛

**«هر انسانی وارد محشر می‌شود در حالی که نامه‌ی اعمالش ملازم با او و آویخته بر گردن اوست. آنگاه آن روز کتابی را[که همان نامه‌ی اعمال اوست]برای او بیرون می آوریم و او آن را در برابر خود گشوده می‌بیند[و به او گفته می‌شود]»،**

﴿اِقْرَأْ كِتابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً﴾؛[2]

**«بخوان نامه‌ات را، کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی».**

آری،اکنون که در دنیا هستیم، اعمال ما در باطن وجود ما مکنون است؛ همچون بوته‌ی گل یا بوته‌ی خار که در درون بذری که به قدر دانه‌ی خشخاش است مکنون است.وقتی باران

---

۱ـ بحارالانوار،جلد ۳۹،صفحه‌ی ۲۴۰.
۲ـ سوره‌ی اسراء،آیات ۱۳ و ۱۴.

بـارید و آفـتاب تـابید، آن بـذر بـاز مـی‌شود و بـه صـورت بـوته‌ی گـل یـا بـوته‌ی خـار آشـکار می گردد. بذر اعمال ما نیز در مزرعه‌ی جان ما نهفته است. بعضی بذر درخت طوبی در درون خود داریم و برخی بذر شجره‌ی زقوّم. آفتاب قیامت که تابید و باران محشر که بارید، آن بذرها بارز می گردد.

﴿...فَإِذا هُمْ مِنَ الْاَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ﴾؛[1]

همه از قبرها برمی خیزیم؛ بعضی به صورت گل‌های بهشتی و برخی به صورت خارهای جهنّمی. نامه‌های اعمال خود را می‌بینیم که از درونمان بیرون کشیده‌اند و مقابل چشمان ما نگه داشته‌اند و می گویند:

﴿اِقْرَأْ کِتابَکَ﴾؛

اینک بخوان نامه‌ی خود را و ببین در مزرعه‌ی جانت چه بذری افشانده‌ای و از آن چه محصولی بر می‌داری؟

خرما نتوان خورد از این خار که کِشتیم    دیبا نـتوان بـافت از ایـن پـشم کـه رشـتیم

## بهشت و جهنّم، مطیع فرمان امام علی علیه السلام

مـا الان مـشغول رشـتن و کـاشتن هـستیم. بنگریم کـه چـه مـی کاریم تـا آن جـا چـه بچینیم. آنچه مـایه‌ی دلگـرمی مـاست، حبّ امـام امیرالمؤمنین علیه السلام است کـه قسیم‌الجنّة والنّار است. مأمون عباسی از امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام پرسید: این که شما می گویید:

(عَلِیٌّ قَسِیمُ الْجَنَّة وَ النّارِ)؛

«علی تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنّم است»،

یعنی چه؟ امام رضا علیه السلام به او فرمود: مگر این روایت را خود شما نقل نمی کنید که عبدالله بن عبّاس، جدّ شما، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که:

---

۱ـ سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۱.

(حُبُّ عَلِیٍّ ایمانٌ و بُغْضُ عَلِیٍّ کُفْرٌ)؛

**«حبّ علی ایمان و بغض علی کفر است».**

آیا این حدیث از نظر شما صحیح است؟ گفت:بله.فرمود:وقتی بنا شد حبّ و بغض علی علیه السلام ملاک بهشتی و جهنّمی شدن باشد، پس صحیح است که علی تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنّم است.مأمون از این جواب خوشحال شد و گفت:

(لا اَبْقانِیَ اللّٰهُ بَعْدَکَ یا اَبَاالْحَسَن)؛

**«خدا مرا بعد از تو زنده نگه ندارد».**

یعنی، خدا آن روزی را نیاورد که من باشم و تو نباشی.

(اَشْهَدُ اَنَّکَ وارِثُ عِلْمِ رَسُولِ اللّٰهِ)؛

**«من شهادت می‌دهم که وارث علم پیامبر تو هستی».**

بعد،وقتی امام از مجلس مأمون بیرون آمدند، ابوالصّلت هروی، که خدمت امام بود، عرض کرد: آقا، چه جواب خوبی به مأمون دادی.فرمود: من به قدر فهم او جواب دادم؛حقیقت مطلب از این بالاتر است؛پدرم از آباء کرامش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرموده است،رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

(یا عَلِیُّ اَنْتَ قَسِیمُ الْجَنَّة وَ النّارِ یَوْمَ الْقِیامَةِ تَقُولُ لِلنّارِ هذا لِی وَ هذا لَکِ)؛[1]

**«ای علی، تو تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنّم هستی در روز قیامت.به جهنّم می گویی این از آنِ من و این از آنِ توست».**

یعنی،در روز قیامت، جهنّم مطیع فرمان علی علیه السلام است و طعمه‌ی خود را که کافران و منافقان هستند، از دست علی علیه السلام می گیرد و به فرمان او، آنها را در کام خود فرو می کشد و به دوستان علی علیه السلام جرأت نزدیک شدن ندارد،مگر این که باز به فرمان علی علیه السلام برخی از

---

۱ـ بحارالانوار،جلد ۳۹،صفحه‌ی ۱۹۳.

گنهکاران شیعه نیاز به گوشمالی موقّت داشته باشند.

## شکر شیعیان از نور محبّت علی علیه‌السلام

به هر حال، ما خدا را شاکریم که قلب‌های ما را به نور محبّت مولا یمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منوّر فرموده. این سرمایه، سرمایه‌ی بسیار عظیمی است که خدا به ما عنایت فرموده است و امیدواریم این نور محبّت علی علیه‌السلام مانند آتشی که هیزم را می‌سوزاند، هیزم گناهان ما را بسوزاند و از بین ببرد و با قلبی طاهر و طیّب به آن عالم رهسپار شویم، اِن شاءالله.

**اَللّـهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّل لِوَلِیِّکَ الْفَرَج وَ اجْعَلْنا مِنَ الْمُنْتَظِرینَ لِظُهورِهِ وَ اجْعَلْ خاتِمَةَ اَمْرِنا خَیْراً.**

**و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته**

بسم الله الرحمن الرحیم

# وَ اِیابُ الْخَلْقِ اِلَیْکُمْ، وَ حِسابُهُمْ عَلَیْکُمْ، وَ فَصْلُ الْخِطابِ عِنْدَکُمْ

**فصل الخطاب، موهبت خداوند به اهل بیت اطهار علیهم السلام**

**إِیَابُ الْخَلْقِ إِلَیْکُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَیْکُمْ وَ فَصْلُ الْخِطَابِ عِنْدَکُمْ؛**

**«بازگشت مردم به سوی شماست و حسابرسی آنان بر عهده‌ی شماست و فصل خطاب هم در نزد شماست».**

در گذشته، راجع به این جملات توضیح داده شد که ما معتقدیم بازگشت خلق در روز قیامت، به سوی اهل بیت علیهم السلام و حسابشان بر عهده‌ی آنها و فصل خطاب هم در نزد آنهاست. کلمه‌ی (فَصْلُ الْخِطَابِ) به اصطلاح اهل ادب، از قبیل اضافه‌ی صفت به موصوف است و مراد (خِطابُ الْفَصل) است؛ یعنی، کلامی که حقّ و باطل را از هم جدا می کند و به اختلافات پایان می‌دهد. از باب مثل، این قاعده‌ی فقهی در باب قضاء:

**(اَلْبَیِّنَة عَلَی الْمُدَّعِی وَ الْیَمِینُ عَلَی مَنْ اَنْکَرَ)؛**

از مصادیق فصل الخطاب است که می گوید: اقامه‌ی بیّنه و آوردن شاهد در دعویٰ، به عهده‌ی مدّعی و در صورت نداشتن بیّنه، قسم خوردن به عهده‌ی منکر است و این میزانی است برای حکم قاضی که به حسب ظاهر، دعویٰ ختم می‌شود. در قرآن کریم، فصل الخطاب از مواهب خدا به حضرت داوود علیه السلام به شمار آمده است که می فرماید:

﴿وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ﴾؛[۱]

**ما سلطنت داوود را شدّت و قوّت بخشیدیم و به او حکمت و فصل خطاب عطا کردیم** که از روی فراست خاصّ خودش یا از طریق الهامات غیبی، مدّعی صادق و کاذب را می شناخت و به منازعات مردم خاتمه می‌داد و لذا گفتارش فصل خطاب بود. حالا ما معتقدیم که فصل خطاب از هر نوع، اعمّ از فراست و الهامات غیبی و سخنان فاصل بین حقّ و باطل، در نزد خاندان رسالت است.

## شناسایی باطن از راه مشاهده‌ی سیما

آنها هستند که با یک نگاه به سیمای اشخاص می‌فهمند او چگونه آدمی است؛ سعید است یا شقیّ؟ صالح است یا مجرم؟ و اگر مجرم است چه جرمی دارد؟

﴿...یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیماهُمْ...﴾؛[۲]

**«...همه را از سیما تشخیص می دهند...»**.

و لذا امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عبدالرّحمن بن ملجم می‌فرمود: تو قاتل منی. او می گفت: آقا، من محبّ و دوستدار شما هستم؛ مگر ممکن است چنین جسارتی از من صادر شود؟ البتّه، در آن موقع، او راست می گفت، چون در قلبش احساس محبّت به مولا می کرد امّا از عمق قلبش بی خبر بود. از شرایط صلب پدر و رحم مادر آگاهی نداشت. امّا علی علیه السلام که باذن الله عالم به تمام زوایای عالم خلق است، بذر را می‌بیند و خبر از محصول می‌دهد. کشاورز ورزیده، اگر به گیاهی نگاه کند، می‌فهمد بذرش چه و محصولش چیست امّا ما نمی‌فهمیم. مولی الموحّدین علیه السلام با نگاه کردن به چهره و سیمای ابن ملجم به نطفه و شرایط انعقاد نطفه‌اش پی برد و خبر از آینده‌اش داد.

---

۱ـ سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۰.

۲ـ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۴۶.

## پرسش و پاسخ امام کاظم علیه السلام با راهب نصرانی

امام کاظم علیه السلام در یکی از سفرها، به معبد یکی از راهبان نصارا رسید. آنجا که سالی یک روز، مردم جمع می‌شدند و آن راهب آنها را موعظه می کرد. امام علیه السلام به طور ناشناس وارد معبد شد. او تا چشمش به امام افتاد، احساس هیبتی از امام کرد. حرفش را قطع کرد و گفت:

(يا هذا اَنتَ غَريبٌ)؛

**«تو اینجا غریب و ناشناسی»؟**

فرمود: بله، پرسید:

(مِنّا اَمْ عَلَيْنا)؛

**«[از حیث مذهب] با ما موافقی یا مخالف»؟**

فرمود:

(لَسْتُ مِنْكُم)؛

**«از شما نیستم».**

گفت: شاید از امّت اسلامی باشی. فرمود: بله. گفت:

(مِنْ عُلَمائِهِم اَوْ مِنْ جُهّالِهِم)؛

**«از علمایشان هستی یا از مردم عوامّشان»؟**

فرمود:

(لَستُ مِنْ جُهّالِهِم)؛

**«از عوامشان نیستم».**

او متوجّه شد که از بزرگان امّت اسلامی است، از این رو گفت: من از شما چند سؤال دارم؛ سؤال اوّل این که، شما معتقدید درخت طوبیٰ در بهشت در خانه‌ی پیامبر شماست ولی در عین حال، تمام شاخه‌های آن در همه جای بهشت پخش است؛ این چگونه ممکن است؟

فرمود:در دنیا هم مثالش هست.خورشید یک جاست ولی نورش همه جا را فرا گرفته است.

گفت:سؤال دیگرم این است که شما معتقدید هر چه از غذاهای بهشتی بخورند، کم نمی‌شود؛این چگونه ممکن است؟امام علیه السلام فرمود:این هم در دنیا نظیر دارد؛شما از یک شمع صدها شمع روشن می کنید و از آن شمع اوّل هیچ چیز کم نمی‌شود و شعله‌اش همچنان به حال خود باقی است.

سپس گفت:شما می گویید در بهشت، ظلّ ممدود و سایه هست؛سایه در بهشت چگونه است؟فرمود:در دنیا، بین الطّلوعین چگونه است؟نه شب است نه روز آفتابی و در عین حال،وقتی از اوقات است که ظلّی و سایه‌ای است.گفت:شما معتقدید که در بهشت، هر چه از نوشابه‌ها و طعام‌ها خورده شود، فضولاتی ندارد.فرمود:در دنیا هم نظیرش هست.بچّه در رحم مادر می‌خورد و می‌نوشد ولی فضولاتی ندارد.عرض کرد: شما معتقدید که در بهشت، همین که بهشتی‌ها چیزی را اراده کنند، خدمتکاران بهشتی برایشان حاضر می کنند بدون این که به آنها دستور بدهند.فرمود:در دنیا هم انسان همین که انجام دادن کاری را اراده کرد،دست و پا و چشم و گوش و سایر اعضا حرکت می کنند و خواسته‌های انسان را انجام می‌دهند و احتیاج به فرمان جداگانه‌ای ندارند.آخرین سؤالش این بود که آیا به‌نظر شما، کلید در بهشت نقره‌ای است یا طلایی؟فرمود:

(لِسانُ الْعَبْد بِقَوْلِ لااِلهَ اِلاّاللهُ)؛

**«کلمه‌ی لااله الاالله که بر زبان انسان جاری می‌شود[کلیدِ درِ بهشت است]».**

او گفت:

(صَدَقْتَ)؛

صحّت جواب‌ها را تصدیق کرد و نتیجتاً، هم خودش هم جمعی که آنجا بودند، به برکت وجود اقدس امام کاظم علیه السلام،به اسلام مشرّف شدند.[1]

۱ـبحارالانوار،جلد۴۸،صفحه‌ی۱۰۵.

این هم مصداقی از مصادیق فصل الخطاب است که برای آن راهب نصرانی، حقّ را از باطل جدا کرد.

## اعتراف ابوحنیفه به امامت امام صادق علیه‌السلام

ابوحنیفه، که یکی از پیشوایان مذاهب چهارگانه‌ی اهل تسنّن است، آن چنان در مخالفت با حضرت امام صادق علیه‌السلام مصرّ بود که گفته است: من در همه‌ی احکام، مخالف با جعفربن محمّد عمل کرده‌ام؛ تنها در سجده، نمی‌دانم او چشمانش را می‌بندد یا باز می کند تا اگر می‌بندد، من باز کنم و اگر باز می کند، من ببندم؛ و لذا عمل به احتیاط می کنم؛ یکی را می‌بندم و دیگری را باز می کنم تا به هر حال، با او مخالفت کرده باشم.

او گفته است: من از عراق به مدینه رفتم. مسائلی داشتم که می خواستم از جعفربن محمّد بپرسم. به درِ خانه‌ی ایشان که رسیدم، دیدم در دهلیز (راهرو) خانه کودکی ایستاده است. فهمیدم که او از افراد خانه‌ی امام صادق علیه‌السلام است. گفتم: اگر کسی در این شهر غریب باشد و بخواهد قضای حاجت کند، کجا باید برود؟ نگاهی به من کرد و گفت:

(يَتَوارَى خَلْفَ الْجِدارِ وَ يَتَوَقَّى اَعْيُنَ النُّظّارِ وَ يَتَجَنَّبُ شُطُوطَ الْاَنْهارِ وَ مَساقِطَ الثِّمارِ وَ اَفْنِيَةَ الدِّيارِ وَ لا يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ وَ لا يَسْتَدْبِرُها وَ يَرْفَعُ وَ يَضَعُ بَعْدَ ذلِكَ حَيْثُ شاءَ)؛

**«پشت دیواری پنهان شود، از دید بینندگان دور باشد، از نشستن در کنار نهر جاری بپرهیزد، زیر درخت‌های میوه‌دار و در حریم خانه‌ها ننشیند، رو به قبله و پشت به قبله نباشد؛ در این صورت، آزاد است هر جا که خواست قضای حاجت کند».**

این جملات فصیح و بلیغ را که از آن کودک شنیدم، او در نظرم بسیار بزرگ آمد. خواستم او را بیشتر بشناسم. گفتم:

(جُعِلْتُ فِداكَ مِمَّنِ الْمَعْصِيَة)؛

**«من فدایت شوم، معصیت از چه کسی صادر می شود»؟**

همان مسئله‌ای را پرسیدم که می‌خواستم از جعفربن محمّد بپرسم، مسئله‌ی جبر و تفویض را که آیا انسان در ارتکاب گناه، آزاد است یا مجبور؟با شنیدن این پرسش، نگاه عمیقی به من کرد و گفت:

(اِجْلِسْ حَتّی اُخْبِرَکَ)؛

«**بنشین تا آگاهت کنم**».

من نشستم و او لب به سخن گشود و فرمود:

(اِنَّ الْمَعْصِیَةَ لابُدَّ اَنْ تَکوُنَ مِنَ الْعَبْدِ اَوْ مِنْ رَبِّهِ اَوْ مِنْهُما جَمیعاً)؛

«**صدور گناه از این سه حال خارج نیست: یا از انسان صادر می‌شود یا از خدا یا از هر دو**».

اگر بگوییم فاعل معصیت (العیاذبالله) خداست، یعنی او خود گناه مرتکب می‌شود و آنگاه بنده‌اش را به خاطر آن گناه عقاب می‌کند که در این صورت، از او ظالم‌تر کسی نخواهد بود.

﴿...أنَّ اللهَ لَیْسَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیدِ﴾؛[1]

اگر بگوییم خدا و بنده در ارتکاب گناه شریکند، در این صورت، بر شریک قوی است که بر بنده‌ی ضعیفش ترحّم کند و او را نیازارد که عقوبت کردن او خلاف عدل و انصاف است. پس وجه سوّم صحیح است که انسان با اختیار خود گناه می‌کند و از این جهت است که امر و نهی خدا به او متوجّه می‌شود و ثواب و عقاب خدا درباره‌ی او، بجا واقع می‌شود. اینجا بود که این آیه بر زبانم جاری شد و گفتم:

﴿ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ...﴾؛[2]

«**فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند...**».[3]

---

۱ـ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۲.

۲ـ همان، آیه‌ی ۳۴.

۳ـ بحارالانوار، جلد ۴۸، صفحه‌ی ۱۰۶.

## نمونه‌ای دیگر از مصادیق فصل‌الخطاب

مردی از اولاد عمربن خطّاب در مدینه بود و با امام کاظم علیه‌السلام دشمنی داشت. هر وقت ایشان را می‌دید، به امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دشنام می‌داد. اصحاب امام ناراحت می‌شدند و می‌گفتند: آقا، اجازه بدهید ما تنبیه و تأدیبش کنیم. می‌فرمود: شما هیچ کارتان نباشد؛ تا این که روزی از اصحاب سؤال کرد: محلّ کار این مرد کجاست؟ گفتند: مزرعه‌ای در خارج مدینه دارد. امام روزی تنها حرکت کرد و به مزرعه‌ی او رفت. او از دور که امام را دید، بنای فحّاشی گذاشت. امام علیه‌السلام بی‌اعتنا به حرف‌های او جلو رفت و سلام کرد و با کمال خوش‌رویی از مرکب پیاده شد و با او مصافحه کرد و شروع به احوالپرسی کرد. امام فرمود: چقدر اینجا خرج کرده‌ای؟ او با سنگینی جواب داد: صد درهم. فرمود: چقدر می‌خواهی بهره‌برداری؟ گفت: من که علم غیب ندارم. فرمود: منظورم این است که امیدواری از مزرعه چقدر عایدت شود؟ گفت: دویست درهم. امام علیه‌السلام فوراً کیسه‌ای را که سیصد درهم در آن بود به او داد و فرمود: این سیصد درهم را بگیر، محصول مزرعه هم به جای خود باقی است. او از این رفتار کریمانه‌ی امام شرمنده شد و برخاست و سر امام را بوسید و از جسارت‌ها معذرت طلبید. امام خداحافظی کرد و رفت. روز بعد، اصحاب دیدند آن شخص دم در مسجد ایستاده و منتظر است تا امام بیاید. وقتی امام را دید، عرض سلام و ادب کرد و گفت:

﴿...اللهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ...﴾؛[1]

امام به اصحابش که می‌خواستند او را تنبیه و تأدیب کنند، فرمود:

**(اَیُّهُما کانَ خَیْراً ما اَرَدْتُمْ اَمْ ما فَعَلْتُ)؛**

**«کدام کار بهتر شد؟ آنچه شما می‌خواستید یا آنچه من کردم»؟**

**(اِنَّنِی اَصْلَحْتُ اَمْرَهُ بِالْمِقْدارِ الَّذِی عَرَفْتُمْ وَ کُفِیتُ بِهِ شَرَّهُ)؛**[2]

---

۱ـ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۲ـ بحارالانوار، جلد ۴۸، صفحه‌ی ۱۰۲.

**«من با مقدار اندکی پول، اصلاحش کردم و شرّش را از خود دفع کردم».**

شما می‌خواستید او را بزنید و بکشید و جهنّمی‌اش کنید ولی من با چند درهم بهشتی‌اش کردم.

## سفارش امام کاظم علیه السلام به علیّ بن ابی حمزه

مردی به نام علیّ بن ابی حمزه می گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام رسیدم. به محض این که وارد شدم، به من فرمود: فردا کسی را ملاقات می کنی که از اهل مغرب است و سؤالاتی راجع به عقاید و احکام دارد. با او خوش برخورد باش و اگر خواست با من ملاقات کند، او را نزد من بیاور. گفتم: مولای من، نشانی بدهید تا او را بشناسم. فرمود: مردی قد بلند و درشت اندام است و اسمش هم یعقوب است. علیّ بن ابی حمزه می گوید: روز بعد مشغول طواف بودم؛ مردی قدبلند و درشت اندام به سوی من آمد و گفت: من دوست دارم از تو راجع به صاحبت سؤالی کنم. گفتم: از کدام صاحبم؟ گفت: از فلان پسر فلان. گفتم: اسمت چیست؟ گفت: یعقوب. گفتم: اهل کجایی؟ گفت: اهل مغربم. گفتم: تو از کجا مرا شناختی و به سراغ من آمدی؟ گفت: در خواب کسی به من گفت علیّ بن ابی حمزه را ملاقات کن و از او هر چه می خواهی بپرس؛ از مردم سؤال کردم و تو را به من نشان دادند. گفتم: بسیار خوب، همین جا بنشین تا من طوافم تمام شود.

پس از طواف آمدم و با او صحبت کردم. دیدم مرد عاقلی است. از من خواست او را پیش امام ببرم. من هم دست او را گرفتم و درِ خانه‌ی امام آوردم و استیذان* کردم و اذن حاصل شد. تا امام او را دید، فرمود: یعقوب، تو دیروز آمده‌ای و بین راه، در فلان نقطه، بین تو و برادرت نزاعی پیش آمد و همدیگر را دشنام دادید؛ این با دین ما سازگار نیست. ما به دوستانمان اجازه‌ی این کار را نمی‌دهیم. حال که شما قطع رحم کرده‌اید، عمر شما کوتاه شده است. به زودی مرگ میان شما و برادرت جدایی می اندازد؛ برادرت پیش از این که به خانه‌اش برسد، در سفر می‌میرد و تو نادم می‌شوی که چرا آن اتّفاق پیش آمد. مرد گفت: آقا، پس مرگ من کی

---

* استیذان: اذن و اجازه گرفتن.

خواهد رسید؟فرمود:مرگ تو هم به علّت قطع رحم رسیده بود ولی چون در فلان منزل، به ملاقات عمّه‌ات رفتی، جبران شد و بیست سال بر عمرت افزوده شد.راوی می گوید: سال بعد، در موسم حجّ یعقوب را دیدم؛ گفت:همان‌طور که امام علیه السلام فرموده بود، در بین راه، برادر من مرد و من او را دفن کردم.[1]

این چند جمله موعظه را هم از امام خود بشنویم که می‌فرمایند:

(یا هِشام اَلْمُتِکَلِّمُونَ ثَلاثَةٌ فَرابِحٌ وَ سالِمٌ وَ شاجِبٌ)؛

(فَأَمَّا الرّابِحُ فَالذّاکِرُ لِلّهِ)؛

**«ای هشام، سخنگویان سه گروهند: بعضی رابح و بعضی سالم و بعضی شاجبند».**

**«و امّا گوینده‌ی رابح ذاکر خداست [یعنی متکلّم رابح کسی است که با سخن گفتنش خدا را یاد می کند و دل‌ها را به یاد خدا می اندازد و در نتیجه، از سخنش بهره می برد]».**

خوشا به حال کسانی که واقعاً ذاکرند و نه تنها ذاکر لفظی هستند، بلکه واقعاً قلبشان به یاد خداست. چون قلب به یاد خداست،زبان هم به تحریک قلب حرکت می کند.اگر قلب به یاد خدا افتاد و زبان هم به نام خدا حرکت کرد، این ذکر زبانیِ منبعث از قلب است که ارزش دارد؛ وگرنه،قلب بخسبد و زبان بجنبد که ارزشی ندارد و اصلاً ذکر محسوب نمی‌شود؛ زیرا ذکر امری قلبی است؛ یعنی دل به یاد خدا بودن، نه زبان جنبیدن؛پس، متکلّم رابح کسی است که سخنش نشأت گرفته از ذکر و یاد خدا باشد.

(وَ أَمَّا السّالِمُ فَالسّاکِتُ)؛

**«و امّا گوینده‌ی سالم فرد ساکت است».**

متکلّم سالم به کسی گفته می‌شود که در عین حال که قدرت تکلّم و سخن گفتن دارد،در شرایطی قرار گرفته است که صلاح را در سکوت می‌بیند.چنین فردی سالم از آفات

---

۱ـ نقل از دلائل الامامة، صفحه‌ی ۱۶۶.

خواهد بود.

(وَ أَمَّا الشّاجِبُ فَالَّذِی یَخُوضُ فِی الْباطِلِ)؛

**«و امّا گوینده‌ی شاجب کسی است که در سخنان باطل غوطه ور می‌شود».**

شاجب در لغت به معنای هالك است و امّا متکلّم شاجب به کسی می گویند که خوض در باطل می کند، حرف‌های یاوه می‌زند؛ این کارها اگر گناه هم نباشد، تضییع وقت و مایه‌ی تباهی سرمایه‌ی عمر آدمی است.

## زبان، کلید خیر و شرّ انسان

و لذا فرمود:

(یا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسانَ مِفْتاحُ خَیْرٍ وَ مِفْتاحُ شَرٍّ)؛

**«ای کسی که می خواهی نور علم به دست آوری، بدان که این زبان، هم کلید خیر است هم کلید شرّ».**

حرکت که می کند، ممکن است درِ خیر و سعادت را به روی انسان باز کند و ممکن است درِ شرّ و بدبختی را به روی او بگشاید.

(فَاخْتِمْ عَلَی فَمِکَ کَما تَخْتِمُ عَلَی ذَهَبِکَ وَ وَرِقِکَ)؛[1]

**« پس همان‌طور که صندوق طلا و نقره‌ی خود را مهر می کنی [تا کسی از آن آگاه نشود] دهان خود را هم مهر کن [تا به این سادگی باز نشود]».**

(هَلْ یُکِبُّ النّاسَ عَلَی مَناخِرِهِمْ فِی النّارِ إلاّ حَصائِدُ اَلْسِنَتِهِمْ)؛[2]

**«آیا جز این است که آنچه مردم را به رو در میان آتش می‌افکند، دروشده‌های زبان‌هایشان است»؟**

یعنی، همان‌طور که داس بر خوشه‌های گندم می‌افتد و صدها خوشه را یکجا می خواباند

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۷۸، صفحه‌ی ۳۱۰.

۲ـ تحف العقول، صفحه‌ی ۲۹۱.

و درو می کند، زبان نیز اگر به حرکت درآید و مؤدّب به آداب دینی نباشد، تمام حسنات انسان را که سرمایه‌ی حیات ابدی اوست، از بین می‌برد. لذا امام کاظم علیه‌السلام فرموده است: جهنّمی‌ها درو شده‌ی زبانشان هستند.

کسانی که در خانه با زن و بچّه‌ی خود، در بازار با همکار، راننده و مسافر، فروشنده و خریدار، زبان تند و دل آزار دارند، باید بدانند که این آزردن‌ها حساب دارد. در روز جزا، همین‌ها آتش می‌شوند و آدمی را می‌سوزانند. سعدبن معاذ آدم خوبی بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خودشان جنازه‌اش را تشییع و دفن کردند؛ ولی بعد فرمودند: در قبر فشار داده شد. گفتند: چرا یا رسول‌الله؟ فرمود: چون در خانه‌اش اندکی بدخلق بود.

ما را هشدار می‌دهند که مراقب باشید درو شده‌ی زبانتان نباشید.

(وَ مِنْ حُسْنِ اِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْکُهُ ما لا یَعْنِیهِ)؛[1]

**«از نشانه‌های مسلمان خوب این است که آنچه را نافع به حالش نیست ترک کند».**

فرضاً که گناه نباشد و مباح باشد، تضییع عمر که هست.

گوهر عمر بدین خیرگی از دست مده　　　آخر این درّ گرانمایه بهایی دارد

## حرف مباح هم موجب خسران است

آیا حاضریم چند سکّه‌ی طلا را در میان چاه بیفکنیم؟ هر نفسی که می کشیم، ارزش بسیار دارد و ما آن را به رایگان از دست می‌دهیم؛ تازه اگر با آنها جهنّم نسازیم. چه فکر بلندی داشته است گوینده‌ی این سخن، مرحوم شهید اوّل (ره):

(وَ مِنَ الْخُسْرانِ صَرْفُ الزَّمانِ فِی الْمُباحِ وَ اِنْ قَلَّ)؛

**«صرف زمان برای انجام دادن کار مباح، اگر چه کم باشد، موجب خسران و زیان است».**

یعنی، من نه تنها حاضر نیستم کار حرام یا مکروه انجام بدهم، بلکه حاضر نیستم کار

---

۱ـ تحف العقول، صفحه‌ی ۲۹۱.

مباحی که نه ثواب دارد نه گناه، انجام بدهم. من حرف نمی‌زنم، مگر این که واجب بشود یا مستحبّ؛به جایی نگاه نمی کنم، مگر این که واجب بشود یا مستحبّ؛ غذا نمی خورم و نمی خوابم، مگر این که واجب بشود یا مستحبّ.

مثلاً،فرض کنید که روزی از روزهای ماه رجب است و شما در خیابان به کسی بر می خورید و از او می‌پرسید، شما امروز روزه هستید؟انتظار دارید او که فرضاً روزه است، به شما چه جواب بدهد؟اگر بگوید بله،ممکن است آلوده به ریا بشود؛ اگر بگوید نه،دروغ گفته است؛اگر هم جواب ندهد،به شما توهین کرده است.شما با همین یک سؤال مباح، او را به رنج و تعب افکنده‌اید و خودتان هم سودی نبرده‌اید.

**(اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَر وَصِيِّ الْاَبْرارِ وَ اِمامِ الْاَخْيارِ وَ عَيْبَةِ الْاِنْوارِ وَ وارِثِ السَّكينَةِ وَ الْوَقارِ الَّذى كانَ يُحْيِى اللَّيْلَ بِالسَّهَرِ اِلَى السَّحَرِ بِمُواصِلَةِ الْاِسْتِغْفار)؛**

سلام ما بر آن وجود اقدسی که سال‌های متمادی در میان زندان‌های تنگ و تاریک، زیر غل و زنجیر، تحت شکنجه و اذیّت و آزار بود.

**(اَلْمُعَذَّبِ فِى قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظُلَمَ الْمَطاميرِ ذِى السّاقِ الْمَرضُوضِ بِحَلَقِ الْقُيُودِ)؛**

**«...حلقه‌های زنجیر ساق پای مبارکش را در هم کوبیده بود».**

نمی‌دانیم آیا وقتی بدن مبارکش را از زندان بیرون آوردند، زنجیرها را از بدنش برداشته بودند یا نه؟

**صَلّى اللهُ عَلَيْکَ يا مَولانا يا اَباعَبدِاللهِ الْحُسَيْن ؛**

**صَلَّى اللهُ عَلَيْکَ وَ عَلَى الاَرْواحِ الَّتِى حَلَّتْ بِفِنائِک**

**اَللّهُمَّ عَجِّلْ لِوَلِيِّکَ الْفَرَجِ وَ اجْعَلْنا مِنَ الْمُنْتَظِرينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خاتِمَةَ اَمْرِنا خَيْراً.**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَآيَاتُ اللهِ لَدَيْكُمْ، وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ، وَنُورُهُ وَبُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ، وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ...

وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ،

**مفهوم عزیمت و رخصت**

آیات خدا نزد شما و عزیمت‌های او در مورد شماست. ابتدا توضیحی راجع به جمله‌ی دوّم عرض می‌شود. «عزائم» جمع **عزیمه** است و آن به معنای **تصمیم قطعی گرفتن برای انجام دادن کاری است.** شما وقتی اراده کردید که کاری را به طور حتم و قطع انجام بدهید، آن اراده و تصمیم قطعی شما را **عزیمت** می گویند. در اصطلاح فقها، در مورد احکام شرعی نیز عزیمت و رخصت تعبیر می‌شود. از واجبات، که شخص مکلّف موظّف است آنها را حتماً انجام بدهد و ترک آن جایز نیست، و همچنین از محرّمات، که باید آنها را حتماً ترک کند و انجام دادن آن جایز نیست، تعبیر به عزیمت می‌شود. ولی از مستحبّات و مباحات که مکلّف، مرخّص در

فعل و ترک آن است، تعبیر به رخصت می گردد. چهار سوره از سوره‌های قرآن مجید که سجده‌ی واجب دارند، سُوَرعزائم نامیده می شوند.

در شرح و توضیح این جمله، بیاناتی از بزرگان رسیده است که همه در جای خود متقن است(به روضة المتّقین مرحوم مجلسی اوّل و شرح زیارت جامعه‌ی کبیره‌ی شیخ اَحْسائی رجوع شود). علاوه بر گفتار آن بزرگان، اجمالاً می توان گفت: فرمان‌های لازم‌الاجرا که از جانب خدا به بندگانش رسیده و سهل انگاری و رخصت در آنها را روا ندیده است، تماماً در مورد شما مقرّبان درگاه خودش است و خواسته است از این راه، بندگان را به معرفت و محبّت شما و پیروی از شما فرا خواند.

## حقیقت دین، تقرّب به اهل بیت علیهم‌السلام

در واقع، هدف اصلی از تشریع شرایع، تقرّب به شماست که عین تقرّب به خداست. اگر ما را به نماز و روزه و حجّ و جهاد امر کرده است، برای این است که ما خودمان را با این اعمال عبادی به خاندان رسول علیهم‌السلام، که روح و حقیقت عینی این اعمال هستند، نزدیک کنیم. از مولا یمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که فرموده است:

(اَنَا صَلوة الْمُؤمِنِینَ وَ صِیامُهُمْ)؛[1]

**«من نماز و روزه‌ی مؤمنان هستم».**

یعنی، مقصود اصلی از نماز و روزه‌ی مؤمنان تقرّب به من و قرار گرفتن در سایه‌ی ولایت من است.

و اگر از ارتکاب گناهان نهی کرده است، به این منظور است که ما در اخلاق و عمل، از دشمنان خاندان طهارت و عصمت دوری بجوییم، چنان که فرموده‌اند:

---

۱ـ اسرارالعبادات قاضی سعید قمی، چاپ دانشگاه، صفحه‌ی ۶.

(نَحْنُ اَصْلُ کُلِّ خَیْرٍ...وَ عَدُوُّنا اَصْلُ کُلِّ شَرٍّ)؛[۱]

**«ما سرچشمه‌ی هرگونه خوبی هستیم... و دشمن ما سرچشمه‌ی هر گونه بدی است».**

و لذا خداوند آن عزیمت و شدّت اهتمامی را که در مورد ولایت اهل بیت رسول علیهم السلام دارد و اذعان و ایمان به آن را از اهل ایمان خواسته است، در مورد هیچ یک از اصول و فروع دین نداشته و نخواسته است. از باب نمونه، به این دو روایت توجّه فرمایید:

از ابوحمزه‌ی ثمالی نقل شده است که امام سیّدالسّاجدین علیه السلام از ما پرسید: کدام بقعه‌ی زمین افضل از سایر بقاع است؟ گفتیم: خدا و پیامبر و فرزند پیامبر بهتر می‌دانند. فرمود: افضل بقاع روی زمین مابین رکن و مقام است. آنگاه فرمود:

(وَ لَوْ اَنَّ رَجُلاً عُمِّرَ ما عُمِّرَ نُوحٌ فِی قَوْمِهِ اَلْفَ سَنَةٍ اِلاّ خَمْسِینَ عاماً یَصُومُ النَّهارَ وَ یَقُومُ اللَّیْلَ فِی ذلِکَ الْمَوْضِعِ ثُمَّ لَقِیَ اللهَ تَعالَی بِغَیْرِ وِلایَتِنا لَمْ یَنْفَعْهُ ذلِکَ شَیْئاً)؛[۲]

**«هرگاه مردی به قدر عمر نوح پیامبر، که نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود، عمر کند، روزها روزه‌دار باشد و شب‌ها در آن مکان [مابین رکن و مقام] به عبادت بپردازد و سپس خدا را ملاقات کند در حالی که ولایت ما خاندان را ندارد، این همه اعمال عبادی نفعی به حال او نخواهد داشت».**

همچنین، روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

(یا عَلِیُّ لَوْ اَنَّ عَبْداً عَبَدَاللهَ عَزَّوَجَلَّ مِثْلَ ما قامَ نُوحٌ فِی قَوْمِهِ وَ کانَ لَهُ مِثْلَ اُحُدٍ ذَهَباً فَاَنْفَقَهُ فِی سَبیلِ اللهِ وَ مُدَّ فِی عُمْرِهِ حَتّی حَجَّ اَلْفَ عامٍ عَلَی قَدَمَیْهِ ثُمَّ قُتِلَ بَیْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُوماً ثُمَّ لَمْ یُوالِکَ یا عَلِیُّ لَمْ یَشُمَّ رایِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ یَدْخُلْها)؛[۳]

آری، تولّی اهل بیت رسول علیهم السلام و تبرّی از اعداء آل رسول علیهم السلام اصلی ترین عزیمت حضرت الله (جلّ جلاله) است و تمام عزائم و فرایض خدا به همان عزیمت اصلی باز

---

۱ـ کافی، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۴۲.

۲ـ بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۷۳.

۳ـ المناقب خوارزمی، صفحه‌ی ۲۸؛ بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۹۴.

می گردد. پس درست است که(عَزَائِمُهُ فِیکُمْ)؛تمام احکام قطعی و حتمی خدا در مورد شما اهل بیت است.

## تمام دنیا برای امام علیه‌السلام مانند یک تکّه‌ی گردو

و امّا جمله‌ی اوّل:

(آیاتُ اللّهِ لَدَیْکُمْ)؛

**«آیات خدا نزد شماست».**

«آیات» جمع آیت است و آیت یعنی نشانه. نشانه‌های خدا پیش شماست. احتمالاً، چنان که گفته‌اند، یعنی تمام معجزات و خوارق عادات انبیاء که نشانه‌های خدا در دست آنها بوده است، در نزد شماست. یعنی، شما به اذن خدا قادر به ارائه‌ی همه‌ی آن معجزات هستید. در همین زیارت جامعه آمده است:

(ذَلَّ کُلُّ شَیْ‌ءٍ لَکُمْ)؛

**«همه چیز رام و مطیع فرمان شماست».**

مرحوم علاّمه‌ی مجلسی(ره) از یکی از راویان به نام حمزة بن عبدالله جعفری نقل می کنند(ظاهراً مقصود از ابی الحسن در این روایت امام کاظم علیه‌السلام است):

(قال: کَتَبْتُ فِی ظَهْرِ قِرْطاسٍ اَنَّ الدُّنْیا مُمَثَّلَةٌ لِلْإمامِ کَفِلْقَةِ الْجَوْزَهِ فَدَفَعْتُهُ اِلَی اَبِی الْحَسَنِ علیه‌السلام)؛

**«می گوید: روی صفحه‌ی کاغذی[در خدمت امام کاظم علیه‌السلام] نوشتم، دنیا برای امام مانند یک تکّه‌ی گردوست[که در دست کسی باشد. همان گونه که او محیط و مسلّط بر آن پاره‌ی گردوست، تمام دنیا برای امام این چنین است و امام احاطه و سلطه‌ی کامل بر تمام دنیا دارد]و آن نوشته را به امام کاظم علیه‌السلام دادم».**

سپس گفتم:

(ثُمَّ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداکَ اِنَّ اَصْحابَنا رَوَوْا حَدِیثاً ما اَنْکَرْتُهُ غَیْرَ اَنِّی اَحْبَبْتُ اَنْ اَسْمَعَهُ مِنْکَ)؛

**«سپس گفتم: فدایت شوم؛ اصحاب ما حدیثی را نقل کرده‌اند. البتّه، من منکر آن نیستم ولی دوست دارم آن را از خود شما بشنوم».**

(فَنَظَرَ فِیهِ ثُمَّ طَواهُ حَتّی ظَنَنْتُ اَنَّهُ قَدْ شُقَّ عَلَیْهِ)؛

**«[امام نوشته را گرفت] در آن نگاه کرد و بعد، آن را پیچید، طوری که من گمان کردم آن نوشته در نظرش سنگین و غیر صحیح آمده است [امّا پندار من ناصحیح بود]».**

(ثُمَّ قالَ: هُوَ حَقٌّ فَحَوِّلْهُ فِی اَدِیمٍ)؛

**«سپس فرمود: این حقّ است و درست است. این را به روی چرمی منتقل کن».**

یعنی، دوام چرم از کاغذ بیشتر است و برای محفوظ ماندن حدیث، مناسب تر است که آن را روی چرم بنویسی.[1]

## شگفت‌زدگی قنبر از کلام فضّه

حدیث دیگری قریب به این مضمون در شرح اربعین مرحوم قاضی سعید قمی، که از بزرگان و صاحبان علم و معرفت است، نقل شده است. آن عالم بزرگ از مرحوم سیّد مرتضی (علم الهدی)، که ایشان نیز از اعاظم علمای مذهب به شمار می‌رود، نقل می کند که روزی قنبر، غلام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به درِ خانه‌ی امام آمد و آن حضرت را در خانه ندید. از فضّه، خدمتکار منزل، جویای حال امام شد. گفت:

(اِنَّ الْمَوْلَی عَرَجَ اِلَی السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ لِتَقْسِیمِ اَرْزاقِ الْعِبادِ)؛

**«مولا برای تقسیم ارزاق بندگان به آسمان رفته است».**

این سخن بر قنبر سنگین آمد و آن را حمل بر مزاح یا اشتباه کرد و به سمت نخلستان

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۵، حدیث ۱۲.

رفت. آنجا امام را زیارت کرد و ضمناً گفتار فضّه را برای امام به عنوان شکایت از او نقل کرد. امام فرمود:

(مَهْ یا قَنْبَرُ وَ لَعَلَّکَ لَمْ تُؤْمِنْ بِوِلایَتِنا حَقَّ الْایمانِ)؛

**«ساکت باش ای قنبر، تو گویی هنوز آن چنان که باید، به ولایت ما ایمان نیاورده‌ای».**

آنگاه دستی بر چشم‌های قنبر کشید و فرمود:

(اَیَّ شَیْءٍ تَرَی)؛

**«چه می‌بینی»؟**

قنبر می‌گوید:

(رَأَیْتُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ کَجَوْزَةٍ فِی یَدِ الْمَوْلَی)؛[1]

**«آسمان‌ها و زمین را مانند یک دانه‌ی گردو در دست مولا مشاهده کردم».**

## ایمان کامل فضّه

بزرگی گفته است، از این داستان معلوم می‌شود که ایمان فضّه از ایمان قنبر کامل‌تر بوده و این نیز عجیب نیست؛ زیرا قنبر غلام خدمتکار در خارج خانه بوده است امّا فضّه خدمتکار داخل خانه، که علاوه بر کسب فیض از محضر امام علیه السلام، خوشه‌چین از خرمن معارف آسمانی حضرت صدّیقه‌ی کبری علیها السلام نیز بوده است؛ در نتیجه، او از دو منبع فیض استفاضه می‌کرده و قنبر از یک منبع برخوردار بوده است.

از جمله‌ی کمالات آن زن سعادتمند این است که مدّت بیست سال تمام سخنانش آیات قرآن بود و جز آیات قرآن سخنی بر زبان جاری نمی‌کرد. اگر کسی چیزی از او می‌پرسید، در جواب، آیه‌ای مناسب با سؤال وی می‌خواند و اگر خودش از کسی چیزی می‌خواست و سؤالی می‌کرد، با آیات قرآن به او می‌فهمانید.

---

۱ـ شرح اربعین قاضی سعید قمی، صفحه‌ی ۵۶۶.

## قرآن کریم از مصادیق آیات الله است

آیات دو قسم است: تکوینی و تشریعی. آیات تکوینی همان حقایق عینی موجودات و کائنات اعمّ از آسمان و زمین و جمادات و نباتات و حیوانات است که کلاً تحت سیطره‌ی مقام ولایتند و امامان علیهم السلام همه گونه تصرّف در کائنات عالم می توانند داشته باشند. امّا مصداق جامع و بارز آیات تشریعی و تدوینی، قرآن کریم است که با تمام مراتبش، از مرتبه‌ی نوری عرشی‌اش تا مرتبه‌ی نزولی، از ذهنی و لفظی‌اش، و مرحله‌ی تفسیر و تأویل ظاهری و باطنی‌اش، کلاًّ نزد اهل بیت رسولِ آورنده‌ی قرآن است.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۞ فِي كِتابٍ مَكْنُونٍ ۞ لا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ﴾؛[1]

حقیقت قرآن در عالمی مستور و پنهان از ادراکات بشری است و جز تطهیرشدگان به تطهیر خاصّ الهی، کسی اهلیّت تماسّ با آن را ندارد و آنان همان‌ها هستند که خداوند حکیم تطهیر آنها را به عهده گرفته و فرموده است:

﴿...إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛[2]

**«... تنها شما اهل بیت و خاندان رسول هستید که خدا خواسته است شما را به تطهیر خاصّ خود تطهیر کند».**

حقیقت علیای قرآن این نیست که به صورت نقوشی بر روی صفحاتی در دسترس ماست. این "تنزیلٌ من ربّ العالمین" پایین ترین مرتبه از مراتب تنزیلی قرآن است که ما با زبان تلفّظ می کنیم و با دست لمسش می کنیم. در روز قیامت نیز یکی از مراتب تأویلش با صورتی زیبا برای شفاعت از پیروانش وارد محشر می‌شود و محشریان اعمّ از انبیاء و اولیا و شهدا را مجذوب جمال خیره کننده‌اش می‌سازد.

---

۱ـ سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۲ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

حاصل این که، قرآن کریم، که از مصادیق آیات الله است، با تمام مراتب عالی و نازلش نزد اهل بیت رسول علیهم السلام است و بلکه در واقع، اهل بیت رسول اتّحاد با حقیقت قرآن دارند و همچون قرآن مراتب وجودی متعدّد و گوناگون اعمّ از آسمانی و زمینی و روحانی و جسمانی دارند. از جمله مطالب مربوط به قرآن،احکام شرعی الهی درباره‌ی حلال و حرام در زندگی انسان‌هاست که تبیین و تشریح آن، به حکم روایت ثقلین از رسول اکرم صلی الله علیه و آله،در انحصار اهل بیت است،چنان که فرمود:

(اِنّـی تـارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی اَهْلَ بَیْتِی اِنْ تَـمَسَّکْتُمْ بِـهِما لَنْ تَضِلُّوا اَبَداً)؛[1]

**«من دو چیز گرانقدر از خود در میان شما باقی گذاشتم؛ کتاب خدا و اهل بیتم که اگر به آن دو متمسک شوید، هیچ گاه گمراه نمی‌شوید».**

## تنها اهل بیت علیهم السلام مبیّن قرآن کریم هستند

بنابراین، جز اهل بیت رسول علیهم السلام احدی شایستگی ندارد که خود را مبیّن احکام و شرایع قرآن معرّفی کند و لذا یکی از اساسی‌ترین اعتراض‌های ما شیعه‌ی امامیّه به اهل تسنّن همین است که می‌گوییم شما احکام دین خدا را از ابوحنیفه و احمدبن حنبل و شافعی و مالك می‌گیرید. آنها چه کاره هستند که مبیّن احکام خدا باشند؟ از جانب چه کسی مأذون به این کار مهمّ الهی شده‌اند؟ ما که شیعه هستیم، می‌گوییم پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به امر خدا، طبق روایت ثقلین، عترت و اهل بیت خود را مبیّن قرآن معرّفی کرده و آنها را با ذکر تمام مشخّصاتشان به امّت شناسانده که علیّ بن ابیطالب و یازده فرزند معصومش علیهم السلام هستند و لذا ما وقتی می‌خواهیم حکمی از احکام دین خدا را به دست آوریم،به سراغ امام باقر و امام صادق علیهما السلام، که از اهل بیت رسولند،می‌رویم.

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲۳، صفحه‌ی ۱۴۱.

ما دین خود را از اهل بیت رسول علیهم السلام می گیریم و اهل بیت علیهم السلام از رسول صلی الله علیه و آله و رسول از جبرئیل و جبرئیل از خدا و لذا فقه ما به خدا منتهی می‌شود امّا فقه شما از طریق راویان خودتان به ابوحنیفه و احمدحنبل و شافعی و مالك منتهی می گردد. چه زیبا گفته است گوینده‌ی این ابیات:

إذا شِئْتَ اَن تَرْضَى لِنَفْسِکَ مَذْهَباً یَقِیکَ غَداً حَرَّا الْجَحِیم مِنَ النّارِ
فَخَلِّ حَدِیثَ الشّافِعیّ وَ مآلِکٍ وَ اَحْمَدَ وَ النُّعمانِ عَنْ کَعْبِ اَحْبارِ
وَ والِ اُناساً قَوْلُهُمْ وَ حَدِیثُهُم رَوَى جَدُّنا عَنْ جَبْرَئِیلَ عَنِ البارِی

**«وقتی خواستی برای خود مذهبی برگزینی که فردای قیامت تو را از آتش سوزان جهنّم برکنار سازد، پس رها کن سخن شافعی و مالک و احمدحنبل و نعمان[ابوحنیفه]را که از کعب احبار [یهودیِ متظاهر به اسلام]نقل حدیث می کنند. برو تن به ولایت آن کسانی بده که می گویند جدّ ما از جبرئیل و جبرئیل از حضرت باری تعالی سخن آورده است».**

حضرت امام باقر علیه السلام به آن دو نفر (سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه)فرمود:

(شَرِّقَا وَ غَرِّبَا فَلا تَجِدَانِ عِلْماً صَحِیحاً إلاّ شَیْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ)؛[1]

**«به مشرق بروید و به مغرب بروید، در هیچ جا علم صحیحی به دست نخواهید آورد، مگر آنچه از نزد ما اهل بیت به دست مردم رسیده باشد».**

در روایت دیگری فرمود:

(فَلْیَذْهَبِ النَّاسُ حَیْثُ شَاؤُوا فَوَ اللهِ لَیْسَ الْأَمْرُ إلاّ مِنْ هَیهُنَا وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إلَی بَیْتِهِ)؛[2]

**«مردم به هر جا که می خواهند، بروند ولی به خدا قسم، حقیقت به دست نخواهد آمد جز از این جا [و با دست به خانه‌ی خود اشاره کرد]».**

---

۱ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹۹، حدیث ۳.

۲ـ همان، حدیث ۲.

## نور و برهان خداوند

(وَ نُورُهُ وَ بُرهانُهُ عِنْدَكُمْ)؛

**«نور و برهان خدا نزد شماست».**

در این که فرق بین نور و برهان چیست، توجیهاتی شده است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً﴾؛[1]

**«ای مردم، از سوی پروردگار شما برهانی آمد و نور آشکاری به سوی شما نازل کردیم».**

بر حسب گفته‌ی بعضی از مفسّران، مقصود از برهان شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و منظور از نور مبین قرآن مجید است. در احادیث متعدّدی نیز که از طریق اهل بیت علیهم السلام در تفسیر نورالثّقلین و مجمع البیان آمده است، برهان، نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نور، ولایت علی علیه السلام و به هر حال، اهل بیت علیهم السلام ارائه کنندگان حقایق مربوط به نبوّت و ولایتند.

## واگذاری تدبیر امور عالم به اهل بیت علیهم السلام

(وَ اَمْرُهُ اِلَيْكُمْ)؛

**«فرمان خدا به شما [خاندان عصمت] واگذار شده است».**

در معنا کردن این جمله نیز از قرآن کمک می گیریم. در داستان ملکه‌ی سبا آمده است: وقتی نامه‌ی حضرت سلیمان علیه السلام به ملکه‌ی سبا(بلقیس) رسید و او با بزرگان مملکتش به مشورت پرداخت،

﴿قالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ الْاَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي ماذا تَأْمُرِينَ﴾؛[2]

**«آنها گفتند: ما صاحبان قدرت و شجاعت هستیم ولی در عین حال، امر تدبیر مملکت در دست توست. اینک بیندیش و بنگر که به چه فرمان می دهی».**

---

۱ـ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۴.

۲ـ سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۳۳.

یعنی، فرمان،فرمان توست و ما هم مطیع فرمان تو هستیم.بنابراین، معنای این جمله از زیارت جامعه این است که امر و فرمان خدا در اداره و تدبیر امور عالم به شما اهل بیت رسالت واگذار شده است و شما به اذن خدا همه کاره‌ی عالم هستید.امر و فرمان شما مظهر و جلوه گاه امر و فرمان خداست.

(مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ)؛

**«کسی که مقام امامت شما را انکار کند کافر است و کسی که با شما بجنگد مشرک است و کسی که شما را ردّ کند[یعنی نسبت خطا و اشتباه در فکر و عمل به شما بدهد]در پست ترین درکات جهنّم خواهد بود».**

در کتب لغت،جحد را به معنای انکارِ پس از علم آورده‌اند.در قرآن نیز آمده است:

﴿وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ...﴾؛[1]

یعنی، فرعون و اطرافیانش با این که پس از دیدن معجزات حضرت موسی علیه السلام به نبوّت آن حضرت یقین کردند، تن به پذیرش ندادند و آن را انکار کردند.در روایات، در بیان اقسام کفر، انکارِ پس از علم و یقین را «کفر جحود» نامیده‌اند.

## خباثت شرک از کفر بیشتر است

پس، کسی که امامت امام را پس از علم و یقین به آن انکار کند، کافر است و کسی که علاوه بر انکار،به جنگ و محاربه با او برخیزد مشرک است و از اینجا معلوم می‌شود که خباثت و پلیدی شرک بیشتر از خباثت کفر است و همچنین پلید تر از کافر و مشرک کسی است که امام را در آنچه دستور داده یا عمل کرده است تخطئه کند و او را(العیاذبالله)به جهل و نادانی

---

۱ـ سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۴.

نسبت دهد و بدیهی است که دادن چنین نسبتی به مقام اقدس امام از ستیز با او و شمشیر کشیدن به روی او ظالمانه‌تر است و چنین کسی برای افتادن در اسفل درکات جهنّم سزاوارتر است و لذا بر هر انسان مؤمن لازم است که در حفظ حرمت مقام اعلا و اقدس امام مراقبت کامل داشته باشد تا کمترین رفتار و گفتار خلاف ادب و احترام در محضر آن مقام اکرم ارفع، از وی صادر نشود. در سوره‌ی حجرات، بر رعایت احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اینگونه تأکید شده است:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ﴾؛[1]

**«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مراقب باشید در حضور پیامبر، صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید و هم‌چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید، با او به صدای بلند سخن نگویید که در این صورت، بدون این که خودتان بفهمید، اعمال نیکتان تباه می‌شود [و بی‌ارزش می‌گردد]».**

این آیه به ما هشدار می‌دهد که شما هم ای مؤمنان در محضر امام‌زمان(ارواحنافداه) ادب حضور را رعایت کنید و از هر گونه رفتار و گفتاری که خلاف احترام آن حضرت باشد بپرهیزید که در غیر این صورت، تمام اعمال نیکتان، بدون این که خودتان بفهمید، تباه می‌گردد و از ارزش می‌افتد. آخر، مگر نه این که شما امام را حاضر و شاهد بر اعمال خود می‌دانید و این نیز مسلّم است که ارتکاب عمل خلاف در محضر او و از بلند کردن صدا در حضور پیامبر ناپسندتر و به بی‌ادبی و بی‌حرمتی نزدیک‌تر است. از خدا خواهیم توفیق ادب.

## مواعظی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

حال، چند جمله به عنوان موعظه از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌شود.

---

۱ـ سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۲.

## با ورع ترین مردم

(اَوْرَعُ النّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَة)؛

**«با ورَع ترین مردم کسی است که وقتی کنار کاری شبهه‌ناک رسید، توقّف کند».**

کاری که حرام بودنش مسلّم نیست امّا احتمال حرام بودن دارد و شبهه‌ناك است، انسان با ورع از آن نیز اجتناب می کند.

## عابدترین مردم

(اَعْبَدُ النّاسِ مَنْ اَقامَ عَلَی الْفَرائِضِ)؛

**«عابدترین مردم کسی است که فرایض[واجبات]را انجام دهد و آنها را ترک نکند».**

فرایض و واجبات هم منحصر به نماز و روزه و حجّ نیست. در زندگی خانوادگی، رعایت حقوق مرد و زن نسبت به یکدیگر از فرایض است و ترك آن، گناه و موجب عقاب است.اولاد و والدین حقوق متقابل دارند. در روابط اجتماعی، همه‌ی افراد دارای حقوق متقابل هستند و رعایت آن از فرایض است و رمز عبادت خداست.

## زاهدترین مردم

(اَزْهَدُ النّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرامَ)؛

**«زاهدترین مردم کسی است که مرتکب کار حرام نشود».**

زاهد آن نیست که غذای خوب نخورد و لباس خوب نپوشد و در مسکن خوب ننشیند،بلکه زاهد از نظر امام عسکری علیه السلام کسی است که از حرام کاری و حرام‌خواری بپرهیزد و طبیعی است کسی که در پرهیز از حرام دقّت تمام داشته باشد، در زندگی، آلوده به تجمّل و زیاده‌روی در خوراك و پوشاك و مسکن نیز نخواهد شد. بی‌اعتنایی به محرّمات است که زندگی پرتجمّل به بار می آورد.

## محکم‌ترین مردم

(اَشَدُّ النّاسِ اجْتِهاداً مَنْ تَرَکَ الذُّنُوبَ)؛

**«محکم‌ترین مردم از نظر تلاش و کوشش دینی کسی است که از [مطلقِ] گناهان [از هر قبیل که هست] بپرهیزد».**

در تمام افکار و اخلاق و اعمالش مراقب باشد که از مسیر دستورهای دین انحراف پیدا نکند.

## نقص عمر

(اِنَّکُمْ فِی آجالٍ مَنْقُوصَةٍ)؛

بدانید که آن به آن از عمرتان کاسته می‌شود و رو به مرگ و عالم برزخ در حرکتید. روزی که از مادر متولّد شدیم، مثلاً هفتاد سال با مرگ فاصله داشتیم؛ اینک که هفتاد ساله شده‌ایم، شاید چند روزی یا چند ساعتی بیشتر با مرگ فاصله نداشته باشیم.

(وَ اَیّامٍ مَعْدُودَة)؛

روزهایی شماره‌دار و زودگذر را داریم می گذرانیم.

(وَ الْمَوتُ یَأْتِی بَغْتَةً)؛

مرگ هم ناگهان فرا می‌رسد و انسان در یک لحظه خود را می یابد که از دنیا جدا شده و در شکم عالم برزخ افتاده است. آنجاست که هر که هر چه کاشته است، همان را درو می کند. اینک خوب بنگریم که هم اکنون داریم چه کشت می کنیم.

(لا تُجْزَوْنَ اِلاّ ما کُنْتُم تَعْمَلوُن)؛

**«جز آنچه هم اکنون دارید انجام می‌دهید، [آنجا چیزی به عنوان] کیفر و پاداش نخواهید داشت».**

**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد وَ عَجِّلْ لِوَلِیِّکَ الفَرَجَ و وَفِّقْنا لِما تُحِبُّ و تَرْضَی وَ اجْعَلْ خاتِمَةَ اَمْرِنا خَیْراً.**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَشُهَدَآءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَشُفَعَآءُ دَارِ الْبَقَاءِ

## نگاه خود را به دنیا دگرگون کنیم

در جمله‌ی اوّل،از دنیا به دارالفنا تعبیر شده است، خانه‌ای که رو به فنا و زوال می‌رود. لحظه به لحظه ما رو به عالم بعدی حرکت می کنیم. عمر ما در حال فناست.

(إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةَ دَارُ قَرَارٍ)؛[1]

اینجا گذرگاه و معبر است،اقامتگاه نیست.ولی عجیب این است که رفتار ما در دنیا رفتار اقامتگاهی است. ما هیچ گاه سر پل توقّف نمی کنیم و خانه نمی‌سازیم.می گوییم پل گذرگاه است.اگر هم بخواهیم توقّف کنیم،دو سه ساعتی رفع خستگی می کنیم و می گذریم. ولی چگونه است که ما تمام قوای خود را برای آباد کردن این پل صرف می کنیم؟خدا می‌داند که چه خرج‌های گزافی برای تجمّلاتی می‌شود که هیچ ارزش عقلایی ندارد؛مثلاً، چه دکورها و خانه‌هایی می‌سازند! آیا اگر همین‌ها را صرف تجمّل خانه‌ی برزخی‌شان کنند بهتر نیست؟مگر ایمان به این ندارند که در عالم پس از مرگ زنده‌اند و آنجا هم به تجمّل نیازمندند؟ غالباً نحوه‌ی رفتار ما با دنیا رفتار اقامتگاهی است، نه رفتار گذرگاهی و این اشتباه بسیار بزرگی است و خسرانش را بعداً خواهیم فهمید که چقدر نیرو برای آباد کردن دنیا هدر دادیم و چه بسا یک‌هزارم این نیرو را برای آباد کردن آخرتمان صرف نکردیم.

از ابوذر(ره)سؤال کردند: چرا ما دوست نداریم بمیریم؟فرمود: برای این که شما دنیایتان

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۴.

را آباد و آخرتتان را ویران کرده‌اید.

البتّه، هیچ کس دوست ندارد از آبادی به ویرانی منتقل شود. امّا کسی که خانه‌ی آخرتش را آباد کرده است، هر چه زودتر می‌خواهد به آن خانه‌ی آباد منتقل شود. حاصل آن که، در این جمله از زیارت جامعه، دنیا دارالفنا معرّفی شده است و اهل بیت علیهم‌السلام شهدای دارالفنا.

## امامان معصوم علیهم‌السلام حاضر و ناظر بر اعمال ما

«شهدا» جمع شهید است و شهید در اینجا به معنای **شاهد** است و شاهد یعنی **حاضر و ناظر**. ما معتقدیم که امامان علیهم‌السلام در این دنیا، همه‌ی اعمال و افکار ما را مشاهده می‌کنند و فردای قیامت هم شهادت خواهند داد که فلان آدم چه کار کرده و چه فکری و چه اخلاقی داشته است. در زیارتشان می‌خوانیم:

**(اَشْهَدُ اَنَّکَ تَرَی مَقامِی وَ تَسْمَعُ کَلامی)؛**

**«من اقرار می‌کنم که شما جایگاهم را می‌بینید و سخنم را می‌شنوید».**

این عقیده‌ی ما درباره‌ی امامان علیهم‌السلام است. معتقدیم که امام عصر (ارواحنا فداه) هم‌اکنون مجلس ما را می‌بیند و نه تنها ظاهر، بلکه باطن ما را هم مشاهده می‌کند و چیزی حاجب* او نیست. خدا به او چشم و گوشی داده که در هر جا باشد، همه چیز را می‌بیند و هر صدایی را می‌شنود. این بشر عاجز توانسته است وسیله‌ای بسازد که بتواند در این گوشه‌ی دنیا که نشسته، آن فردی را که در آن گوشه‌ی دنیا صحبت می‌کند، (در صفحه‌ی تلویزیون) هم ببیند هم صدایش را بشنود. آیا تعجّب دارد که خداوند علیم حکیم به ولیّ اعظمش آن چنان قدرتی بدهد که بدون ابزار عادی، در هر نقطه‌ای از جهان که هست، همه چیز را ببیند و هر صدایی را بشنود و فریادرس درماندگان باشد؟ پس، امامان علیهم‌السلام شهدای دارالفنا هستند و در این

* حاجب: هر چه مانع دیدن گردد، حایل.

دنیا شاهد بر تمام افکار و اعمال آدمیانند و به همین علّت شفعای دارالبقا خواهند بود و در روز جزا، بر اساس شهود و حضوری که در دنیا داشته‌اند،به ادای شهادت و شفاعت خواهند پرداخت؛ زیرا بدیهی است تا کسی حادثه‌ای را در حین وقوعش نبیند، نمی تواند در محکمه به وقوع آن شهادت دهد.مثلاً، تا کسی در مجلسی که صیغه‌ی عقد ازدواج مرد و زنی جاری شده، حضور نداشته باشد، نمی تواند در نزد قاضی شهادت دهد که من شاهد اجرای صیغه‌ی عقد بودم. ادای شهادت فرع بر تحمّل شهادت است که فرموده‌اند: تا وقوع حادثه‌ای مانند آفتاب بر شما روشن نباشد، حقّ شهادت دادن بر وقوع آن ندارید.

بنابراین، وقتی حضرت ولیّ عصر ـ عجّل الله تعالی فرجه‌الشّریف ـ می خواهد در روز قیامت شهادت بدهد که مثلاً در فلان شب و در فلان جا مجلسی با این خصوصیّات از گوینده و مستمعین با انگیزه‌ها و نیّات گوناگون تشکیل شده بود،تا الان نبیند و نشنود و از نیّات آگاه نگردد، نمی تواند آن روز شهادت بدهد. اوّل باید در دنیا تحمّل شهادت بکند تا بتواند در آخرت ادای شهادت بنماید و سپس با فراهم بودن زمینه‌ی شفاعت، در مقام شفاعت برآید و عنوان شفعاء دارالبقا تحقّق یابد.

## مفهوم شفاعت و دو شرط اساسی آن

شفاعت یعنی وساطت.ما معتقدیم که بدون وساطت و شفاعت آن مقرّبان درگاه خدا نمی توانیم به جایی برسیم؛پای رفتن و چشم بینا بدون کمک اولیای خدا نداریم.

شفاعت دو شرط اساسی دارد: شرط اوّل این که انسان باید صلاحیّت داشته باشد تا مورد شفاعت قرار گیرد.شرط دوّم این که شفاعت کننده هم باید از جانب خدا مأذون در شفاعت باشد که فرموده است:

﴿قُلْ لِلّٰهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً...﴾؛[1]

---

۱ـ سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۴.

**«بگو تمام جهات شفاعت در اختیار خداست...».**

هم مَشْفُوعٌ له باید دارای صلاحیّت باشد هم شفیع باید از جانب خدا مأذون در شفاعت باشد. دلیل بر این که شفاعت زمینه و صلاحیّت لازم می‌خواهد، این آیه‌ی قرآن‌مجید است:

﴿...لا يَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضَى...﴾؛[1]

**«...شفعا نمی‌توانند شفاعت کنند، مگر درباره‌ی کسی که مورد ارتضا و پسند خدا باشد...».**

و لذا کافر مشمول شفاعت نیست و همچنین مسلمانی که به ولایت و امامت حضرت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتقاد ندارد، از شفاعت شفعا بهره‌ای نخواهد داشت؛ زیرا اسلامِ عاری از اعتقاد به ولایت علی علیه‌السلام دین مرضیّ خدا نیست؛ چرا که پس از نصب علی علیه‌السلام به ولایت امّت اسلامی این آیه نازل شد:

﴿...اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً...﴾؛[2]

**«...امروز[ که علی به خلافت و جانشینی رسول خدا و ولایت بر امّت تعیین شد]دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای دین شما بودن پسندیدم...».**

## چه کسانی مشمول شفاعت قرار می‌گیرند؟

پس به حکم این آیه، دین مرتضای خدا اسلامی است که زیر سایه‌ی ولایت علیّ مرتضی علیه‌السلام قرار گرفته است و دارندگان این دینند که روز قیامت مشمول شفاعت اولیای خدا قرار می گیرند که:

﴿...لا يَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضَى...﴾؛[3]

---

۱ـ سوره‌ی انبیا، آیه‌ی ۲۸.

۲ـ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۳ـ سوره‌ی انبیا، آیه‌ی ۲۸.

این آیه را وقتی به آیه‌ی اکمال دین ضمیمه می کنیم، نتیجه می گیریم که تنها کسانی مشمول شفاعت هستند که در دنیا سر به آستان علی و آل علی علیهم السلام نهاده‌اند و ولایت آن برگزیدگان خدا را از عمق جان و صمیم دل پذیرفته‌اند و به زبان حال و قالشان می گویند:

(اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکِینَ بِوِلایَةِ اَمیرِالْمُؤمِنین عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ وَ الْاَئِمَّة مِنْ وُلْدِهِ علیهم السلام)؛

## چه کسانی اجازه‌ی شفاعت دارند؟

و امّا شرط دوّم شفاعت اذن خداست و از این روست که خودش فرموده است:

﴿...مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إلاّ بِإذْنِهِ...﴾؛[1]

**«... کیست که بتواند در نزد خدا بدون اذن او شفاعت کند...».**

﴿...ما مِنْ شَفِیعٍ اِلاّ مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ...﴾؛[2]

**«شفاعت هیچ شفیعی در نزد او، بدون اذن او مؤثّر نیست».**

البتّه، مقصود از اذن خدا اذن لفظی نیست که مثلاً به کسی بگوید من به تو اذن شفاعت دادم، برو شفاعت کن، بلکه مراد اذن تکوینی است؛ یعنی وقتی خدا به کسی منصب نبوّت و امامت اعطا کرد، در واقع، او را مأذون در شفاعت فرموده و اهلیّت شفاعت را به او داده است. دیگران از صلحا و اولیا نیز ممکن است در پرتو نور نبوّت و امامت، درجه‌ای از این اهلیّت را به دست آورند و شاهد بر این که اذن تکوینی منظور است، این است که درباره‌ی حضرت عیسی علیه السلام در قرآن آمده است:

﴿...أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَة مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإذْنِ اللهِ وَ اُبْرِئُ اْلاَکْمَهَ وَ اْلاَبْرَصَ وَ اُحْیِ الْمَوْتَی بِإذْنِ اللهِ...﴾؛[3]

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

۲ـ سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳.

۳ـ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

**«...من از گِل شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم؛ به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود. کورهای مادرزاد و مبتلایان به بیماری برص را به اذن خدا شفا می‌بخشم و مرده‌ها را زنده می‌کنم...».**

اذن خدا یعنی خدای متعال قدرتی به حضرت مسیح علیه السلام داده و اراده و خواست او را چنان اثربخش قرار داده است که وقتی اراده می‌کند، مرده را زنده می‌کند، کور را بینا و بیمار علاج‌ناپذیر را شفا می‌بخشد و با یک دمیدن در مرغ ساخته شده از گِل، آن را پرنده‌ای زنده می‌گرداند. این قدرت اراده‌ی مؤثّر، همان اذن تکوینی است؛ یعنی خدا او را این گونه ساخته و این نیروی خلاّق را به اراده‌ی او داده است.

مثلاً، آفتاب مأذون در نور دادن است؛ یعنی این طور ساخته شده است و تکویناً نوربخش است. گُل را طوری ساخته که بوی خوش از آن متصاعد می‌شود. این بوی خوش، اذن الهی است که در ساختمان آن نهاده شده است. خداوند متعال به رسول خدا و ائمّه‌ی هدی علیهم السلام نیز اذن شفاعت داده است؛ یعنی، مقام شامخ نبوّت و رسالت و ولایت و امامت را به آنها اعطا کرده که با این مقام و منصب می‌توانند جامعه‌ی بشری را هدایت کنند، شریعت و احکام خدا را به مردم ابلاغ کنند و روز قیامت گناهکاران را شفاعت کنند و آنها را از جهنّم برهانند و در غرفه‌های جَنَّةُ المَأویٰ بنشانند (ان‌شاءالله). این مقرّبان درگاه الهی، در دنیا به اذن خدا حقّ هدایت و در آخرت، حقّ شفاعت دارند و در عین حال:

﴿...قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللهِ...﴾؛[1]

«...بگو هدایت، تنها هدایت خداست...».

## روز قیامت رحمت خدا نزد غضبش شفیع می‌شود؟

﴿قُلْ لِلّٰهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً...﴾؛[2]

---

۱ـ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۳.

۲ـ سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۴.

«**بگو تمام شفاعت از آن خداست...**».

جز خدا، کسی نه حقّ هدایت دارد نه حقّ شفاعت. خود خدا اَشْفَعُ‌الشّافِعِینْ است. در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم:

(یا اَشْفَعَ الشّافِعِین)؛

«**خداوند از همه‌ی شفاعت کنندگان شافع تر است**».

خدا نزد چه کسی شفاعت می کند؟از خدا بالاتر کیست که خدا نزد او شفاعت کند؟ آری، خودش نزد خودش شفاعت می کند.این صفتش پیش آن صفتش شفیع می‌شود. خدا، هم صفت قهر دارد و هم صفت لطف.صفت لطفش نزد صفت قهرش شفاعت می کند. هم رحمت دارد و هم غضب. رحمتش نزد غضبش شفیع می‌شود. هم ارحم‌الرّاحمین است و هم اشدّالمعاقبین. ارحم‌الرّاحمین بودنش نزد اشدّالمعاقبین بودنش شفیع می‌شود و هم اوست که منصب شفاعت را به کسانی که از جانب او مأذون هستند داده است.

## پاسخی روشن و محکم به وهّابیّون کج‌اندیش

وهّابی‌ها از جمله حملاتشان بر ما این است که می گویند: اعتقاد شما شیعیان شبیه اعتقاد مشرکان و بت‌پرستان است؛زیرا آنها بت‌ها را شفیع نزد خدا می‌دانستند و می گفتند:

﴿...هَؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللهِ...﴾؛[1]

«**...این بت‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند...**».

شما هم امامان خودتان را شفیع نزد خدا می‌دانید.

ما در جواب می گوییم: فرق ما با آنها این است که بت‌پرست‌ها از پیش خودشان منصب شفاعت را به آنها دادند و گفتند بت‌های ما شفیع در نزد خدایند؛ ولی ما منصبی به امامان نداده‌ایم،بلکه خداوند متعال به امامان، منصب شفاعت را داده است. ما امامان را به اذن خدا

---

۱ـ سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۸.

شفیع می‌دانیم. شفاعت از آن خداست و او به هر کس بخواهد، این منصب را می‌دهد.

اشکال دیگری که وهّابی‌ها وارد می‌کنند این است که می‌گویند: اعتقاد به شفاعت سبب تجرّی و گستاخی مردم در ارتکاب گناه می‌شود و مردم به امید شفاعت، در گناهکاری بی‌پروا می‌شوند.

ما به اصطلاح اهل علم، یک جواب نقضی به این اشکال داریم و یک جواب حلّی.

## پاسخ نقضی

جواب نقضی ما این است که اگر بنا شود اعتقاد به شفاعت موجب تجرّی شود، پس اعتقاد به توبه هم باید موجب تجرّی گردد. آیا توبه در دین هست یا نه؟ مگر قرآن دعوت به توبه نکرده است:

﴿...تُوبُوا إِلَى اللهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ...﴾؛[1]

**«...همگی به درگاه خدا توبه کنید ای مؤمنان...».**

﴿...أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ...﴾؛[2]

**«... تنها خداوند است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد...».**

پس اعتقاد به توبه هم باعث تجرّی می‌شود؛ زیرا مردم به امید توبه گناه می‌کنند. آیا ما به عفو و کرم خدا اعتقاد نداریم؟ پس به دلگرمی عفو و کرم خدا مرتکب گناه می‌شویم؟ آیا خدا نفرموده است:

﴿قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً...﴾؛[3]

---

۱ـ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱.
۲ـ سوره‌ی برائت، آیه‌ی ۱۰۴.
۳ـ سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳.

**«بگو ای بندگان اسرافکار من، هرگز از رحمت خدا مأیوس نباشید؛خداوند همه‌ی گناهان شما را می آمرزد...»**.

پس، این آیه هم مردم را در گناهکاری گستاخ و بی‌پروا می کند؛ و همچنین این آیه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ...﴾؛[1]

**«خداوند غیر از شرک، همه‌ی گناهان را می آمرزد...»**.

حتّی اینجا قید توبه هم ندارد. اگر توبه بود که شرک هم با توبه مغفور است. پس، این آیه هم وعده می‌دهد که اگر شما مشرک نباشید، تمام گناهانتان مغفور است. پس، اگر اعتقاد به شفاعت موجب تجرّی شود، تمام این آیات باید موجب تجرّی شوند، در حالی که چنین نیست. این جواب نقضی مطلب است.

## پاسخ حلّی

امّا جواب حلّی مطلب این است که شفاعت وقتی تجرّی می آورد که انسان اعتقاد به این داشته باشد که هر گناهکاری با ارتکاب هر گناهی به طور حتم مشمول شفاعت خواهد شد؛ البتّه، این اعتقاد موجب تجرّی می‌شود؛ امّا این طور نیست، بلکه امر شفاعت دارای ابهام است؛ یعنی، معلوم نیست که کدام گناه از گناهان و با چه شرطی مورد شفاعت قرار می گیرد و همین ابهام در شفاعت باعث می‌شود که انسان تجرّی نکند و در عین حال امیدوار هم باشد.

## مقابله با یأس، از برکات اصل شفاعت

اعتقاد به اصل شفاعت، جلو یأس را می گیرد؛ زیرا با این اعتقاد، انسان گناهکار روزنه‌ی امیدی به روی خود باز می‌بیند و مبتلا به پیامدهای شوم یأس از رحمت خدا نمی گردد. اگر

---

۱ـ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۸.

انسان گناهکار راهی برای بخشوده شدن گناه خود نبیند و بگوید من که آب از سرم گذشته است، دیگر چه یک وجب چه ده وجب،بدیهی است که در این صورت، دست به هر گناهی می‌زند و خود را به هلاک ابدی می‌افکند؛ولی وقتی باورش شد که شفاعت اولیای خدا به اذن خدا در کار هست، با خودش می گوید شاید از آن کسانی باشم که مشمول شفاعت خواهند شد. از این رو به دنده‌ی لجاج در گناهکاری نمی‌افتد و اگر خواست گناهی مرتکب شود، می گوید نکند از آن گناهانی باشد که مورد شفاعت قرار نمی گیرد و طبعاً از آن پرهیز می کند.

پس اعتقاد به اصل شفاعت نه تنها تجرّی نمی آورد، بلکه جلو یأس را هم می گیرد و روزنه‌ی امیدی به روی گناهکاران باز می کند.حالت تجرّی وقتی ایجاد می‌شود که انسان گناهکار به شفاعت مطلق و خالی از هر گونه قید و شرط اعتقاد داشته باشد، نه به شفاعت مبهم که از حالت یأس مهلک جلوگیری می کند.

## در هر حالی مراقب اعمال خود باشیم

در مسأله‌ی توبه هم مطلب به همین کیفیّت است. انسان نمی تواند به اتّکای توبه هر گناهی را مرتکب بشود؛ زیرا می گوید ممکن است این گناه من مشمول توبه نشود و لذا اعتقاد به توبه هم تجرّی نمی آورد.به ما فرموده‌اند: شدیداً مراقب خودتان باشید و کاری نکنید که ما روز قیامت نتوانیم درباره‌ی شما شفاعت کنیم.

مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد:

(اِنّی اَلُمُّ بِالْمَعاصِی وَ اَرْجُو الْعَفْوَ مَعَ ذلِکَ)؛

**«من در ارتکاب گناهان بی پروا هستم؛ ولی در عین حال، امیدوارم که مرا ببخشند».**

امام علیه السلام فرمود:

(یا هذا اِتَّقِ اللّهَ وَ اعْمَلْ بِطاعَتِهِ وَ ارْجُو مَعَ ذلِکَ الْقَبُولَ)؛

**«ای مرد، [این چنین نباش] تقوا پیشه کن و از امر خدا اطاعت کن؛ آنگاه امیدوار باش که**

**قبولت کنند».**

نه این که گناه کنی و بعد امیدوار باشی که تو را بیامرزند. تازه، به اطاعت و فرمانبرداری‌ات هم مغرور نباش. میان این دو مطلب خیلی فاصله هست. او می گوید: من گناهکارم و امیدوار. امام علیه‌السلام می فرماید: نه؛ مطیع باش و امیدوار.

﴿وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ راجِعُونَ﴾؛[1]

آنان که به وظایف خویش عمل می کنند و در عین حال، نگرانند که نکند وقتی به ملاقات خدا رسیدیم، قبولمان نکنند. بعد فرمود: از همه‌ی شما خوش گمان تر به خدا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. آیا شما بهتر از ایشان خدا را به کرم و عفو و مغفرت شناخته‌اید؟ در عین حال، از همه‌ی شما خائف تر بود. رجای او به خدا از همه‌ی شما بیشتر بود و در عین حال، خوفش از خدا نیز از همه‌ی شما بیشتر بود.

(وَ لَقَدْ كانَ رَسوُلُ اللهِ اَحْسَنَ النّاسِ بِاللهِ ظَنّاً وَ اَعْظَمَهُمْ رَجاءً اَعْمَلَهُمْ بِطاعَتِهِ وَ كانَ اَعْظَمَ النّاسِ مِنْهُ خَوْفاً وَ اَشَدَّهُمْ مِنْهُ رَهْبَةً)؛

**«در عین حال که رسول خدا از همه‌ی مردم به خدا خوش گمان تر بود و رجای او به خدا از همه بیشتر بود و از همه در برابر خدا مطیع تر بود، از همه‌ی مردم نیز خائف تر بود».**

(وَ كَذا سائِرُ الاَنْبِياءِ)؛

**«همه‌ی انبیاء چنین بودند».**

در هر زمانی، هر پیامبری هم رجایش بیشتر بود و هم خوفش.

## ما را چه شده...؟

پس این گونه نباشید که همین قدر که نمازی می خوانید و روزه‌ای می گیرید، از خدا طلبکار شوید و گناه هم که می کنید، با کمال آسودگی خاطر بگویید ما را عفو می کنند. اگر

---

۱ـ سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۶۰.

به‌راستی، شما امید به بهشت خدا دارید، پس چرا در راه رسیدن به بهشت این چنین بی‌حال هستید و با چُرت و کسالت تلاش می کنید امّا در راه دنیایتان خیلی زنده و با حالید و با شوق و حرارت تلاش می کنید؟نکند که ضعف ایمان در ما پیدا شده باشد و به بهشت و جهنّم خدا هم آن اندازه ایمان پیدا نکرده باشیم.

به خدا پناه می‌بریم و امیدواریم،اِن شاءالله، همه‌ی ما در سایه‌ی ولایت امام مولی‌المتّقین علیه‌السلام و توسّلاتمان به آستان اقدس امام سیّدالشّهداء علیه‌السلام موفّق به توبه‌ی نصوح بشویم. بزرگ‌ترین فایده‌ی حبّ امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام همین است که توفیق توبه در انسان محبّ پیدا می‌شود.

آری، امیدواریم تا نمرده‌ایم، ما را تطهیر کنند و از این دنیا با جان منوّر و مطهّر به عالم برزخ منتقل سازند؛ چرا که آنها هم مُطَهِّرند و هم مُنَوِّر.

**صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ یا مَوْلَینا یا أباعَبْدِاللهِ الْحُسَیْنِ؛صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی الْاِرْواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنائِکَ.**

**والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مَنْ أَتَاكُمْ نَجَى، وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ

**«ما اعتقاد داریم که هر کس به شما روی آورد، از عذاب خدا نجات می یابد و هر کس از شما روی گرداند، هلاک شود».**

## اهل بیت اطهار علیهم‌السلام مقصود از آفرینش آدم و عالم

یعنی، هدف اصلی از خلقت عالم و آدم شما هستید. به این حقیقت توجّه فرمایید که به هر موجودی از موجودات عالم که بنگریم، درمی یابیم که خودش مقصود اصلی از وجود خودش نیست، بلکه مقدّمه‌ای برای مقصود دیگری است.

مثلاً، آفتاب با طلوع و غروب منظّمش گواهی می‌دهد که مقصود اصلی خود او نیست، بلکه برای نورافکنی و حرارت‌بخشی آفریده شده است. شما به هنگام شب، چراغ روشن می کنید؛ خود چراغ هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای این که شما را از ظلمت برهاند. در زمستان وسایل گرم کننده به خانه‌ی خود می‌برید؛ خود این وسایل هدف نیستند، بلکه مقدّمه‌اند تا شما را از سرما برهانند. در تابستان وسایل خنک کننده آماده می کنید تا شما را خنک کنند. زمینِ زیر پای ما مقصود اصلی نیست، بلکه همچون گهواره‌ای است برای تأمین آسایش موقّت ما. همان‌طور که گهواره برای کودک آسایشگاه موقّت است نه آرامگاه دائم، کره‌ی زمین نیز گهواره‌ای است برای قریب به شش میلیارد کودک که آنها را بر دوش خود گرفته و آرام آرام می چرخاند، می خواباند، بیدارشان می کند و انواع مواد غذایی را در اختیارشان می گذارد؛ ولی آسایشگاه موقّت است، نه آرامگاه دائم.

﴿أَ لَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهاداً ۞ وَ الْجِبالَ أَوْتاداً﴾؛[1]

**«آیا ما زمین را آسایشگاه و کوه‌ها را میخ‌هایی قرار ندادیم»؟**

نجّار عالم هستی را ببینید که چگونه قطعات مختلف این گهواره را به وسیله‌ی کوه‌ها به هم میخکوب کرده تا در اثنای چرخیدن از هم متلاشی نشود.

﴿وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً ۞ وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً﴾؛[2]

**«آسمان‌های هفتگانه را همچون سقف‌های محکم بالای سرتان قرار دادیم و خورشید را چراغ و مشعلی نورافشان قرار دادیم».**

## خورشید و فلک ابزارند، نه مقصود اصلی

هیچ کدام اینها مقصود اصلی نیست، بلکه وسیله‌ای برای نیل به مقصود دیگری است. دست، پا، چشم، گوش،اعضا و جوارح همه مقدّمه‌اند و ابزاری برای نیل به مقصودی. تمام عالم طبیعت مقدّمه است و ذی‌المقدّمه‌ای در کار است و اگر دقّت کنیم، در عالم تشریع نیز همین گونه است؛ یعنی احکامی که خدا مقرّر فرموده است،مقصود اصلی نیستند، بلکه مقدّمه‌ای برای مقصود دیگری هستند. مثلاً، وضو مقدّمه‌ای برای نماز است. اگر نماز واجب نبود، وضو نیز لازم نبود. خود نماز هم مقصود اصلی نیست، بلکه مقدّمه‌ای برای ذکر خداست.

﴿...أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي﴾؛[3]

ذکر خدا نیز مقدّمه‌ای برای تحقّق نفس مطمئنّه است:

﴿...أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛[4]

نفس مطمئنّه هم مقدّمه‌ای است برای دخول به جنّة اللّقاء:

---

۱ـ سوره‌ی نبأ، آیات ۶ و ۷.
۲ـ همان، آیات ۱۲ و ۱۳.
۳ـ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.
۴ـ سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

﴿یـا أَیَّـتُهَا النَّـفْسُ الْمُـطْمَئِنَّة ❁ ارْجِـعِی إِلَی رَبِّکِ راضِـیَةً مَـرْضِیَّةً ❁ فَـادْخُلِی فِـی عِبادِی ❁ وَ ادْخُلِی جَنَّتِی﴾؛[۱]

**«ای جان آرام یافته، به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که تو از او خشنودی و او هم از تو خشنود است. در سلک بندگان من در آ و در بهشت من داخل شو».**

## هدف از تشریع احکام

ادای زکات خودش مقصود اصلی نیست، بلکه:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَة تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها...﴾؛[۲]

**«[ای پیامبر،] صدقات را از اموالشان بگیر تا بدین وسیله تطهیرشان کنی و رشدشان دهی...».**

ادای زکات برای آن است که در انسان طهارت نفسانی حاصل شود و قلب از آلودگی تعلّق به دنیا پاک گردد. انفاق مال و سیر کردن شکم دیگران کار بسیار خوبی است، ولی هدف نهایی نیست. هدف اصلی همان طهارت و پاک شدن آینه‌ی قلب و آمادگی برای انعکاس جمال حضرت حقّ است.

﴿...وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ...﴾؛[۳]

**«...[ای رسول گرامی،] به هنگام گرفتن زکات از مردم برای آنها دعا کن که دعای تو مایه‌ی آرامش آنهاست...».**

این سکونت و آرامش روحی که بر اثر دعای رسول به دنبال پرداخت زکات در دل‌ها به‌وجود می آید هدف است؛ نه این که فقط دادن زکات هدف باشد. اگر تمام قوانین و احکام

---

۱ـ سوره‌ی فجر، آیات ۲۶ تا ۲۹.
۲ـ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.
۳ـ همان.

الهی را، اعمّ از تکوینی و تشریعی، تحلیل کنیم، به این حقیقت می‌رسیم که همه‌ی اینها مقدّمه‌ای برای تقرّب ما به مقام اقدس و امنع ربوبی هستند و راه این تقرّب هم جز تقرّب به مقام مقدّس و مکرّم ولایت و امامت نیست؛ آن مقامی که مظهر صفات جمال و جلال خدا و دارنده‌ی رتبه‌ی خلافت به معنای واقعی از عالم ربوبیّت اشمخ اعلاست.

آری، هدف از تشریع تمام احکام، از عبادات و معاملات و معاشرات، تقرّب و دستیابی به دامن وسیع و عظیم حضرت ولیّ الله است و بس.

## آیینه‌ی وجود مردم، تجلّی‌گاه مقام ولایت

این نکته‌ی لطیف را در گفتار یکی از ارباب معرفت دیدم که برایم جالب بود. در آیه‌ی مربوط به حجّ آمده است:

﴿وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلَى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾[1] **«[خطاب به جناب ابراهیم علیه السلام] مردم را به حجّ دعوت کن تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دور به سوی تو آیند».**

در آیه، چنان که می‌بینیم، می‌فرماید:

﴿وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ...﴾؛

**مردم را به حجّ دعوت کن تا به سوی تو بیایند...** و حال آن که دعوت به حجّ برای این است که مردم برای طواف و سعی و رمی و... به سوی مکّه و کعبه بیایند و علی الظّاهر، آیه باید چنین باشد:

(و أَذِّنْ فی النّاسِ ....يَأْتوا البيت) یا (يَأْتوا هَذَا الْبَلَد)؛

دعوت کن تا مردم به سوی بیت (کعبه) یا به سوی این شهر (مکّه) بیایند. ولی به جای مکّه و کعبه و اعمال و مناسک، شخص جناب ابراهیم مورد توجّه قرار گرفته و خطاب به ایشان فرموده است، مردم را دعوت کن تا به سوی تو بیایند و تو را بشناسند و با تو آشنا گردند.

---

۱ـ سوره‌ی حجّ، آیه‌ی ۲۷.

پس معلوم می‌شود که مقصود از حجّ و اعمال و مناسک، شناختن ولیّ است و حرکت به سوی او و تقرّب به او. آن روز ولیّ زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است و سایر اعمال و مناسک، از احرام و طواف و سعی و رمی و ...،همه مقدّمه‌ای هستند برای رسیدن به آن مقصود. همه ظاهری برای نیل به آن باطن هستند. این جمله از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(اَنَا صَلاةُ الْمُؤمِنِينَ وَ صِيامُهُمْ)؛[1]

**«من نماز مؤمنان و روزه‌ی آنان هستم».**

یعنی، هدف اصلی از نماز و روزه‌ی مؤمنان، شناختن من و تقرّب جستن به من است و لذا قرآن نیز در آیه‌ی حجّ نگفته است که مردم را دعوت کن تا بیایند و این اعمال را انجام دهند، بلکه گفته است آنان را دعوت کن تا رو به تو آورند و خودشان را به تو نزدیک گردانند؛ یعنی، با ولیّ زمان ارتباط برقرار کنند و خودشان را در او فانی کنند و جمال او را در حدّ ظرفیت خویش در آیینه‌ی وجود خود متجلّی سازند تا همان گونه که آیینه‌ی وجود ولیّ تجلّی گاه مقام ربوبی است، آیینه‌ی وجود مردم نیز تجلّی گاه مقام ولایت باشد.

## وجود اقدس امام زمان علیه السلام بیت‌الله واقعی

در روایت آمده است که حضرت امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام مردم را در حال طواف دیدند و به همراهانشان فرمودند:

(هكَذَا كانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ)؛

**«در زمان جاهلیّت نیز همین گونه طواف می کردند».**

یعنی، این طوافی نیست که خدا در اسلام از مردم خواسته است. بعد فرمودند:

**(إنَّمَا اُمِرُوا أنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إلَيْنَا فَيُعْلِمُونَا وَلايَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ)؛[2]**

---

۱ـ اسرارالعبادات قاضی سعید قمی، چاپ دانشگاه، صفحه‌ی ۶.

۲ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹۲.

**«مردم از آن جهت مأمور به طواف شده‌اند که پس از آن به سوی ما بیایند و ولایت ما را اعلام کنند و مودّت و نصرت خودشان را به ما عرضه بدارند».**

آری، بیت‌الله واقعی وجود اقدس امام است و طواف واقعی چرخیدن بر محور وجود او و عرض خضوع و ادب به آستان اکرم اوست که صاحب این خانه و ربّ‌البیت است. دل به خانه‌ی سنگ و گلی دادن و صاحبخانه را از دل بیرون کردن نه شرط عقل و درایت است نه از سوی دین و شریعت مجاز؛ بلکه:

﴿وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَة أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾؛[1]

آن کس که یک عمر در دنیا با کوردلی زندگی کرده و از دیدن صاحبخانه محروم بوده است، در آن جهان نیز کور خواهد بود و از دیدار صاحب عالم، مهجور.

## سه گروهی که خداوند با غضب به آنها می‌نگرد

(ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَة وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَنِ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللهِ لَيْسَتْ لَهُ وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلامِ نَصِيباً)؛[2]

**«خداوند در روز قیامت با سه کس یا سه گروه سخن نمی‌گوید* و از آلودگی‌ها پاکشان نمی‌سازد و برای آنان عذابی دردناک است: کسی که به دروغ مدّعی مقام امامت از جانب خداوند باشد و کسی که امامت امام منصوب از سوی خدا را انکار کند و کسی که برای آن دو نفر [مدّعی امامت باطل و منکر امام حقّ] از اسلام بهره‌ای قائل باشد».**

تردیدی نیست در این که آن دو نفر خودشان را امام مردم معرّفی کردند. بنابراین، کسانی که معتقد به این نوع باشند، مشمول این حدیث خواهند بود.

---

۱ـ سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۲.

۲ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۷۳.

* در حدیث دیگری به جای (لا يُكَلِّمُهُمُ الله) جمله‌ی (لا يَنْظُرُ اللهُ اِلَيْهِم) آمده است؛ یعنی خدا به آنها نگاه نمی‌کند.

## فریضه‌ی ولایت در همه حال واجب است

در روایت دیگری حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

(إنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله خَمْسَ فَرَائِضَ الصَّلاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ الْحَجَّ وَ وَلايَتَنَا فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي أَشْيَاءَ مِنَ الْفَرَائِضِ الْأَرْبَعَةِ وَ لَمْ يُرَخِّصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلايَتِنَا)؛

**«خداوند پنج چیز را بر امّت محمّد صلی الله علیه و آله واجب کرده است: نماز و روزه و زکات و حجّ و ولایت ما. آنگاه در مورد چهار واجب از آنها در شرایط خاصّی اجازه‌ی ترک داده است[مثلاً، نماز زن در ایّام حیض ترک می‌شود. روزه از مریض و مسافر اداءً ساقط است. زکات بر کسی که مالش به حدّ نصاب نرسیده باشد واجب نیست. حجّ بر غیر مستطیع واجب نیست.] تنها فریضه‌ای که در هر حال بر همه کس واجب است، فریضه‌ی ولایت است که احدی از مسلمین در هیچ حالی مجاز به ترک آن نمی‌باشد».**

بعد، برای تأکید بر مطلب فرمود:

(لا وَ اللهِ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ)؛[1]

**«نه قسم به خدا، در ولایت ترخیصی نیست».**

ولایت ما بر همه کس در همه حال واجب است و لذا می گوییم:

(مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا)؛

**«[شما ای خاندان رسالت که تنها هدف خلقت عالم هستید] هر کس به سوی شما آمد، نجات یافت».**

(وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ)؛

**«و هر کس از شما فاصله گرفت، هلاک شد».**

عالم تکوین و تشریع به اذن خدا بر محور وجود شما می چرخد. تکوینیّات به طفیل

---

۱ـ کافی، جلد۸، صفحه‌ی ۲۷۱.

وجود شما خلق شده‌اند و تشریعیّات نیز مقدّمه‌ای هستند برای دستیابی به مقام تقرّب به ولایت شما؛زیرا که تقرّب به ولایت شما تقرّب به ولایت خداست.

## آمدن به سوی اهل بیت علیهم السلام چگونه حاصل می‌شود؟

حال، آنچه مهمّ است این است که بدانیم مقصود از اتیان و آمدن به سوی اهل بیت چیست و چه معنایی دارد و از چه راهی حاصل می‌شود؟آیا منظور، رفتن به زیارت مشاهد مشرّفه‌ی آن بزرگواران و بوسیدن قبور منوّرشان و شرکت در مجالس ذکر فضایل و مناقبشان و عزاداری در ایّام شهادتشان است؟ آیا منظور از (مَنْ أَتاکُمْ نَجا)همین‌هاست؟

البتّه، این کارها هم بسیار خوب و از لوازم و آثار محبّت است و در سعادت ابدی انسان نیز تأثیرگذار است؛امّا دقیقاً باید در این مورد اندیشید که حضرت امام صادق علیه السلام،در همین حدیثی که از ایشان نقل شد، ولایت را در ردیف اعمال عبادی از جمله نماز و روزه و حجّ و زکات قرار داده است، در صورتی که ولایت، به معنای اعتقاد به امامت و داشتن محبّت به آن اولیای خدا، امری قلبی است و منشأ اصلی اعمال عبادی اعمّ از نماز و روزه و حجّ و زکات است، نه در ردیف آنها، و لذا از این تناسب ولایت با اعمال عبادی استفاده می‌شود که ولایت در این حدیث به معنای اعتقاد به امامت و داشتن محبّت نیست، بلکه منظور اظهار آن امر قلبی در قالب اعتقاد و محبّت در مرحله‌ی عمل است؛ یعنی از طریق منطبق ساختن اعمال و رفتار و گفتارتان در تمام شؤون زندگی با اوامر آن فرمانروایان الهی، به سوی آنها حرکت کنید و جوهر جانتان را با تلطیف از طریق عمل، به مقام ولایت و امامت نزدیک گردانید.تنها اعتقاد و محبّت قلبی در حرکت همه جانبه به سوی ولایت کافی نیست، بلکه بروز و ظهور در مرحله‌ی عمل لازم است و در این صورت است که می‌توانیم بگوییم:

(مَنْ اَتَاکُمْ نَجَا)؛

## محبّت اهل بیت علیهم‌السلام برای هر کس سودمند است

البتّه ـ همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم ـ مسأله‌ی محبّت قلبی در سعادت انسان مؤثّر است؛ امّا بدیهی است که اثر ولایت عملی را نخواهد داشت و آدمی را به مقامات عالی از سعادت تقرّب به ولیّ الله اعظم نخواهد رسانید. آری، حبّ علی علیه‌السلام در دل یک کافر هم اگر پیدا شود، تأثیر خود را خواهد داشت و لااقلّ او را از شدّت عذاب یا از اصل عذاب رهایی خواهد بخشید. در روایات آمده است:

(قالَ رَسولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حُبّی وَ حُبُّ اَهْلِ بَیْتی نافِعٌ فِی سَبْعَةَ مَواطِنَ اَهْوالُهُنَّ عَظیمٌ: عِنْدَ الْوَفاةِ وَ فِی الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الکِتابِ وَ عِنْدَ الْحِسابِ وَ عِنْدَ الْمیزانِ وَ عِنْدَ الصِّراطِ)؛[1]

**«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: محبّت من و محبّت اهل بیت من در هفت موطن که هول و وحشتی عظیم دارند، نافع و سودمند است: موقع مرگ، در قبر، وقت برخاستن از قبر، هنگام پخش نامه‌های اعمال، موقع حسابرسی، هنگام سنجش اعمال و وقت عبور از صراط».**

در این حدیث، چنان که می‌بینیم، قید ایمان و اسلام هم نشده و تصریح شده است که محبّت اهل بیت رسول مطلقاً برای انسان سودمند است.

## به خاطر محبّت علی علیه‌السلام از عذاب در امانم

این داستان شگفت‌انگیز را در گفتار یکی از صاحبان معرفت دیدم. هر چند ایشان سند آن را ارائه نکرده‌اند، ولی اجمالاً از کتابی نقل کرده‌اند که مؤلّف آن مورد وثوقشان بوده است و آن داستان این است:

روزی جناب سلمان (ره) و جمعی از اصحاب در محضر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مشرّف بودند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای این که آنان را به گوشه‌ای از فضیلت امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوجّه

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۵۸.

کند، به سلمان فرمود: هم اکنون برخیز و همراه این جمع حاضر به گورستان یهود برو و آنجا یکی از اموات به نام بندار را صدا کن و با او سخن بگو. سلمان به دستور آن حضرت با آن جمع به گورستان یهود آمد و ندا کرد یا بندار، از قبری جواب داده شد. سلمان به او گفت: تو کیستی و بر چه دینی مرده‌ای و اکنون در چه حالی؟ او گفت: من از قوم یهود بودم و بر دین یهود مرده‌ام و اکنون در زمره‌ی یهودانم ولی مانند دیگر هم کیشانم محکوم به عذاب نیستم. جناب سلمان پرسید: تو چرا در عذاب نیستی؟ جواب داد: چون من علی را دوست می‌داشتم و آن چنان در محبّت علی بی‌قرار بودم که هرگاه او را از دور می‌دیدم، می‌دویدم و خودم را روی پاهای او می‌انداختم و پاهایش را می‌بوسیدم. بارها هم کیشان من سرزنشم می‌کردند و می‌گفتند: آخر، تو را با علی چه کار که این چنین به او محبّت می‌ورزی؟ می‌گفتم: چه کنم، من مجذوب علی هستم و در محبّتش بی‌اختیار؛ و اینک که مرده‌ام، بر اثر همان حبّ علی از عذاب در امانم. البتّه، کافر بهشتی نمی‌شود امّا به خاطر حبّ علی علیه‌السلام از عذاب جهنّم در امان است.

شافعی، رئیس فرقه‌ی شافعیّه از مذاهب چهارگانه‌ی اهل تسنّن، می‌گوید:

اِلَی کَمْ وَ حَتّٰی مَتَیٰ أُعاتَبُ فِی حُبِّ هَذَا الْفَتَی

**«من علی را دوست دارم. آخر تا کی باید به خاطر محبّت به او مورد عتاب و سرزنش دیگران قرار بگیرم»؟**

هَلْ زُوِّجَتْ فاطِمَةُ غَیْرَهُ هَلْ اَتَی فِی غَیْرِهِ هَلْ اَتَی

**«آیا غیر علی کسی هست که شایستگی همسری فاطمه را به او داده باشند؟ آیا غیر علی کسی هست که سوره‌ی هل اتی از سوی خدا در شأن او نازل شده باشد»؟**

یعنی، من کسی را دوست می‌دارم که خدا با سوره‌ی هل اتی مدحش کرده و او را به همسری فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام پسندیده است. این دو از افتخارات بزرگ علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

است: ممدوح خدا و همسر زهرا بودن.

﴿...ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ...﴾؛[1]

**«این فضل خداست که به هر کس بخواهد عنایت می کند».**

## قدردانی خاضعانه از نعمت ولایت

حال، ما هم بحمدالله نعمت بزرگ خدا نصیبمان شده که حبّ علی در عمق جانمان نشسته است.امّا باید توجّه داشته باشیم که این نعمت عظیم به سادگی به دست ما نرسیده است. باید بدانیم چه خون‌های پاکی از بزرگان عالم ریخته شده و چه سرهایی بالای نیزه‌ها رفته وچه خاندان‌ها به اسارت افتاده‌اند تا این گوهر گرانبهای دین و ولایت به دست ما رسیده است. از خدا بخواهیم این نعمت بزرگ ولایت را بر ما مستدام بدارد و به وسیله‌ی ما به آیندگان برساند. این حقیقت را نیز از نظر دور نداریم که ولایت علی و آل علی علیهم‌السلام وقتی به حدّ کمال و تمام می‌رسد که با برائت از دشمنانشان توأم باشد.

## دو محبّت در یک دل نگنجد

کسی گفت: یا امیرالمؤمنین،من شما رادوست دارم ولی از دشمن شما هم بدم نمی آید.فرمود: (اَمَّا الانَ فَاَنْتَ اَعْوَرُ فَاِمّا اَنْ تَعْمَی وَ اِمّا اَنْ تُبْصِر)؛[2]

**«تو الان یک چشمی هستی...».**

نه کوری نه بینا. محبّت ما با محبّت دشمن ما در یک دل نمی گنجد. تولّی باید توأم با تبرّی باشد تا ایمان انسان کامل گردد. البتّه، این را هم بدانیم که تبرّی با رکیک گویی و زشت گویی فرق دارد. تبرّی لازم است امّا رکیک گویی زشت و قبیح است. احیاناً مجالسی از سوی دوستان اهل بیت علیهم‌السلام تحت عنوان تبرّی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام تشکیل می‌شود و در

---

۱ـ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

۲ـ شرح نهج البلاغه‌ی خوئی، جلد ۹، صفحه‌ی ۷۶.

آن مجالس اعمالی ناپسند انجام می گیرد و سخنانی ناشایست بر زبان‌ها جاری می گردد که متناسب با شأن اهل ایمان نیست. آنچه بسیار لازم است، تبرّی اخلاقی و عملی از آن پلیدان است؛ یعنی کاری کنیم که اخلاق و اعمال ما شبیه اخلاق و اعمال آن ناپاکان نباشد، بلکه تا آنجا که می توانیم، بکوشیم اخلاق و اعمال ما شبیه اخلاق و اعمال امامان علیهم‌السلام باشد که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود:

**(نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ ...وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ)؛**[1]

**«ما اصل و ریشه‌ی همه‌ی نیکی‌ها هستیم...و دشمن ما اصل و ریشه‌ی همه‌ی بدی‌ها و زشتی‌هاست...».**

تمام نیکی‌ها از شاخه‌های درخت وجود ما نشأت می گیرد و تمام زشتی‌ها از شاخه‌های درخت وجود دشمنان ما حاصل می‌شود. دین ما دینی حکیمانه است. دین ما با شرم و حیا توأم است و از وقاحت و بی‌شرمی بیزار است. ما به تبعیّت از قرآن می گوییم:

**(اَلا لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظّالِمينَ)؛**

و در زیارت عاشورا از عمق جان می گوییم:

**(اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد)؛**

خدایا، لعنت کن آن کسی را که سنگ اوّل ظلم را نهاد و باب ستم در حقّ محمّد و آل محمّد را به روی عالمیان گشود.

در کربلا هم اگر طفل شیرخوار روی دست پدر تیر خورد و جان داد، آن تیر از کمان سقیفه پر گرفت و در کربلا بر گلوی آن طفل نشست.

**اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلانا صاحِبِ الزَّمانِ وَ اَظْهِرْ بِهِ دينَکَ وَ اَحْيِ بِهِ سُنَّةَ نَبِيِّکَ وَ اجْعَلْنا مِنْ اَعوانِهِ وَ اَنْصارِهِ وَ مِنَ الْمُنْتَظِرينَ لِظُهُورِهِ.**

---

۱ـ کافی، جلد ۸، صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَعِدَ مَنْ وَالاكُمْ، وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ، وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ،

## انواع سعادت

**«هر کس ولایت شما را پذیرفت [و با شما همراه و مرتبط شد] سعادت یافت و به خوشبختی جاودان نایل شد و هر کس با شما دشمنی کرد، تباه و هلاک گردید و هر کس شما [و مقام و عظمت و جلالت شما] را منکر شد، از رحمت خدا ناامید گردید و هر کس [در راه حرکت به سوی خدا] از شما جدا شد، گمراه شد».**

سعادت یعنی خوشی، کامیابی، کامروایی. سعادت دو نوع است: سعادت ظاهری و سعادت معنوی.

## مفهوم سعادت ظاهری و سعادت معنوی

سعادت ظاهری و دنیوی یعنی این که انسان دارای بدن سالم و اعضا و جوارح سالم باشد و بتواند از لذّات دنیوی برخوردار گردد. امّا سعادت معنوی به عقاید صحیح و حقّ و اخلاق پسندیده‌ی نفسانی مربوط است که منشأ اعمال صالح است و دارنده‌ی آن در عالم آخرت به خوشبختی جاودان نایل می‌شود. مسلّماً خوشی به معنای کامل در دنیا متحقّق نمی‌شود. دنیا در طبیعت خود دو عیب و نقص مسلّم انفکاک‌ناپذیر دارد؛ اوّلاً، زوال‌پذیر است و مانند سایه است. سایه ظاهراً ساکن است امّا در واقع، یک لحظه هم ساکن نیست و

علی‌الدّوام در حال زوال است و می‌بینیم که پس از ساعت یا ساعاتی به کلّی از بین می‌رود. عمر انسان نیز چنین است و علی‌الدّوام در حال زوال است ولی ما می‌پنداریم که ساکن و ثابتیم و حتّی گذشتن را نیز به زمان نسبت می‌دهیم و می‌گوییم زمان گذشت، سال قبل گذشت، ماه محرّم و صفر گذشت و...؛ حال آن که، این ما هستیم که می‌گذریم. ماه‌های محرّم و صفر و فروردین و اردیبهشت در هر سال هستند و ما نیستیم، به قول سعدی:

دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت بیاید که ما خاک باشیم و خشت

کسانی که از ما به غیب اندرند بیایند و بر خاک ما بگذرند

نوه‌ها و نتیجه‌های ما می‌آیند و روی خاک‌های ما راه می‌روند.

(یَابْنَ آدَمَ اِنَّما اَنْتَ عَدَدُ اَیّامٍ اِذا مَضَی یَومٌ مَضَی بَعْضُکَ)؛[۱]

**«ای پسر آدم، تو در حقیقت تعدادی از روزها هستی؛ یک روز که گذشت، پاره‌ای از تو گذشته است».**

یک خشت از ساختمان که برداشته شود، به همان مقدار از ساختمان کم می‌شود. خشت دوّم و سوّم و عاقبت، تمام ساختمان از بین رفته است. ساختمان وجود انسان نیز از تعدادی روز تشکیل شده است و با گذشت هر روز، جزئی از وجود انسان کم می‌شود و عاقبت تمام می‌شود.

(نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَی أَجَلِهِ)؛[۲]

**«نفس کشیدن شخص گام اوست به سوی مرگش».**

این یک عیب مسلّم دنیاست که زوال‌پذیر است و کاری هم نمی‌توان کرد. تمام سلاطین عالم می‌کوشیدند که آن را نگه دارند و نگذارند که تمام شود امّا نتوانستند و خود در

---

۱ـ مجموعه‌ی ورّام، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۸.

۲ـ نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۷۱.

دل خاك پوسیدند.

عیب دوّم دنیا این است که نوشش با نیش آمیخته است و هرگز در آن نوش بی‌نیش یافت نمی‌شود. اگر نوشی به آدم برساند، به همراه آن ده نیش از ده سو به او می‌زند. بیانی رساتر از بیان امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیست که در معرّفی دنیا می‌فرماید:

(أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُحَذِّرُكُمُ الدُّنْیَا)؛

**«[پس از حمد خدا و درود بر رسول خدا] من شما را از دل بستن به دنیا بر حذر می‌دارم».**

(فَإِنَّهَا حُلْوَة خَضِرَة)؛

**«زیرا دنیا [به کام دنیاطلبان] شیرین و [در نظر آنان] سبز و خرّم است».**

(حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَلَّتْ بِالْآمَالِ وَ تَزَیَّنَتْ بِالْغُرُورِ لا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَ لا تُؤْمَنُ فَجْعَتُهَا)؛

**«به شهوت‌ها پیچیده شده و به آرزوهای [بی جا و] فریبنده خود را آرایش داده است. شادی آن دوام ندارد و از درد و اندوه آن نمی توان در امان بود».**

آدمی چه بسا اکنون سالم است و خوشحال و خندان، ولی فردا بیمار است و غمگین و گریان. چه می‌دانیم فردا اسم ما در دفتر زنده‌ها ثبت است یا در دفتر مرده‌ها.

(لا تَدْرِی نَفْسٌ ماذا تَكْسِبُ غَداً)؛

**«کسی نمی‌داند فردا چه بر سرش می‌آید».**

(غَرَّارَة ضَرَّارَة... أَكَّالَة غَوَّالَة)؛

**«دنیا فریبنده‌ای زیان‌بار و شکم‌باره‌ای هلاک کننده است [از خوردن و پوشاندن آدمیان در دل خاک هیچ گاه سیر نمی‌شود]».**

(لَمْ یَكُنِ امْرُؤٌ مِنْهَا فِی حَبْرَة إِلَّا أَعْقَبَتْهُ بَعْدَهَا عَبْرَة)؛

**«احدی از متاع دنیا مسرور و شادان نگشته، مگر این که در پی آن گریه‌ی گلوگیر [یا غم و**

اندوهی]به او روی آورده است».

(حَيُّهَا بِعَرَضِ مَوْتٍ وَ صَحِيحُهَا بِعَرَضِ سُقْمٍ مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ وَ عَزِيزُهَا مَغْلُوبٌ وَ مَوْفُورُهَا مَنْكُوبٌ وَ جَارُهَا مَحْرُوبٌ)؛[1]

«زنده‌اش در معرض مرگ و سالمش در معرض بیماری است و سلطنت آن از دست رفته و سربلندش سر به زیر گشته و ثروتمندش به نکبت افتاده و همسایه‌اش غارت زده شده است».

## دنیا محلّ تحصیل آسایش آخرت

فرموده‌اند:

(لا عَيْشَ اِلاّ عَيْشُ الاخِرَةِ)؛[2]

«زندگی خوش جز در آخرت تحقّق ندارد».

حال، نکته‌ی جالب این است که دنیا جای راحتی نیست؛امّا جایی که می‌توان راحتی را به دست آورد، همین دنیاست. آسایش آخرت را باید در دنیا تحصیل کرد؛ فرموده‌اند:

(اَلدُّنيا مَزْرَعَةُ الاخِرَةِ)؛

«دنیا کشتگاه و آخرت دروگاه است».

آسایش تابستانی یک کشاورز در گرو رنج بذرافشانی وی در فصل پاییز است و آسایش اخروی انسان مؤمن نیز در گرو رنج دینداری وی در دنیاست. از این جهت، دنیا در بیان امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام مَتجَر اولیاءالله، یعنی تجارتخانه‌ی دوستان خدا، معرّفی شده است. امام بزرگواری که دنیا را با جملات کوبنده‌اش تحقیر کرده است، در جملات بعدی آن را مورد تکریم و تمجید قرار داده است.

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۰.

۲ـ مجموعه‌ی ورّام، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۳.

## کدام دنیا مورد مذمّت است؟

وقتی امام علی علیه السلام شنید که مردی دنیا را مورد مذمّت قرار داده است، پس از مواعظی چند فرمود:

(إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِهَا)؛

**«دنیا سرای صدق و راستی است برای کسی که آن را [چنان که هست] باور داشته باشد [که با کمال صدق و راستی زوال و فنای خود را نشان می‌دهد و با زبان حال روشن‌تر از زبان قال فریاد می‌زند: من زوال پذیرم، به من دل نبندید. امّا کو گوش سالم که فریاد او را بشنود.] و سرای تحصیل عافیت و سلامت از عذاب خداست برای کسی که [صحنه‌های درس آموز] آن را بفهمد [و مقاصد آنها را دریابد.] و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بردارد [و با پیروی از دستورهای پیشوایان دین، سرمایه‌ی حیات پس از مرگ را به دست آورد.] و سرای پند و نصیحت است برای کسی که از آن پند بگیرد».**

(مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللهِ وَ مُصَلَّى مَلائِكَةِ اللهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللهِ)؛

**«دنیا عبادتگاه دوستان خدا و جایگاه دعای فرشتگان خداست [که برای بندگان از خدا طلب رحمت و مغفرت می‌کنند] و محلّ فرود آمدن وحی خدا [برای ارشاد و هدایت بندگان خدا] است».**

(وَ مَتْجَرُ أَوْلِيَاءِ اللهِ اكْتَسَبوا فِيهَا الرَّحْمَةِ وَ رَبِحوا فِيهَا الْجَنَّة)؛ [1]

**«و [دنیا] تجارتخانه‌ی اولیای خداست که در آن [با عبادت و بندگی] رحمت و فضل خدا را به دست آورده و سود [بسیار عظیم] بهشت را تحصیل کرده‌اند».**

## سعادت یعنی پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام

حقیقت مستفاد از این کلام نورانی دو چیز است: یکی این که دنیا مکان رنج است و

---

۱ـ نهج‌البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۲۶.

محلّ آسایش نیست و دیگر این که مکان کسب تمام راحتی‌ها و آسایش‌های ابدی همین دنیاست و مقصود اصلی ما در این بحث این است که تنها راه تحصیل سرمایه‌ی حیات ابدی، داشتن عقاید حقّه و اخلاق فاضل و اعمال صالح است که تنها از راه تن دادن به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام حاصل می‌شود:

(سَعِدَ مَنْ وَالاکُمْ)؛

**«خوشبخت و سعادتمند شد کسی که شما را به ولایت از سوی خدا پذیرفت».**

حال، اگر کسی تمام عقاید حقّه اعمّ از توحید و نبوّت و معاد را بپذیرد و متّصف به صفات نیک اعمّ از صدق و عفاف و اخلاص و امانت باشد و در مرحله‌ی عمل نیز عابد و عامل به تمام واجبات و مستحبّات و تارک کلّ محرّمات و مکروهات باشد امّا از صراط مستقیم ولایت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و آل اطهارش علیهم‌السلام منحرف باشد و آن بزرگواران را به عنوان اولیاء و امامان منصوب از جانب خدا نشناسد و معارف و احکام دین خدا را از طریقی غیر از طریق آن امامان معصوم به دست آورد، تمام اینها کمترین تأثیری در سعادت اخروی او نخواهد داشت و اگر انکار ولایت و امامت از روی لجاج و عناد باشد و پس از آگاهی از دلایل عقلی و نقلی و تمام شدن حجّت، عالماً و عامداً اعراض کرده باشد،نه تنها بهشتی نیست،بلکه جهنّمی خواهد بود و اگر به علّت قصور در ادراک و دست نیافتن به دلایل باشد،مستضعف به حساب می‌آید و در این صورت، به فرموده‌ی قرآن:

﴿فَأُولئِکَ عَسَی اللهُ أنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ...﴾؛[1]

**«ممکن است مورد عفو خدا قرار گیرد...».**

## بی‌ثمر بودن عقاید حقّه بدون اعتقاد به ولایت

بر ما دل‌بستگان به اهل بیت رسول علیهم‌السلام لازم است که شدیداً از این عقیده‌ی به دست

---

۱ـ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۹.

آمده از طریق عقل، آیات و روایات مراقبت کنیم. تمام عقاید و معارف و احکام دین در سایه‌ی اعتقاد به ولایت و امامت علی و آل علی علیهم السلام معنا و ارزش می‌یابد، به قول عالم بزرگواری مانند صفر است در جنب عدد که اگر صد هزار صفر کنار هم بچینیم، معنا و اعتباری نخواهد داشت؛ اعتبار و ارزش آنها بسته به عددی است که پشت سر آنها قرار می گیرد. اگر یک صفر دنبال عدد یک قرار گرفت، می شود ده؛ دو صفر می شود صد؛ سه صفر می‌شود هزار و...؛ تمام عقاید حقّه و اخلاق فاضل و اعمال صالح در مکتب شیعه‌ی امامیّه صفرهایی هستند که تا دنبال امامت و ولایت علی و آل علی علیهم السلام قرار نگیرند، در نزد خدا، به حکم آیات و روایات فراوان، ارزشی نخواهند داشت و در سعادت اخروی مؤثّر نخواهند بود.

این خواست خداوند است که معارف و احکام دین از طریق اهل بیت رسول علیهم السلام به دست بندگانش برسد و تنها راه تقرّب به خدا، تقرّب به اهل بیت رسول علیهم السلام باشد. برای ورود بنی اسرائیل به بیت مقدّس دروازه‌ی خاصیّ تعیین شد و با وجود دروازه‌های متعدّد دستور رسید که تنها از آن درِ معیّن وارد شوند و به هنگام ورود، خضوع کنند و کلمه‌ی «حطّه» را، که به معنای استغفار و طلب ریزش گناهان است، بر زبان جاری کنند، چنان که در این آیه آمده است:

﴿وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ...﴾؛[1]

**«هنگامی که گفتیم داخل این قریه بشوید و از نعمت‌های فراوان آن هر چه می‌خواهید بخورید و از آن در با خضوع و خشوع وارد شوید و بگویید حطّه تا شما را بیامرزیم...».**

## تقرّب به خدا فقط از راه علی و آل علی علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ بابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسرائِيلَ فَمَنْ دَخَلَ وِلايَتَكَ فَقَدْ دَخَلَ الْبابَ

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۵۸.

**كَما اَمَرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ)؛** [۱]

**«مثل تو در امّت من مثل باب حطّه در بنی اسرائیل است؛ پس هر کس در ولایت تو داخل شود، به آن باب داخل شده که خدا به آن امر فرموده است».**

امام باقر علیه السلام هم فرموده است:

(نَحْنُ بابُ حِطَّتِكُمْ)؛ [۲]

**«ما باب حطّه‌ی شما هستیم».**

به شیطان گفتند راه تقرّب به ما سجده بر آدم است. اگر از آن راه بیایی، قبول می‌شوی؛ وگرنه، اگر هزاران سال هم سجده کنی، مقبول نخواهی شد و ملعون ابدی خواهی شد. اینجا هم فرموده‌اند شما یک در بیشتر برای تقرّب به خدا ندارید و آن درِ خانه‌ی علی و آل علی علیهم السلام است. اگر از آن در آمدید، (سَعِدَ مَنْ وَالاكُمْ) و اگر از آن در منحرف شدید، هلاک می‌شوید (هَلَكَ مَنْ عاداكُمْ).

(وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ)؛

**«هر که از شما جدا شد، گمراه شد».**

خدا ما را از عالم خاک و جماد حرکت داده تا به مقام قرب برساند. هم مقصد بسیار عظیم است هم راه و مسیر بس دشوار و پرخطر. در این مسیر، راهنمایی و رهبری کار هر کسی نیست. در این راه، گردنه‌ها، کوه‌ها، سنگلاخ‌ها، راهزن‌ها و چاه‌ها بسیار زیاد است. می‌بینیم که چه فرقه‌ها و گروه‌هایی در این چاه‌ها و چاله‌ها افتاده‌اند و از درّه‌های مخوفی سر در آورده‌اند. در این راه، همه‌ی بزرگان، اعمّ از فیلسوفان و عارفان، متحیّر و سرگردانند و احتیاج به راهنمایی مطمئن دارند تا از اوّل و آخر راه آگاه باشد و مقصد را خوب بشناسد و ایشان همان کسانی

---

۱ـ تفسیر نورالثّقلین، جلد ۱، صفحات ۸۲ و ۸۳.

۲ـ همان، صفحه‌ی ۸۳.

هستند که در زیارتشان (جامعه‌ی کبیره) می‌خوانیم:

(خَلَقَکُمُ اللهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِینَ)؛

«[هنوز عالمی خلق نشده بود که] خدا شما را نورهایی آفرید و محیط بر عرش خود قرار داد».

حضرت امام جواد علیه السلام به محمّدبن سنان فرمود:

(اِنَّ اللهَ لَمْ یَزَلْ فَرْداً مُتَفَرِّداً فِی وَحْدانِیَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً وَ فاطِمَةَ فَمَکَثُوا اَلْفَ اَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ الاَشْیاءَ کُلَّها وَ اَشْهَدَهُمْ خَلْقَها وَ اَجْرَی عَلَیْها طاعَتَهُمْ وَ جَعَلَ فیهِم مِنْهُ ما شاءَ وَ فَوَّضَ اَمْرَ الاَشْیاءِ اِلَیْهِم فَهُمْ قائِمونَ مَقامَهُ یُحَلِّلُونَ ما شاؤُوا وَ یُحَرِّمُونَ ما شاؤُوا وَ لا یَفْعَلُونَ اِلاّ ما شاءَ اللهُ فَهذِهِ الدِّیانَةَ الَّتِی مَنْ تَقَدَّمَها مَرَقَ وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْها مُحِقَّ خُذْها یا مُحَمَّدُ فَاِنَّها مِنْ مَخْزُونِ الْعِلْمِ وَ مَکْنُونِهِ)؛[1]

«خداوند پیوسته یگانه و یکتا بود، آنگاه محمّد و علی و فاطمه را آفرید. آنها هزارهزار دهر بودند و سپس اشیاء را آفرید و آنها را شاهد خلق اشیاء قرار داد و اشیاء را موظّف به اطاعت از آنها کرد و آنها قائم مقام خدا [در تدبیر امور] شدند و حلال و حرام خدا به دست آنها سپرده شد و آنها جز به مشیّت خدا کاری نمی کنند. این دیانتی است که هر کس از آن جلو بیفتد یا عقب بماند، هلاک می شود. ای محمّد، [نام راوی است] این را بگیر که برگرفته از علم مکنون و مخزون است».

امام باقر علیه السلام راجع به حسن بصری می‌فرمود:

(فَلْیَذْهَبِ الْحَسَنُ یَمیناً وَ شِمالاً فَوَاللهِ ما یُوجَدُ الْعِلْمُ اِلاّ هیهُنا)؛[2]

«حسن هر جا که می خواهد برود، به چپ یا به راست برود، به خدا قسم، به علم نخواهد رسید، مگر اینجا [به سینه‌ی خودشان اشاره کردند]».

(لا یُوجَدُ الْعِلْمُ اِلاّ مِنْ اَهْلِ بَیْتٍ نَزَلَ عَلَیْهِمْ جَبْرَئیلَ)؛[3]

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲۵، صفحه‌ی ۲۵.

۲ـ همان، صفحه‌ی ۹۱.

۳ـ همان.

**«باید درِ خانه‌ای بروند که جبرئیل آنجا نازل شده است. تا به آنجا نیایند، به جایی نمی‌رسند».**

(فَلْيَذْهَبِ النّاسُ حَيْثُ شاؤُوا فَوَاللهِ لَيَأْتِيَنَّ الاِمْرُ هَيهُنا)؛[1]

**«مردم هر جا می‌خواهند بروند امّا به خدا قسم تا درِ خانه‌ی ما نیایند، راه را پیدا نمی‌کنند».**

(كُلُّما لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هذَا الْبَيْتِ فَهُوَ باطِلٌ)؛[2]

**«هر چه از این خانه خارج نشده باشد، باطل است».**

## ماجرای تنبّه اسحق‌بن‌یعقوب کندی

اسحق‌بن‌یعقوب کندی، فیلسوف معروف عرب، تناقضاتی در قرآن به نظرش رسید و بنا کرد در این زمینه کتابی نوشتن. روزی یکی از دوستان او خدمت امام عسکری علیه‌السلام مشرّف شد و ضمن صحبت، امام علیه‌السلام فرمود:

(اَما فِيكُمْ رَجُلٌ رَشيدٌ يَرْدَعُ اسْتاذَكُمُ الْكِنْدِي عَمّا اَخَذَ فِيهِ مِنْ تَشاغُلِهِ بِالْقُرآنِ)؛

**«آیا در میان شما مرد رشیدی نیست که استادتان کندی را از این کاری که درباره‌ی قرآن شروع کرده باز بدارد»؟**

گفت: آقا، او استاد ماست. شاگرد در مقابل استاد چه می‌تواند بگوید؟ فرمود: من به تو جمله‌ای یاد می‌دهم؛ وقتی که نزد او رفتی، به او بگو. او آدم منصفی است؛ سخن حقّ را که بشنود، می‌پذیرد. بگو به نظرم اشکالی آمده است که از حلّش عاجزم. از شما حلّ آن را می‌خواهم و آن این است: اگر صاحب قرآن، که قرآن را نازل کرده است، بگوید منظور من از این آیه و آن آیه، این که شما فهمیده‌اید نبوده است و من منظور دیگری داشته‌ام، در این صورت، اشکال به فهم شما وارد می‌شود، نه به قرآن. بنابراین، تناقض در فهم شما پیدا می‌شود، نه در آیات قرآن. این را بگو و جواب بخواه. او هم پیش استاد آمد و همین یک جمله‌ی کوتاه

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲۵، صفحه‌ی ۹۴.

۲ـ همان.

را گفت.او وقتی این سخن را شنید، سرش را پایین انداخت و مدّتی فکر کرد و بعد، سر بلند کرد و گفت: دوباره حرفت را تکرار کن.او تکرار کرد.استاد گفت: این حرف را از کجا آورده‌ای؟از چه کسی یاد گرفتی؟گفت: به ذهن خودم رسیده است. گفت: نه،این حرف تو نیست. این از افق فکر تو بالاتر است.این حرف را از کجا گرفتی؟گفت: واقع مطلب این است که خدمت امام عسکری علیه‌السلام رسیدم و ایشان فرمودند. گفت: بله،آنها خاندانی هستند که حسابشان از دیگران جداست و حقّ با ایشان است.از جا برخاست و تمام نوشته‌های خود را در این زمینه آورد و آتش زد.[1]

آری:

(اِنَّما یَعْرِفُ القُرآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ)؛[2]

**«قرآن را کسی می‌داند که مخاطب قرآن است».**

آنان که قرآن در خانه‌شان نازل شده است، از مقاصد قرآن آگاهند.

(اَهْلُ الْبَیْتِ اَدْرَیٰ بِما فِی الْبَیْتِ)؛

**«صاحبخانه از هر کس به محتویات خانه‌اش داناتر است».**

آدمی که سرزده وارد شده،چه می‌داند در خانه چیست،پس:

(ضَلَّ مَنْ فَارَقَکُمْ)؛

**«هر کس از شما فاصله گرفت، به گمراهی افتاد».**

## آگاه شدن ادریس از فهم اشتباه خود

مردی به نام ادریس درباره‌ی امامان علیهم‌السلام عقیده‌ای افراطی داشت؛ یعنی خیال می کرد که آنها خدا هستند. گفت: برای زیارت امام عسکری علیه‌السلام حرکت کردم.راهم دور بود و خیلی

---

۱ـبحارالانوار،جلد ۵۰،صفحه‌ی ۳۱۱؛ پاورقی منقول از مناقب،جلد ۴،صفحه‌ی ۴۲۴.
۲ـکافی،جلد ۸،صفحه‌ی ۳۱۲.

رنج بردم تا به سامرّا رسیدم.به کاروان‌سرایی رسیدم؛ از شدّت خستگی خوابم برد. ناگهان احساس کردم کسی بیدارم می‌کند.چشم باز کردم، دیدم امام عسکری علیه‌السلام است، در حالی که سوار بر مرکب است و جمعی اطرافش هستند.از بالای مرکب، با چوبدستی که در دست داشت، بدنم را حرکت می‌داد.بیدار شدم.تا فهمیدم، برخاستم و ایستادم و جلو رفتم تا پا و رکابشان را ببوسم. فقط یک جمله به من فرمود و این آیه را خواند:

﴿...بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ۞لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛[1]

**«...فرشتگان ملأ اعلیٰ همه‌ی بندگانی هستند که مطیع امر پروردگارند و هرگز در سخن بر خدا سبقت نمی‌گیرند و جز به امر خدا کاری نمی‌کنند».**

این آیه قلب مرا دگرگون کرد و گفتم:

**(حَسْبِي يا مَوْلايَ)؛**

**«مولایم، مرا بس است».**

آمده بودم تا بفهمم و خوب هم فهمیدم.[2] با یک جمله‌ی کوتاه، آن آدمِ در حال سقوط به درّه‌ی هولناک غلوّ را نجات داد.

**(سَعِدَ مَنْ والاكُمْ)؛**

**«سعادتمند شد آن کس که به شما پیوست».**

## پیشگویی امام حسن عسکری علیه‌السلام

جعفربن شریف جرجانی اهل گرگان بود.می گوید من به مکّه رفتم. در بین راه، به سامرّا رسیدم. اموالی از شیعه که سهم امام بود، همراهم بود. به حضور امام عسکری علیه‌السلام رسیدم و می‌خواستم از ایشان بپرسم که اموال را به چه کسی تحویل دهم.پیش از این که چیزی بگویم،

---

۱ـ سوره‌ی انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲ـ بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحات ۲۸۳ و ۲۸۴.

فرمود: به خادمم مبارک بده. وقتی خواستم برخیزم، گفتم: آقا،شیعیان شما در گرگان به شما سلام رساندند و من مأمور ابلاغ سلام هستم.فرمود: شما به مکّه می روی و تا برگردی،صدو هفتادروزطول می کشد.اوّل صبح جمعه به سلامت وارد گرگان می شوی،درحالی که سه شب از ماه ربیع الآخر گذشته است و خواهی دید که خداوند به تو نوه ای عطا کرده است.اسم او راصلت بگذار.صلت بن شریف بن جعفر بن شریف از دوستان و اولیای ما خواهد بود.من نیز عصر آن روز، برای دیدار شیعیان و دوستان خود به آنجا خواهم آمد. آنها را از آمدن من آگاه ساز.

من به حجّ رفتم و برگشتم. دیدم اوضاع همان گونه است که امام فرموده بود.سفرم صدو هفتاد روز طول کشید و روز ورودم اوّل صبح جمعه بود و سه شب از ماه ربیع الآخر گذشته بود. خدا به من نوه ای داد و اسمش را صلت گذاشتم.مردم به دیدارم آمدند و من به آنها خبر دادم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وعده فرموده اند که امروز عصر به دیدار شما خواهند آمد. آنها خیلی خوشحال شدند و در خانه ی من اجتماع کردند.نماز ظهر و عصر را همان جا خواندند و به انتظار مقدم شریف امام نشستند.عصر که شد، دیدم امام از در اتاق وارد شدند و سلام کردند. ما هم به استقبالشان برخاستیم و دستشان را بوسیدیم. فرمود: من چون به جعفر وعده داده بودم که امروز به دیدار شما بیایم، نماز ظهر و عصر را در سُرَّمَنْ رَآی خواندم و الان هم به اینجا رسیده ام. حال،اگر مسائل یا حوائجی دارید، بپرسید.مردم جمع شدند و مسائل و حوائجشان را عرض کردند.بعد، امام وداع کردند و تشریف بردند.[1] اینها کراماتی است که قلب های ما را به نور امامت و ولایتشان منوّر می سازد.

از خدا می خواهیم که همه ی ما را تا لحظه ی آخر عمرمان در مسیر پیروی از ولایت و امامت ثابت قدم بدارد.

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳.

## آخرین لحظات حیات مبارک امام حسن عسکری علیه السلام

امروز، روز هشتم ماه ربیع الاوّل، روز شهادت امام عسکری علیه السلام در بیست و هشت سالگی است. شب هشتم با دست خود نامه‌هایی مرقوم فرمودند و به مدینه و جاهای دیگر فرستادند. ساعت آخر شب، برای وضو آب خواستند. آن قدر حالشان نامساعد بود که نمی توانستند خودشان وضوی کامل بگیرند. لذا دستمالی روی دامنشان پهن کردند و در همان بستر که نشسته بودند وضو گرفتند و نماز صبح را خواندند. بعد از نماز فرمودند آب برای آشامیدن آوردند. ظرف آب را که آوردند، آقا دستشان می‌لرزید و نمی توانستند ظرف را نگه دارند. ظرف به دندان‌های مبارکشان می‌خورد. فرزند بزرگوارشان امام عصر (ارواحنا فداه)، که پنج ساله بودند، ظرف را گرفتند و مقابل پدر نشستند و ظرف آب را به دهان پدر نزدیک کردند و پدر را سیراب کردند.

امّا روز عاشورا تشنه‌ای هم در قتلگاه افتاده بود و می گفت:

(یا قَوْمِ اسْقُونی شَرْبَةً مِنَ الْماءِ)؛

امّا به جای آب، ضربات نیزه و شمشیر بود که بر بدن آغشته به خونش فرود می آمد.

صَلَّی اللهُ علیک یا ابا عبدِالله و عَلَی الْاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِک.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

أَشْهَدُ أَنَّ هٰذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَىٰ، وَجَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ

**«من شهادت می‌دهم [و اعتراف می کنم که اتّصاف به] این [فضایل و مناقبی که از اوّل زیارت ذکر شد] در زمان‌های گذشته برای شما سابقه داشته و در زمان‌های آینده نیز جریان دارد».**

## منظور از «ما مَضَی» و «ما بَقِی»

در اینجا منظور از «ما مَضَی» و «ما بَقِی» چیست؟ احتمالاتی وجود دارد. یک احتمال این است که «ما مَضَی» مربوط به عالم ملکوت و «ما بَقِی» مربوط به عالم طبع و مادّه است. ولی اشکالی که در این احتمال وجود دارد این است که عنوان «ما مضی» با عالم ملکوت تناسب ندارد؛ بلکه متناسب با عالم مادّه و طبیعت است که تحت تأثیر زمان قرار می گیرد و معنای «ما مَضَی» و «مابَقِی»، یعنی گذشته و آینده، تحقّق می یابد و عالم زمان هم تنها همین عالم نیست که ما در آن هستیم و می‌بینیم. خدا می داند که چه عوالمی پیش از عالم ما بوده؛ مثل همین زمین و آسمان ما که منقرض شده و دوباره از نو پی ریزی شده و کهکشان‌ها و منظومه‌هایی به‌وجود آمده و منقرض شده است یا از نو آفریده شده و همچنان ادامه داشته است تا نوبت به عالم فعلی ما رسیده است و عالم فعلی ما هم منقرض می شود و عوالم دیگری از پی آن به‌وجود خواهد آمد.

از آنجا که خدا قدیم است، فیض او نیز قدیم است. لذا ما نمی دانیم چه عوالمی قبل از ما بوده و چه عوالمی بعد از ما خواهد بود.

## بی خبری ما از عوالم پیشین

حدیثی از امام باقر علیه السلام ذیل این آیه آمده است:

﴿...بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ﴾؛[1]

آن حضرت فرمود:

(یا جابِر تَأْوِیلُ ذلِکَ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ اِذا اَفْنَی هذا الْخَلْقَ وَ هذا الْعالَمَ وَ سَکَنَ الْجَنَّة اَهْلُ الْجَنَّة وَ سَکَنَ النّارَ اَهْلُ النّارِ)؛

**«ای جابر، آنگاه که خداوند تمام این خلق و این عالم را فانی کرد [و قیامت برپا شد] و بهشتیان در بهشت و دوزخیان در جهنّم مسکن گزیدند»،**

(جَدَّدَ اللهُ عالَماً غَیْرَ هذَا الْعالَمِ وَ جَدَّدَ خَلْقًا مِنْ غَیْرِ فُحُولَةٍ و لا اِناثٍ یَعْبُدُونَهُ وَ یُوَحِّدُونَهُ و خَلَقَ لَهُمْ اَرْضاً غَیْرَ هَذَا الارْضِ تَحْمِلُهُمْ وَ سَماءً غَیْرَ هذِهِ السَّماءِ تُظِلُّهُمْ)؛

**«خداوند از نو عالمی غیر این عالم و خلقی غیر این خلق می آفریند که تمام آنها خدا را عبادت می کنند و او را به یگانگی می شناسند و برای آنها زمینی غیر این زمین و آسمانی غیر این آسمان می آفریند».**

(لَعَلَّکَ تَرَی اَنَّ اللهَ اِنَّما خَلَقَ هذَا الْعالَمَ الْواحِدَ اَوْ تَرَی اَنَّ اللّهَ لَمْ یَخْلُقْ بَشَراً غَیْرَکُمْ بَلَی وَ اللهِ لَقَدْ خَلَقَ اَلْفَ اَلْفَ عالَمٍ وَ اَلْفَ اَلْفَ آدَمٍ اَنْتَ فِی آخِرِ تِلْکَ الْعَوالِمِ وَ اُولِئِکَ الآدَمِیِّینَ)؛[2]

**«شاید تو فکر می کنی که خدا تنها همین یک عالم را آفریده یا فکر می کنی که خدا بشری غیر شما نیافریده است [در صورتی که چنین نیست؛ نه عالم منحصر به این عالم است نه بشر منحصر به شماست] بلکه به خدا قسم، خدا هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است [هزار هزار کنایه از کثرت است] و تو در آخر این عالم‌ها و این آدمیزادها قرار گرفته‌ای».**

---

۱ـ سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۵.

۲ـ تفسیر صافی، سوره‌ی ق، ذیل آیه‌ی ۱۵.

یعنی، آدم ابوالبشری آمده و با میلیاردها نسلش منقرض گشته،سپس آدم ابوالبشر دیگری با میلیاردها نسلش آمده و رفته است و همچنان میلیاردها آدم ابوالبشر با میلیاردها نسلشان آمده و فانی شده‌اند و اینک شما در پی آن آدم‌ها آمده‌اید و شما هم منقرض می‌شوید و پس از شما دوباره عالم‌هایی و آدم‌هایی می‌آیند و می‌روند،الی ماشاءالله العلیم الحکیم.

## ولایت اهل بیت علیهم‌السلام در همه‌ی عوالم

حالا ما خطاب به خاندان عصمت علیهم‌السلام می‌گوییم:

(**أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ**)؛

**«من شهادت می‌دهم که شما در همه‌ی این عوالم مولا بوده‌اید»**.

یعنی، ولایت شما اهل بیت نبوّت علیهم‌السلام منحصر به همین بنی آدم فعلی نیست ـ که از آدم ابوالبشر شروع شده ـ بلکه ولایت شما در همه‌ی عوالم محقّق بوده است.علاوه بر عوالم بالا و عوالم انوار، که فعلاً مورد بحث ما نیست،در همین عوالم مادّی و جسمانی و زمانی و زمانیّات، که آن هم منحصر به این عالم فعلی ما نیست،شما ولیّ بوده‌اید و ولایتتان نفوذ داشته است.

(**وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ**)؛

**«بعد از انقضای این عالم نیز چنین است»**.

علی علیه‌السلام در عوالم پیشین «ولیّ» بوده است، در عوالم پسین نیز «ولیّ» خواهد بود و در عوالم بالا هم که معلوم است.

(**خَلَقَكُمُ اللّهُ أَنْواراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ**)؛

**«خدا شما را انواری آفرید و محیط بر عرش خود قرار داد»**.

## افتخار شیعیان در اقرار به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام

بعد از این جملات می‌گوییم، افتخار من این است که (**مَعَكُمْ**)؛ **من با شما هستم**؛ یعنی، به عظمت و جلالت و ولایت شما اقرار می‌کنم و تمام حیات و نشاط و سعادت خود را در این

می‌دانم که با شما باشم و نکند که از شما جدا بشوم. جدایی از شما پوچی و نابودی و هلاکت و بدبختی است. وجه‌الله باقی شما هستید.

(فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ آمَنْتُ بِكُمْ وَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوَّلَكُمْ)؛

**«من با شما هستم؛ من با شما هستم، نه با غیر شما...»**.

ادّعای این مطلب بسیار سنگین است. انسان خجالت می‌کشد که بگوید من با شما هستم. اگر اخلاق و اعمال انسان نمونه‌ای از اخلاق و اعمال دشمنان آن بزرگواران باشد و آنگاه بگوید: (مَعَكُمْ مَعَكُمْ لا مَعَ غَيْرَكُمْ)، آیا بیم آن نیست که بگویند ای کذّاب، ای دروغگو، بی‌حیایی تا چه حدّ؟ البتّه، عادت آنها احسان و سجیّتشان کرم است؛ ولی ما از خودمان باید خجالت بکشیم اگر این گونه باشیم.

(آمَنْتُ بِكُمْ وَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوَّلَكُمْ)؛

**«من به شما ایمان آورده‌ام و تن به ولایت آخرین شما داده‌ام، همان گونه که تن به ولایت اوّلین شما داده‌ام»**.

یعنی، همان گونه که علی علیه‌السلام را به ولایت و امامت پذیرفته‌ام، امام مهدی علیه‌السلام را هم به ولایت و امامت پذیرفته‌ام؛ چون فرموده‌اند، انکار یکی از ما، در واقع، انکار همه‌ی ماست. کسی دارای ایمان است که ولایت و امامت همه را پذیرفته باشد. معارف دین مثل حلقه‌های زنجیر به هم متّصل است. از توحید خدا شروع می‌شود و به امامت حضرت مهدی علیه‌السلام ختم می‌گردد. اگر یک حلقه از این زنجیر جدا بشود، تمام حلقه‌های آن، دنبال آن یک حلقه، از دسترس خارج می‌شوند. انکار امامت حضرت مهدی علیه‌السلام (العیاذ بالله) مستلزم انکار همه‌ی امامان علیهم‌السلام و انکار نبوّت حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و انکار توحید خدا خواهد بود (اعاذنا الله).

## برائت از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام به ویژه جِبْت و طاغوت

(وَ بَرِئْتُ اِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ اَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ

حِزْبِهِمُ الظَّالِمِینَ لَکُمُ الْجَاحِدِینَ لِحَقِّکُمْ)؛

**«و بیزاری جستم به سوی خداوند، عزّ و جلّ، از دشمنان شما و به ویژه از جِبْت و طاغوت و شیطان‌ها و وابستگان آنها که به شما ستم کرده حقّ شما را غصب کردند».**

از جمله وجوه افتراق ما شیعه از اهل تسنّن، همین برائت از دشمنان اهل بیت است. آنها منکر لزوم مودّت اهل بیت رسول علیهم‌السلام نیستند؛ زیرا به نصّ صریح قرآن کریم، مودّت ذی‌القربیٰ اجر رسالت رسول‌الله است. هر کس به قرآن و رسالت معتقد است، به مودّت اهل بیت و ذی‌القربیٰ نیز معتقد است. آنچه آنها ندارند و ما داریم، موضوع برائت از دشمنان اهل بیت است؛ لذا ما در این جمله از زیارت می گوییم:

(وَ بَرِئْتُ اِلَی اللهِّ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ اَعْدَائِکُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ...)؛

من از دشمنان شما تبرّی می کنم و بیزاری می جویم و از آنها متنفّرم؛ مخصوصاً از دو نفر از آنها (جِبْت و طاغوت) که در میان همه‌ی اعداء و شیاطین و جاحدین، اَخبَث وَ اَرذَل و اَنجَسند، عَلَیهِما لَعْنة اللهِ و لَعنَة اللاّعِنینَ اَبَدَالآبِدینَ و دَهْرَ الدّاهِرینَ.

کلمه‌ی (جِبت) در قرآن فقط یک جا آمده است، آنجا که می فرماید:

﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ...﴾؛[1]

**«آیا ندیده‌ای آن کسانی را که نصیبی از کتاب به آنها داده شده است، به جبت و طاغوت ایمان می آورند...».**

ولی کلمه‌ی طاغوت در قرآن مکرّر آمده است. حالا مراد از جبت و طاغوت چیست؟ گفته‌اند: نام دو بت در زمان جاهلیّت بوده است و عرب حجاز آن دو را پرستش می کرده‌اند. البتّه، بت در میان عرب جاهلی متعدّد بوده و قرآن نام برخی از آنها را آورده است، از جمله: لات و مَنات و عُزّیٰ در سوره‌ی نجم، وَدّ و سُواع و یَغوث و یَعوق و نَسر در سوره‌ی نوح. امّا

۱ـ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۱.

مقصود از جبت و طاغوت که در زیارت جامعه آمده است، آن مجسّمه‌های مورد پرستش عرب نیست،بلکه منظور کسانی است که در رأس دشمنان خدا و دین خدا قرار گرفته‌اند و اگر چه نامشان در این زیارت نیامده است،در روایات فراوان از اهل بیت عصمت علیهم السلام شدیداً مورد لعن قرار گرفته‌اند.اگر آنها نبودند، هیچ منکری در عالم به‌وجود نمی آمد.

## به خود بنگریم از کدامین گروهیم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

(نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ ... وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ)؛[1]

**«ما ریشه و اصل همه‌ی خوبی‌ها هستیم و هر نیکی از شاخه‌های درخت وجود ماست... و دشمن ما ریشه و اصل همه‌ی بدی‌هاست و هر کار زشتی از شاخه‌های درخت وجود آنهاست».**

با این توصیف،ما باید در خود بنگریم و ببینیم در اخلاق و اعمال خود،نشان از میوه‌ی کدام درخت داریم و با کدام درخت پیوند خورده‌ایم؟نکند به زبان بگوییم:

(وَ بَرِئْتُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ)؛

ولی عملاً و اخلاقاً دست دوستی به دشمنانشان داده باشیم؛ چرا که تبرّی واقعی از جبت و طاغوت،تبرّی عملی از اخلاق و اعمال آنهاست. مولا یمان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(وَ ارْغَبُوا فِيما عِنْدَاللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اطْلُبُوا مَرْضاتَهُ و طاعَتَهُ وَ اصْبِرُوا عَلَيْهِما)؛

**«به بهشت خدا رغبت نشان بدهید و در اطاعت از فرمان خدا ساعی و در تحمّل رنج بندگی‌اش صابر باشید[ که بندگی خدا دشواری‌ها دارد و پا روی هوس نهادن می خواهد]».**

(لا تُعْيُونا فِي طَلَبِ الشَّفاعَةِ لَكُمْ يَوْمَ القِيامَةِ بِسَبَبِ ما قَدَّمْتُمْ)؛

**«ما را در روز قیامت، برای شفاعت به خاطر گناهانتان به رنج و تعب نیفکنید».**

---

۱ـ کافی،جلد۸،صفحه‌ی ۲۴۲.

کاری نکنید که ما بر اثر بدی اعمالتان نتوانیم از شما شفاعت کنیم و از بوی گند و عفونت گناهانتان نتوانیم به شما نزدیک بشویم. به قول یکی از علما، حدّاقلّ به صورت آدم وارد محشر بشویم تا شفاعتمان کنند.

(وَ لا تَفْضَحُوا اَنْفُسَكُمْ عِنْدَ عَدُوِّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ)؛

**روز قیامت، خودتان را در نزد دشمنانتان مفتضح نسازید** که بگویند شما که پیرو علی بودید، چه برتری بر ما دارید و ما که نبودیم، چه کم و کسری از شما داریم؟

(تَمَسَّكُوا بِما اَمَرَكُمُ اللهُ بِهِ)؛

**«به او امر خدا متمسک باشید».**

دین خدا را نگه دارید که در راه نگهداری دین خدا عزیزانی آغشته به خون گشته و سرهاشان بالای نیزه‌ها رفته است. ما هم که مدّعیان دوستداری آن عزیزان هستیم، باید در راه حفظ دین از هر نوع اقدامی که در توانمان هست دریغ نکنیم و در این صورت است که به ما این بشارت را داده‌اند که:

(فَما بَيْنَ اَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ اَنْ يَغْتَبِطَ وَ يَرَى ما يُحِبُّ اِلاّ اَن يَحْضُرَهُ رَسولُ اللهِ وَ ما عِنْدَاللهِ خَيْرٌ وَ اَبْقَى وَ تَأْتِيهِ الْبِشارَةُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَتَقَرُّ عَيْنُهُ وَ يُحِبُّ لِقاءَاللهِ)؛[1]

**«دم جان دادن، فاصله‌ای بین شما و مشاهده‌ی مقامات عالی و محبوبتان نخواهد بود، جز حضور رسول خدا ﷺ در کنار شخص محتضر؛ و در این موقع، بشارت از جانب خدا می‌رسد و چشم انسان محتضر روشن می‌شود و دوستدار لقای خدا می‌گردد و با حالی خوش وارد عالم برزخ می‌شود».**

## روز قیامت از شیعیان خود حمایت می‌کنیم

در سوره‌ی بقره آیه‌ی تهدیدآمیزی داریم که می‌فرماید:

﴿وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنْها

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۵۳، حدیث ۸؛ تحف العقول، صفحات ۷۴ و ۷۵.

عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ﴾؛[1]

«بترسید از آن روزی که کسی به جای دیگری مجازات نمی‌شود؛ نه از کسی شفاعت پذیرفته می‌شود نه غرامت و بدل و نه یاری می‌شوند».

ولی ذیل این آیه، از حضرت امام صادق علیه السلام بیانی امیدبخش آمده است که فرموده‌اند:

(وَ هذا یَوْمُ الْمَوْتِ فَاِنَّ الشَّفاعَةَ وَ الْفِداءَ لا یُغْنِی عَنْهُ)؛

«این روز [که چیزی را از انسان نمی‌پذیرند] روز مرگ است [در روز مرگ است که برای تأخیر آن] نه شفاعت کسی را می‌پذیرند نه دادن عوض و بدل مؤثّر است».

(فَاَمّا فِی یَوْمِ الْقِیامَة فَاِنّا وَ اَهْلَنا نَجْزِی عَنْ شِیعَتِنا کُلَّ جَزاءٍ)؛

«و امّا در روز قیامت، ما و خاندانمان به حمایت از شیعیان خود برمی‌خیزیم و از آنها دفاع می‌کنیم».

(لَیَکُونَنَّ عَلَی الْاَعْرافِ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النّارِ مُحمّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ فاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ وَ الطَّیِّبُونَ مِنْ آلِهِمْ فَنَرَی بَعْضَ شِیعَتِنا فِی تِلْکَ الْعَرَصاتِ فِی بَعْضِ شَدائِدِها)؛

«در اعراف که جایگاهی بین بهشت و جهنّم است، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان از آل رسول حاضرند [و بر صحنه‌ی محشر اشراف دارند]. در آن موقع، بعضی از شیعیان خود را می‌بینیم که [بر اثر گناهانشان] در برخی از شدایدو سختی‌های آن عرصات افتاده‌اند [آنها را شفاعت می‌کنیم]».

(فَنَبْعَثُ عَلَیْهِمْ خِیارَ شِیعَتِنا کَسَلْمانَ وَ الْمِقْدادَ وَ اَبِی ذَرٍّ وَ عَمّارٍ وَ نُظَرائِهِمْ... فَیَلْتَقِطُونَهُمْ مِنَ الْعَرَصاتِ کَما یَلْتَقِطُ الطَّیْرُ الْحَبَّ وَ یَنْقُلُونَهُمْ اِلَی الْجِنانِ بِحَضْرَتِنا)؛[2]

«خوبان از شیعیانمان مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار و نظایر آنها را می‌فرستیم می‌روند و

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۸.

۲ـ بحارالانوار، جلد ۸، صفحه‌ی ۴۴، حدیث ۴۵.

**مانند مرغی که دانه‌های گندم را از لابه‌لای ریگ‌ها برمی‌چیند، آنها دوستان ما را از لابه‌لای اهل محشر بر می‌چینند و آنها را به حضور ما در بهشت می‌آورند».**

## شرایط شیعیان برای برخورداری از شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام

ذیل همین حدیث قیدی آورده و فرموده‌اند:

(مِنْ مُقَصِّرِی شِیعَتِنا فِی اَعْمالِهِ بَعْدَ اَنْ قَدْ حازَ الْوِلایَةِ وَ حُقُوقَ اِخْوانِهِ)؛

**«آنان که در حوزه‌ی شفاعت ما قرار می‌گیرند، آن گروه از شیعیان ما هستند که از حیث اعمالشان مقصّر بوده و کوتاهی کرده‌اند، ولی دو شرط عمده را دارا بوده‌اند: اوّل، اعتقاد به ولایت ما را به دست آورده و در جان نشانده‌اند و دوّم، حقوق برادران ایمانی خود را رعایت کرده‌اند».**

مسأله‌ی حقّ النّاس، آن چنان دارای اهمّیّت است و در سعادت ابدی انسان دخیل است که در این حدیث در کنار اعتقاد به ولایت قرار گرفته است.

امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: (بَعْدَ اَنْ قَدْ حازَ الوِلایَة وَ حُقُوقَ اِخْوانِهِ)؛ تضییع حقّ از هر قبیل که باشد، باعث گرفتاری‌های شدید در دنیا و آخرت می‌شود.

زن و شوهر، اولاد و والدین، مشتری و فروشنده، همه بر گردن هم حقّ دارند؛ همکار بر گردن همکار حقّ دارد و خلاصه، همه‌ی ما که با هم در ارتباطیم، بر گردن هم حقّ داریم. اگر حقوق یکدیگر را رعایت نکنیم، مسلّماً پس از مرگ، دچار گرفتاری‌های فراوان خواهیم شد. البتّه، اوّلین شرط حصول سعادت ابدی اعتقاد به ولایت و حبّ اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است ولی آثار آن باید در عمل ظاهر شود و مظهر بارز آن رعایت حقوق النّاس است و لذا مراقبت شدید لازم است که در اثر بدعملی‌ها و تجاوز به حقوق مردم، آن گوهر اصلی را که حبّ آل بیت رسول علیهم‌السلام است، از دست ندهیم یا لکّه‌دار نسازیم و به سلامت از این دزدگاه دنیا عبورش دهیم و در موقف ارائه‌ی صحیفه‌ی اعمال، با سربلندی تمام، صحیفه‌ی عمل خود را به فرشتگان موکّل ارائه کنیم که در سر لوحه‌ی آن با خطّی درخشان نوشته شده است:

(حُبُّ عَلِيِّ بْنِ ابيطالب)؛

در حدیث نیز آمده است:

(عُنوانُ صَحِيفَةِ الْمُؤمِنِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ اَبيطالِب)؛[1]

در پرتو نور این عنوان است که به سهولت و مهربانی به حساب اعمال انسان مؤمن رسیدگی می‌شود. امّا آن نامه‌ی عملی که خالی از این عنوان است، دارای آن ارزش نخواهد بود که به حسابش برسند؛ طردش می کنند و می گویند:

(سيماهُ سيمَا الْمُجْرِمينَ)؛

**«قیافه‌اش قیافه‌ی تبهکاران است».**

﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْاَقْدامِ﴾؛[2]

**« تبهکاران با قیافه‌هایشان شناخته می‌شوند و آنگاه آنها را با موهای سر و پاهایشان می گیرند[و به میان دوزخ می‌افکنند]».**

خدایا، به حرمت امیرالمؤمنین علیه السلام سیمای ما را سیمای محبّ امیرالمؤمنین علیه السلام قرار بده.

آری، سرمایه‌ی اصلی ما، در حیات جاودانی ما، حبّ امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ ولی به شرط این که آن را سالم نگه داریم.

## نهیب درس آموز زینب کبری علیها السلام به کوفیان

اهل کوفه هم محبّ امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، امّا نتوانستند این سرمایه را نگه دارند. اهل کوفه سالیان دراز مستقیماً زیر سایه‌ی ولایت آن حضرت بودند؛ پای منبر او موعظه‌های حیات بخش فراوان از وی شنیدند؛ پشت سرش نمازها خواندند؛ در میدان‌های جنگ و جهاد، در

---

۱ـ تاریخ بغداد، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۱۰، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به نقل از مرحوم آقای رحمانی همدانی (رحمة الله علیه) در کتاب الامام علیّ بن ابیطالب.

۲ـ سوره‌ی الرّحمن، آیه‌ی ۴۱.

رکاب او جانبازی‌ها و فداکاری‌ها کردند؛ولی چه شد که بدبختی به سراغشان آمد و آن سرمایه‌ی حیات ابدی را به آسانی از دست دادند و ننگ و عار ابدی را به جان خریدند، آن چنان که روز دوازدهم محرّم، زینب کبریٰ علیهاالسلام به آنها سرکوفت زد و فرمود:

**(اَتَبْكُونَ)؛**

**«آیا دارید گریه می کنید»؟**

**(اَجَلْ وَ اللهِ فَابْكُوا فَاِنَّكُمْ اَحْرِياءُ بِالْبُكاءِ)؛**

**«بله، به خدا قسم، گریه کنید که شما سزاوار گریه‌اید».**

به بدبختی خود باید گریه‌ها کنید؛ هیچ می‌دانید چه کرده‌اید؟ چه جگری از پیامبر سوزانده‌اید؟ چه پردگیانی را از حرم رسول الله بیرون کشیده و در میان شهرها چرخانده‌اید؟

**اَلا لَعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظّالِمينَ و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرِينَ.**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خَلَقَكُمُ اللهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ، حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ، فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ

**«خداوند شما را آفرید در حالی که انواری بودید؛ آنگاه شما را محیط بر عرش خود قرار داد تا این که به سبب شما بر ما منّت نهاد و شما را در خانه‌هایی مستقرّ ساخت که اذن داده است آن خانه‌ها رفعت پیدا کنند و نام او در آن خانه‌ها یاد شود».**

## معنا و مفهوم عرش

عرش به معانی متعدّد آمده است؛ امّا آنچه با توجّه به روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام مناسب‌تر به‌نظر می‌رسد این است که مراد تمام عوالم امکان از غیب و شهود است. در آیه‌ی شریفه می‌خوانیم:

**﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ...﴾**؛[1]

**«پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید و**

---

۱ـ سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳.

**سپس بر تخت[قدرت]قرار گرفت و به تدبیر امور[عالم]پرداخت...».**

استوا بر عرش کنایه از استیلا بر تمام عالم امکان است، چنان که گفته می‌شود فلان سلطان بر تخت نشست؛ یعنی، بر مملکت استیلا یافت و زمام امور را به دست گرفت. در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿وَ تَرَی الْمَلائِکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...﴾؛[1]

**«فرشتگان را[در روز قیامت]می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند در حالی که به تسبیح و حمد خدای خود مشغولند...».**

اینجا هم کنایه از این است که فرشتگان بر تمام ابعاد عالم هستی احاطه دارند و آماده‌ی اجرای اوامر خدا هستند. برخی از روایات هم مؤیّد همین معناست؛ از جمله در مجمع البحرین، ذیل لغت«عرش»، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایتی نقل شده است که فرمود:

**(خَلَقَ اللهُ مَلَکاً تَحْتَ الْعَرشِ فَاَوْحَی اِلَیْهِ اَنْ طِرْفَطارَ ثَلاثِینَ اَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ اَوْحَی اِلَیْهِ اَنْ طِرْفَطارَ ثَلاثِینَ اَلْفَ سَنَة اُخْرَی ثُمَّ اَوْحَی اِلَیْهِ اَنْ طِرْفَطارَ ثَلاثِینَ اَلْفَ سَنَة ثالِثَةً فَاَوْحَی اِلَیْهِ اَنْ لَوْ طِرْتَ حَتّی یُنْفَخَ فِی الصُّوْرِ کَذلِکَ لَمْ تَبْلُغْ اِلَی الطَّرَفِ الثّانِی مِنَ الْعَرْشِ فَقالَ الْمَلَکُ عِنْدَ ذلِکَ سُبْحانَ رَبِّیَ الْاَعْلَی وَ بِحَمْدِهِ)؛**

خلاصه‌ی مضمون حدیث این که: **خداوند به یکی از فرشتگان دستور پرواز از یک سمت عرش می‌دهد. او سه بار پرواز می‌کند، در هر بار سی هزار سال؛ آنگاه به او می‌فرماید، تو اگر به همین کیفیّت، تا روز نفخ صور که پایان عالم است پرواز کنی، به آن طرف دیگر عرش نمی‌رسی.**

یعنی، عظمت عرش آن چنان است که ملائکه نیز قادر به احاطه بر آن نیستند.

## عظمت عرش در بیان امام امیرالمؤمنین علیه السلام

در سوره‌ی هود(آیه‌ی ۷) آمده است:

---

۱ـ سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۵.

﴿وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ اْلاِرْضَ فِی سِتَّة أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ...﴾؛

«خدا آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود[قبل از این که آسمان و زمین را بیافرینند]...».

(سُئِلَ اَمیرُالْمُؤمِنینَ علیه‌السلام: عَنْ مُدَّةِ ما کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ قَبْلَ اَنْ یُخْلَقَ الاِرْضُ وَ السَّماءُ)؛

«کسی از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: چه مدّت طول کشید که عرش خدا بر روی آب بود، پیش از این که آسمان و زمین آفریده شوند».

امام علیه‌السلام فرمود: آیا حساب کردن را خوب بلدی؟

او گفت: بله، حساب بلدم. امام علیه‌السلام فرمود:

(لَوْ اَنَّ الاِرْضَ مِنَ الْمَشْرِقِ اِلَی الْمَغْرِبِ وَ مِنَ الاِرْضِ اِلَی السَّماءِ مُلِئَتْ مِنْ حَبِّ خَرْدَلٍ ثُمَّ کُلِّفْتَ عَلَی ضَعْفِکَ اَنْ تَحْمِلَهُ حَبَّةً حَبَّةً مِنَ الْمَشْرِقِ اِلَی الْمَغْرِبِ حَتّی اَفْنَیْتَهُ لَکانَ رُبْعَ عُشْرِ جُزْءٍ مِنْ سَبْعینَ اَلْفَ جُزْءاً مِنْ بَقاءِ عَرْشِ رَبِّنا عَلَی الْماءِ قَبْلَ اَنْ یُخْلَقَ الْاِرْضُ وَ السَّماءُ)؛

«اگر از مشرق تا مغرب زمین و از سطح زمین تا آسمان پر از دانه‌ی خردل* باشد و تو را وادار کنند که این انبار خردل را دانه دانه[نه مشت مشت] از مشرق به مغرب منتقل کنی، طول این مدّت[خردل کِشی] یک چهارم از یک دهم از یک هفتاد هزارمِ آن مدّتی خواهد بود که قبل از آفرینش زمین و آسمان‌ها عرش خدا بر آب بوده است».

بعد فرمود:

(اِنَّما مَثَّلْتُ لَکَ مِثالاً)؛[1]

---

* خردل: دانه‌ی گیاهی است که ظاهراً از دانه‌ی ارزن هم ریزتر است.

۱ـ تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۰۸، حدیث ۱۰.

**«این مثالی بود که برای تو آوردم[تا مطلب را بفهمی]».**

## اهل بیت اطهار علیهم السلام محیط بر عرش الهی

احدی از آدمیان توانایی احاطه بر عرش خدا را ندارد امّا حساب اهل بیت رسول علیهم السلام از حساب دیگران جداست، چنان که در این زیارت می‌خوانیم:

(خَلَقَكُمُ اللّهُ أَنْواراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ)؛

**«شما را خدا انواری آفرید و سپس شما را محیط بر عرش خودش قرار داد».**

پس شما چقدر بزرگید که برعرش به آن عظمت محیطید. البتّه، نورانیّت آنها هم‌سنخ خاصّی از وجود است که مُسانخ* با نور خورشید و ماه و برق و... نیست؛ از قبیل ﴿الله نورالسّموات و الارض﴾ است که آفریننده و حیات‌بخش تمام موجودات است. آری، عرش مقام فرمانفرمایی خداست و خدا اهل بیت رسول علیهم السلام را انوار محیط بر عرش و مسیطر بر مقام فرمانفرمایی خود قرار داده است.

﴿...إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِما يُرِيدُ...﴾؛[1]

**«...حقیقت این که خدای تو آنچه را بخواهد انجام می‌دهد...».**

او می‌تواند در جوهر ذات گروه خاصّی از بندگان خود نیرویی قرار دهد و آنها را مُهَيْمِن* بر تمام آفریده‌های خود بسازد و زمام امور همه‌ی آنها را، از ایجاد و اِفْناء و اِحْیاء و اِماته و شفابخشی و حاجت‌روایی و...، به دست آنها بسپارد.

## کدام دین حقّ است؟

اینک حدیثی را در تأیید این حقیقت عُلیا ذکر می‌کنیم. مرحوم کلینی در کافی از

---

* مسانخ: هم‌سنخ.

۱ـ سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۰۷.

* مهیمن: محیط، مراقب.

محمّد بن سنان نقل می کند:

(كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلافَ الشِّيعَةِ)؛

خدمت حضرت امام جواد عليه السلام بودم و پاره‌ای از گفتگوهایی را که راجع به این مطلب در میان شیعه هست، عرض کردم.

(فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ)؛

**«فرمود: ای محمّد[اسم راوی است] خداوند تبارک و تعالی از ازل در وحدانیّت خود تنها بود[و موجودی نبود] سپس محمّد و علی و فاطمه را آفرید و آنگاه هزار دهر بودند[و جز آنها چیزی نبود]».**

حالا ما نمی‌دانیم مقصود از دهر چیست و هزار دهر چه معنایی دارد.

(ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ)؛

**«پس از آن، همه‌ی اشیاء را آفرید و آن انوار طیّبه را شاهد آفرینش اشیاء قرار داد و طاعت آن انوار را بر همه‌ی مخلوقات اجرا فرمود و مقرّر ساخت».**

آنگاه امام عليه السلام فرمود:

(يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ)؛[1]

**«ای محمّد، این آن دیانتی است که هر که از آن جلو بیفتد، از دین بیرون رفته و هر که از آن تخلّف کند و عقب بماند، تباه گشته و هر که به آن بپیوندد و ملازم آن باشد، به حقّ رسیده است. این را بگیر[و از آن جدا مشو]».**

---

۱ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۴۱.

از خدا می‌خواهیم به ما هم این رشد عقلی را عنایت بفرماید که تا زنده‌ایم به تحصیل معارف بپردازیم و با سرمایه‌ی حیات ابدی از دنیا برویم.

## اهل بیت اطهار علیهم السلام حبل‌الله و موجب نجات ما

**(حَتَّی مَنَّ عَلَیْنَا بِکُمْ فَجَعَلَکُمْ فِی بُیُوتٍ...)؛**

خدا شما را انواری آفرید و محیط بر عرش خود قرار داد، آنگاه بر ما منّت گذاشت و شما را از آن مقام اشمخ اعلای عرشی که داشته‌اید، در این عالم متجلّی ساخت و جلوه‌ای از جمال آسمانی شما را در خانه‌هایی زمینی قرار داد تا دست ما به درِ آن خانه‌ها برسد و این لطف خداوند است که دامن به دست ما داده است؛ وگرنه:

**(اَیْنَ التُّرابُ وَ رَبُّ الْاَرْبابِ)؛**

**«خاک کجا و عالم پاک ربّ الارباب کجا»؟**

دامن خدا کیست؟ دامن خدا اهل بیت رسول علیهم السلام هستند که در دسترس ما خاکیان قرار داده شده‌اند. آری، آنها حبل الله هستند و ریسمان آویخته شده از عرش خدا به سوی زمینند که یک سر این ریسمان در عالم الوهیّت و ربوبیّت است و یک سر دیگر آن در این عالم طبیعت به دست ما داده شده است؛ اگر آن ریسمان در این چاه عالم طبع به دست ما نمی‌رسید، تا ابد در این چاه می‌ماندیم و محکوم به هلاک دائم می‌شدیم و لذا خداوند منّان دستور داده است که:

**﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا...﴾؛**[۱]

**«همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید...».**

ما معتقدیم که حبل الله حضرت علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام هستند. اینان حقیقت قرآن هستند و قرآنِ تجسّم یافته‌اند. آن قرآنی که شِفاء است، نه آن قرآنی که خَسار* است.

---

۱ـ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳.

* خَسار: زیان‌بخش.

﴿وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إلاّ خَساراً﴾؛[1]

**«و از قرآن نازل کردیم آنچه را که برای مؤمنان موجب شفا و رحمت است و ستمگران[در بهره‌مندی از قرآن] جز افزونی خسارت نصیبی نخواهند داشت».**

## کدام قرآن مایه‌ی نجات است؟

قرآنی که از دست علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام گرفته شود و به دست دیگران سپرده شود، آن قرآن، آدمی را به سجّین می‌برد و اسفل سافلینش می‌سازد. البتّه، سنّی هم می‌گوید قرآن حبل الله است؛ امّا کدام قرآن حبل الله است؟ آن قرآنی که عدیلش عترت قرار داده شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتی.... ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا اَبَداً)؛

**«من در میان شما دو چیز گرانقدر از خود باقی می‌گذارم، آن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من می‌باشد».**

اگر به هر دو متمسّک شدید، گمراه نمی‌شوید؛ اگر یکی را رها کردید، گمراه می‌شوید و شما عترت را رها کردید؛ پس، طبق همین حدیث که شما اهل تسنّن نیز به حکم تواتر، آن را قبول دارید، به ضلالت افتاده‌اید.

پس، شما را ای اهل بیت نبوّت به این عالم تنزّل دادند تا دست ما به دامن شما برسد. البتّه، این تنزّل به گونه‌ی تجافی نیست. **تجافی یعنی از محلّی جا خالی کردن و به محلّ دیگر منتقل شدن.** مثلاً، من الان روی صندلی هستم؛ امّا وقتی پایین آمدم و روی زمین نشستم، دیگر روی صندلی نیستم.

تنزّل امامان علیهم السلام از جایگاه عرشی‌شان از این قبیل نیست که جا خالی کنند و پس از آمدنشان به زمین، دیگر در عرش نباشند، بلکه از سنخ **تجلّی** است که خودشان در همان

1ـ سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

جایگاه عرشی خود هستند و جلوه‌ای از جَلَواتشان بر عالم خاک افتاده است؛ آن گونه که سایه‌ی شما بر زمین می‌افتد و عکس شما در صفحه‌ی آیینه پیدا می‌شود، در حالی که خود شما در جای خودتان هستید؛ نه به زمین افتاده‌اید نه روی صفحه‌ی آیینه رفته‌اید؛ تنها جلوه‌ای از شما روی زمین و صفحه‌ی آیینه ظاهر شده است.

قرآن از عالم ربوبی تنزّل کرده و به دست ما رسیده است. آیا جایگاه آسمانی خود را از دست داده و با تمام حقیقتش به زمین آمده است؟ خیر، حقیقت قرآن در عالم کتاب مکنون باقی است.

**﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ❁ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ❁ لا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ ❁ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ﴾**؛[1]

**«به یقین، آن قرآن کریمی است که در کتاب محفوظ جای دارد و جز پاکان نمی‌توانند آن را مسّ کنند. این تنزیلی از جانب پروردگار عالمیان است».**

آن مرتبه‌ی مکنون قرآن در دسترس همگان نیست و جز گروه مطهّرون به تطهیر الهی اَحَدی توانایی تماسّ با آن را ندارد. این که در دست ماست، مرتبه‌ای از مراتب تنزّل و جلوه‌ای از جَلَوات پایین قرآن است.

## جلوه‌های گوناگون از وجودی واحد

فیلمی که شما از شخصی در صفحه‌ی تلویزیون مشاهده می‌کنید، در عین این که تمام خصوصیّات او را نشان می‌دهد، خود او نیست. چه بسا خود او در همان ساعت در خانه‌اش نشسته یا خوابیده است. آن فیلم مانند سایه یا جلوه‌ای از اوست و هزاران نفر در نقاط مختلف دنیا او را مشاهده می‌کنند. از باب تقریب به ذهن می‌توان تشبیه کرد که وجود اقدس امام امیرالمؤمنین علیه السلام یک فرد مشخّص در جایگاه خاصّ خود ثابت است و در عین حال، هزارها و

---

۱ـ سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۸۰.

میلیون‌ها محتضر در حال احتضار از نقاط مختلف عالم او را می‌بینند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: در شب معراج، من هر جا رسیدم، علی را دیدم؛ در آسمان‌ها علی را دیدم؛ در سُرادِقات عُلْیا و در حُجُب اعلیٰ علی را دیدم؛ حتّی به عرش هم که رسیدم، وقتی خدا با من سخن می گفت، دیدم صدا، صدای علی است. خدا فرمود: چون دیدم محبوب ترین کس در نزد تو علی است، خواستم با لحن و صدای محبوبت با تو سخن بگویم.

آری، وجود، واحد است؛ امّا جلوه‌های آن وجودِ واحد متعدّد است.

## خانه‌ی علی و زهرا علیهما السلام خانه‌ای رفیع به ترفیع خدا

**(حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ)؛**

خدا بر ما منّت گذاشته و تنزیلی از آن انوار عرشی را در میان خانه‌هایی از زمین در دسترس ما قرار داده است؛ بدن‌های مقدّسشان و مَوْلِد و زادگاهشان و مَدْفَن (محلّ دفن) اجساد مطهّرشان از مصادیق آن بیوت و خانه‌هایی است که خدا خواسته است رفعت و جلالت پیدا کنند و جایگاه ذکر و یاد و نام خدا باشند.

این حدیث از منابع شیعه و سنّی نقل شده است که:

**(قَرَأَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله هذِهِ الْآیَة فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ فَقامَ اِلَیْهِ رَجُلٌ فَقالَ اَیُّ بُیُوتٍ هذِهِ یا رَسُولَ اللهِ قالَ بُیُوتُ الْاَنْبِیاءِ فَقَامَ اِلَیْهِ اَبو بَکر فَقالَ یا رَسُولَ اللهِ هذَا الْبَیْتُ مِنْها و اَشارَ اِلَی بَیْتِ عَلِیٍّ وَ فاطِمة قال نَعَمْ مِنْ اَفاضِلِها)؛**[1]

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود»:

**﴿فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ رِجالٌ...﴾؛**[2]

---

۱ـ تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۳۸، حدیث ۸.

۲ـ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۶.

سپس مردی به پا خاست و گفت: یا رسول الله،این خانه‌ها کدام است؟رسول خدا فرمود: خانه‌های پیامبران است.ابوبکر برخاست و در حالی که به خانه‌ی علی و فاطمه اشاره می کرد، گفت: یا رسول الله، این خانه از آن خانه‌هاست؟فرمود: آری،از بهترین آنهاست.

## ملاقات قُتاده با امام محمّدباقر علیه السلام و درک حقیقت امام علیه السلام

ابوحمزه‌ی ثمالی گفته است:در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم.مردی آمد،سلام کرد و گفت:تو که هستی؟گفتم:مردی از اهل کوفه‌ام. گفت: ابوجعفرمحمّدبن علیّ باقر را می‌شناسی؟گفتم:بله،با او چه کار داری؟گفت:چهل مسئله آماده کرده‌ام تا از او بپرسم و جواب صحیح را بپذیرم و باطل را رها کنم. گفتم:تو حقّ و باطل را می‌شناسی؟ گفت: آری، می‌شناسم. گفتم: تو که خودت حقّ و باطل را می‌شناسی، پس چه نیازی به محمّدبن علی داری؟ گفت:شما کوفیان آدم‌های پرحرفی هستید،تو چه کار به این کارها داری؟تو مرا به جایگاه محمّدبن علی راهنمایی کن.در همین اثنا،امام علیه السلام وارد مسجد شد، در حالی که جمعی از اهل خراسان و دیگران اطراف آن حضرت را گرفته بودند و از مسائل مربوط به حجّشان سؤالاتی می کردند.امام در یک زاویه از مسجد نشست؛آن مرد هم رفت و نزدیک آن حضرت نشست. ابوحمزه می گوید:من هم در جایی نشستم که سخنان آنها را بشنوم.مردمی که اطراف حضرت بودند، رفتند؛امام توجّهی به آن مرد تازه وارد کرد و پرسید: تو کیستی؟او گفت:من قتادة بن دعامه‌ی بصری هستم.فرمود:تو همان فقیه معروف اهل بصره‌ای؟عرض کرد: آری،من همانم.امام علیه السلام فرمود:

(وَیْحَکَ یا قُتادَه اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ خَلْقاً مِنْ خَلْقِهِ فَجَعَلَهُمْ حُجَجًا عَلَى خَلْقِهِ فَهُمْ اَوْتادٌ فِی اَرْضِهِ قُوّامٌ بِاَمْرِهِ نُجَباءُ فِی عِلْمِهِ اِصْطَفاهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ اَظِلَّةً عَنْ یَمِینِ عَرْشِهِ)؛

**«وای بر تو ای قتاده، خداوند، عزّوجلّ، گروهی از خلقش را آفرید و آنها را حجّت‌های خود بر خلقش قرار داد.از این رو، آنها[همچون]میخ‌هایی[وسیله‌ی ثبات و موجبات آرامش]در زمین**

**او هستند که قیام به تدبیر امور کرده‌اند و خداوند آنها را پیش از آفرینش سایر خلق برگزیده و به صورت سایبان‌هایی در جانب راست عرش خود قرار داده است».**

ابوحمزه می‌گوید، قتاده مدّتی ساکت ماند و سپس گفت:

(اَصْلَحَکَ اللهُ وَ اللهِ لَقَدْ جَلَسْتُ بَیْنَ یَدَیِ الْفُقَهاءِ وَ قُدّامَ ابْنِ عَبّاسٍ فَمَا اضْطَرَبَ قَلْبِی قُدّامَ واحِدٍ مِنْهُمْ مَا اضْطَرَبَ قُدّامَکَ)؛

**«خدا به سلامتت بدارد. به خدا قسم، من در حضور بسیاری از فقیهان نشسته‌ام و با [مرد بزرگی مانند] ابن عبّاس روبرو شده‌ام ولی در حضور هیچ کدام از آنها، اضطراب قلبی که در حضور شما در خودم می‌بینم، ندیده‌ام».**

امام علیه السلام فرمود:

(وَیْحَکَ اَتَدْرِی اَیْنَ اَنْتَ؟ اَنْتَ بَیْنَ یَدَی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ و لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَ اِقامِ الصَّلَوةَ وَ اِیتاءِ الزَّکاةِ فَاَنْتَ ثَمَّ وَ نَحْنُ اُولئِکَ)؛

**«وای بر تو! هیچ می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ تو در برابر خانه‌هایی قرار گرفته‌ای که خداوند امر به رفعت مقام و جلالت شأنشان کرده و در آن خانه‌ها نام خدا به عظمت یاد می‌شود و صبح و شام، مردانی در آن خانه‌ها به تسبیح خدا مشغولند که بیع و تجارت آنها را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز و ادای زکات باز نمی‌دارد. تو اکنون در مقابل آن خانه‌ها نشسته‌ای و ما همان‌ها هستیم».**

قتاده گفت:

(صَدَقْتَ وَ اللهِ جَعَلَنِی اللهُ فِداکَ وَ ما هِیَ بُیُوتُ حِجارَة وَ لا طِینٍ)؛[1]

**«به خدا قسم، راست گفتی. خدا مرا فدای شما سازد و این خانه‌ها از سنگ و گِل نیست».**

یعنی، این خانه‌ها همان بدن‌های مقدّس و ارواح طیّبه‌ی شما خاندان رسالت است که

---

۱ـ تفسیر برهان، جلد ۳، صفحات ۱۳۷ و ۱۳۸.

تجلّی گاه انوار عرشی خدا گشته است.

**(خَلَقَكُمُ اللّهُ أَنْواراً....فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ...)؛**

آری، بدن مقدّس امام اوّلین بیت از بیوت در عالم طبع است که جلوه گاه روح مطهّر اوست و آن روح مطهّر باید با این بدن مقدّس در عالم باشد تا نظام عالم محفوظ بماند و لذا امام عصر علیه السلام با همین بدن، در میان مردم، روی این زمین و زیر این آسمان زندگی می کند. او روح است برای عالم و عالم بدن است برای او و می دانیم که حیات و شادابی و فعّالیّت بدن بسته به روح است؛ از این رو، حیات و شادابی این عالم نیز بسته به وجود اقدس امام است، آن هم نه تنها روح مجرّدش، بلکه با بدن مقدّسش؛ زیرا، عالم طبع نمی تواند از روح مجرّد او استضائه* کند. ما با این چشم عنصری نمی توانیم آفتاب را ببینیم؛ با این که آفتاب هم جسمی نورانی و مرئی است، ولی ما آن چنان ضعیفیم که نمی توانیم چشم به چشمه ی فیّاض خورشید بدوزیم.

**﴿...يَكادُ سَنا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ﴾؛**[1]

**«...روشنایی برقش چشم‌ها را کور می کند».**

اگر بخواهیم آن را ببینیم، باید پرده‌ی نازکی یا قطعه‌ی ابری میان ما و او واسطه گردد تا از پشت آن پرده یا قطعه‌ی ابر آن را مشاهده کنیم و لذا تا خورشیدِ فروزانِ روحِ ولایت در پشت پرده و ابر بدن قرار نگیرد، عالم توانایی کسب فیض از وجود اقدس او را نخواهد داشت. تجلّی روحِ وَلیّ بی حجاب بدن سبب متلاشی گشتن عالم می شود که:

**﴿...فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً...﴾؛**[2]

**«...همین که ربّ موسی به کوه تجلّی کرد، کوه را متلاشی ساخت و موسی بی‌هوش افتاد...».**

---

* استضائه: کسب روشنایی.

۱ـ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۳.

۲ـ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۳.

## حضور امام عصر علیه‌السلام حافظ نظام عالم

وقتی انبیای اولوالعزم علیهم‌السلام جلوه‌ی بی حجاب روح ولایت را نتوانند تحمّل کنند،عالم طبع آن را چگونه می‌تواند تحمّل کند؟بنابراین، هم باید خلیفة الله میان خدا و عالم واسطه باشد و هم باید با بدن باشد و برای این که از شرّ اشرار مصون بماند، باید از دید مردم مخفی و غایب باشد تا به بدن مقدّس او که روح عالم است، لطمه‌ای وارد نیاید.امامان پیشین علیهم‌السلام با بدن در میان مردم ظاهر شدند، کشته شدند.اگر امام عصر علیه‌السلام نیز در میان مردم ظاهر شود، کشته می‌شود؛ در نتیجه، نظام عالم مختلّ می‌گردد و لذا تا شرایط ظهور مهیّا نشده است، باید از نظرها غایب باشد و حضرت ولی که روح عالم است، باید قبل از عالم باشد و با عالم باشد و بعد از عالم هم باشد و لذا اوّلین مخلوقی که روی زمین آمد، خلیفة الله بود، که فرمود:

**﴿...إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَة...﴾؛**[1]

**«...من در زمین خلیفه قرار می‌دهم...».**

پیش از آمدن بشر، ابوالبشر، که خلیفة الله بود و دارای رمزی از روح ولایت بود، آمد تا نظام عالم برقرار گردد.عالم به منزله‌ی لباس است و ولیّ، لابس* این لباس است.لابس پیش از لباس هست و با لباس هست و پس از لباس نیز هست.لباس بی لابس معنا ندارد،پوست بی مغز متصوّر نیست،بدن بی روح حیاتی نخواهد داشت و عَرَضِ بی جوهر نیز استحاله‌ی* عقلی دارد.لذا فرموده‌اند:

**(لَوْ لا الْحُجَّة لَساخَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِها)؛**

**«اگر حجّت نبود،زمین اهلش را فرو می‌برد و با همه چیزش متلاشی می‌گشت».**

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

* لابس: کسی که لباس را پوشیده است، پوشنده‌ی لباس.

* استحاله: ناممکن بودن.

## افتخار شیعه به اعتقاد اصیل خود در خصوص امامت

از این رو، ما شیعه‌ی امامیّه به این اعتقاد افتخارآمیز خود، که متّکی به منطق عقل سلیم و مستند به نقل صحیح و معتبر است، می‌بالیم که همیشه باید بر روی زمین حجّتِ معصومِ منصوب از جانب خدا وجود داشته باشد تا حافظ و نگه دارنده‌ی پیکر عالم باشد. انبیا و اوصیا علیهم السلام یکی پس از دیگری آمدند و هر کدام در حفظ نظام عالم مؤثّر شدند تا نوبت به دوران خاتمیّت محمّدیّه رسید و طومار رسالت و نبوّت به وجود اقدس او پیچیده شد و پس از آن حضرت، ائمّه‌ی معصومین علیهم السلام به اذن خدا عهده دار حفظ نظام عالم شدند؛ تا امروز که وجود اقدس امام حجّة بن الحسن ـ عجّل الله تعالی فرجه الشّریف ـ تنها حجّت باقی از حجج الهی است. او مغز و جان عالم و خورشید فروزان جهان است.

(بِیُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَی وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْاَرْضُ وَ السَّماءُ)؛

عالم امکان، از زمین و آسمان و جماد و نبات و حیوان و انسان، در پرتو نور آن آفتاب حقیقت، به مطلق رزق، از وجود و حیات و علم و قدرت و...، نایل می گردند. در روایات، امام غایب به آفتاب پس پرده‌ی ابر تشبیه شده است.

## بهره‌مندی شیعیان از امام زمان علیه السلام در عصر غیبت

جابربن عبدالله انصاری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد:

(هَلْ یَنْتَفِعُ الشِّیعَةُ بِالْقائِمِ فِی غَیْبَتِهِ)؛

**«آیا شیعه در زمان غیبت حضرت مهدی از برکات وجود آن حضرت بهره‌ای می برند»؟**

فرمود:

(اِی وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَّةِ اِنَّهُمْ لَیَنْتَفِعُونَ بِهِ و یَسْتَضِیئُونَ بِنُورِ وِلایَتِهِ فِی غَیْبَتِهِ کَانْتِفاعِ النّاسِ بِالشَّمْسِ و اِنْ جَلَّلَهَا السَّحابُ)؛[1]

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه‌ی ۹۳.

**«بله،قسم به خدایی که مرا به نبوّت مبعوث کرده است، آنها از برکات وجودش برخوردار می گردند و از نور ولایتش استضائه می کنند، همان گونه که مردم از خورشید در پس پرده‌ی ابر استفاده می کنند».**

## چه کسانی از انوار شمس ولایت بیشتر بهره‌مندند؟

مرحوم علاّمه‌ی مجلسی(ره) در مورد تشبیه امام غایب به آفتاب پشت ابر می‌فرماید: تابش نور آفتاب بر اماکن و مساکن، بسته به مقدار باز بودن فضا و نبودن موانع است.[1] هر خانه‌ای که درها و پنجره‌هایش باز و پرده‌هایش بالا باشد، به همان مقدار از نور آفتاب برخوردار خواهد بود. ما هم فضای قلب و جان خود را هر چه بیشتر بتوانیم از رذایل اخلاقی و تعلّقات نفسانی پاک کنیم، بیشتر می توانیم از تابش انوار شمس ولایت بهره‌مند گردیم و هر چه پرده‌ها آویخته‌تر و در و پنجره‌ها بسته‌تر و آلودگی به رذایل بیشتر باشد، طبیعی است که از تابش نور شمس ولایت بی‌بهره‌تر خواهیم بود.

تو بام خانه‌ی دل را تمام روزن کن　　　که آفتاب شهودت بتابد از روزن

کسی که سقف خانه‌اش را باز کرده است، طبعاً آفتاب هم بر آن خانه خوب می‌تابد و اگر بتواند خودش زیر آسمان برود و مستقیماً در محاذات* آفتاب قرار بگیرد، طبیعی است که غرق در نور خواهد شد و چه لطیف و زیبا گفته است شاعر که:

عروس حجله‌ی قرآن نقاب آنگه براندازد　　　که دارالملک ایمان را مجرّد بیند از غوغا

اگر عروس زیبا بخواهد نقاب از چهره‌ی خود بردارد، دو شرط دارد: یکی این که دامادی مناسب او پیدا شود و در حجله حاضر باشد و دیگر این که حجله از بیگانگان و نامحرمان خالی گردد. در این صورت است که عروس زیبا با کمال آزادی نقاب از چهره بر

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه‌ی ۹۴.

* محاذات: برابر.

می دارد.به قول اهل علم:

(اِنَّ لِکُلِّ صَناعَةٍ اَهْلاً وَ اِنَّ لِکُلِّ کَریمَةٍ فَحْلاً)؛

هر فنّی برای خود اهلی دارد و هر دختر ارزشمندی همسر مناسب خود می طلبد؛اینک عروس حضرت قرآن، تنها داماد مناسبش وجود اقدس ولیّ زمان، امام حجّة بن الحسن (عجّل الله تعالی فرجه‌الشّریف) است که اکنون بر اثر فقدان شرایط، در پس پرده‌ی غیبت است و در غیاب او دنیا پر از نامحرمان شده است و در چنین موقعی، ممکن نیست عروس قرآن حجاب و نقاب از چهره بردارد. تا زمینه‌ی تطهیر قلوب از رذایل به قدر کافی فراهم نشود، آن داماد مناسبِ این عروس قدم به حجله نخواهد گذاشت.

## مصلحتِ تعیین نکردن وقت ظهور

آری، آن روز که رشد فکری در انسان‌ها پیدا شد و زمینه برای پذیرش امام فراهم گردید، آن روز است که آن داماد ظاهر می شود و ابتدا حجله را از لوث وجود نامحرمان پاک می کند؛ آنگاه نقاب از چهره‌ی قرآن بر می دارد. این جمله از حضرت امام باقر علیه‌السلام منقول است:

(إذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلَی رُئُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ کَمُلَتْ بِهِ أَحْلامُهُمْ)؛[1]

**«قائم ما وقتی قیام کند، خدا دست بر سر مردم می نهد و بدین وسیله عقل‌های آنها را جمع و افکارشان را کامل می سازد».**

تعیین نکردن وقت ظهور نیز بر اساس مصلحت بزرگی است که فرموده‌اند:

(وَ لَوْ قِیلَ لَنا اِنَّ هذَا الاِمْرَ لا یَکوُنُ اِلَی مِأَتَیْ سَنَةٍ اَوْ ثَلاثَمِأَة سَنَةٍ لَقَسَتِ الْقُلُوبُ وَ لَرَجَعَتْ عامَّةُ النّاسِ عَنِ الْاِسْلامِ وَلکِنْ قالُوا ما اَسْرَعَهُ وَ ما اَقْرَبَهُ تَأْلِیفاً لِقُلُوبِ النّاسِ وَ تَقْریباً لِلْفَرَجِ)؛

---

۱ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵.

**«اگر به ما گفته می‌شد، امر فَرَج تا دویست سال یا سیصد سال دیگر محقّق نخواهد شد، دل‌ها را قساوت می‌گرفت و توده‌ی مردم از اسلام بر می‌گشتند؛ ولی گفتند چه شتاب گرفته و چه نزدیک شده است، برای این که دل‌ها را ثابت نگه دارند و امر فرج را نزدیک نشان بدهند».**

هم اکنون حال امید و انتظاری که ما پس از گذشت بیش از هزار سال از ولادت شریفشان در خود می‌یابیم، بر اثر همان مبهم بودن وقت ظهور مبارکشان است که فرموده‌اند:

(اَفْضَلُ اَعْمالِ شِیعَتِنا اِنْتِظارُ الْفَرَجِ)؛

و نیز فرموده‌اند:

(اِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنْ اَعْظَمِ الْفَرَجِ)؛[1]

**«[خودِ حالِ] انتظار فرج از بزرگ‌ترین مصادیق فرج است».**

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(یا عَلِیُّ وَ اعْلَمْ اِنَّ اَعْجَبَ النّاسِ اِیماناً وَ اَعْظَمَهُمْ یَقِیناً قَوْمٌ یَکُونُونَ فِی آخِرِالزَّمانِ لَمْ یَلْحَقُوا النَّبِیَّ وَ حُجِبَتْ عَنْهُمُ الْحُجَّةُ فَآمَنُوا بِسَوادٍ عَلَی بَیاضٍ)؛[2]

**«ای علی، بدان که عظیم‌ترین مردم از حیث ایمان و یقین، قومی هستند در آخر الزّمان که پیامبر را ندیده‌اند و حجّت از آنها در حجاب [غیبت] است؛ تنها به سیاهی روی سفیدی ایمان آورده‌اند».**

اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلانا صاحِبِ الزَّمانِ وَ اَظْهِرْ بِهِ دینَکَ وَ اَحْیِ بِهِ سُنَّةَ نَبِیِّکَ وَ اجْعَلْنا مِنْ اَعْوانِهِ وَ اَنْصارِهِ وَ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِهِ.

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه‌ی ۱۲۲.

۲ـ منتخب الاثر، صفحه‌ی ۵۱۳.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَجَعَلَ صَلَوٰتَنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ طِيباً لِخَلْقِنَا وَطَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَتَزْكِيَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا

«خداوند [دو نعمت] صلوات ما بر شما و ولایت شما را که به ما اختصاص داده است، سبب پاکی طینت و طهارت ارواح ما و پاکسازی اخلاق و کفّاره‌ی گناهان ما قرار داده است».

## اجابت دعای مقرون به صلوات

از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرَفَيْنِ وَ يَدَعَ الْوَسَطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ)؛[1]

«هر کس حاجتی از خدا می‌خواهد، ابتدا صلوات بر محمّد و آلش بفرستد، آنگاه حاجت خودش را بخواهد و پس از آن نیز صلوات بفرستد [که دعایش با صلوات آغاز و با صلوات ختم شود] چرا که خداوند بزرگوارتر از این است که طرفین دعا را [که صلوات است] مستجاب گرداند و وسط آن را [که حاجت خود انسان است] ردّ کند؛ زیرا صلوات بر محمّد و آل محمّد [دعایی است که] از سوی خدا ردّ نمی‌شود».

---

۱ـ اصول کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۹۴.

## اسرار افتتاح دعا با صلوات

حال، چرا باید حاجت خواستن ما از خدا مقرون به صلوات باشد؟ برخی از بزرگان علما فرموده‌اند: چون صلوات توسّل است و ما مأمور به توسّلیم و خدا فرموده است:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ...﴾؛[1]

**«ای مؤمنان، تقوای الهی پیشه کنید و در راهیابی به سوی خدا ابتغاء وسیله کنید [و با وسیله به سوی او بروید...]».**

از جمله وسایل توجّه به خدا و حاجت‌خواهی از خدا صلوات بر اولیای خدا علیهم‌السلام است که هم واسطه‌ی رساندن فیض خدا به بندگان خدا، هم واسطه‌ی رساندن عرض بندگی از بندگان خدا به خدا و باب‌الله المؤتَی مِنْه هستند.

دری هستند که از آن در باید به عالم قرب به خدا و ارد شد تا راه بدهند. دست به دامن آنها باید زد تا بپذیرند. با صلوات بر آنها باید خدا را خواند تا جواب بدهند؛ این یک سرّ افتتاح دعا با صلوات است. سرّ دیگر این که، در دین مقدّس ما، تبعیض در صفقه* در معاملات جایز نیست. یعنی اگر کسی متاعی خرید و دید قسمتی از آن مَعیب* است، اختیار فسخ دارد؛ یعنی می‌تواند آن متاع را پس بدهد و پول خود را بگیرد یا آن را نگه دارد و تفاوت قیمت متاع صحیح و معیب را از فروشنده بگیرد ولی حقّ تبعیض در متاع ندارد؛ یعنی حقّ ندارد قسمت صحیح و سالم آن را نگه دارد و قسمت معیب آن را ردّ کند، این تبعیض در صفقه است و شرعاً جایز نیست.

حال، وقتی خداوند این کار را از بندگانش نمی‌پسندد، مسلّماً خودش نیز آن را انجام نمی‌دهد. بنابراین، وقتی ما بندگان متاعی به عنوان دعا به حضور اقدسش تقدیم می‌داریم که اوّل و آخر آن صلوات مستجاب و وسط آن معیوب است، قطعاً تمام آن را ردّ نمی‌کند و

---

۱ـ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

* صفقه: متاع مورد معامله.

* مَعیب: دارای عیب و نقص.

تبعیض در صفقه را هم که ردّ معیب و قبول سالم است روا نمی‌بیند. پس، تمام آن را به حرمت صلوات بر محمّد و آل محمّد علیهم السلام مقبول درگاه رفیع خود قرار می‌دهد.[۱]

## آیا صلوات ما نفعی به حال محمّد و آل محمّد علیهم السلام دارد؟

حال، سؤال دیگری پیش می‌آید و آن این که، آیا صلوات ما موجب رفعت مقام رسول و آل رسول علیهم السلام می‌گردد یا نفعی به حال آن بزرگواران ندارد؟

نظر بعضی از بزرگان همانند مرحوم شهید ثانی (ره) این است که صلوات ما نفعی به حال آن مقرّبان درگاه خدا ندارد و در رفعت درجات آنها اثری نمی‌گذارد؛ زیرا آنچه از کمالات ممکن بوده، خدا به آنها عطا کرده و دیگر کمبودی ندارند تا با صلوات ما آن نقص و کمبود به کمال تبدیل گردد. این عدّه معتقدند که صلوات ما تمام منفعتش عاید خود ما می‌شود و سبب حرکت ما به سوی خدا و اولیایش علیهم السلام می‌گردد. به‌نظر این عدّه اگر صلوات ما در رفعت درجات آن بزرگواران مؤثّر باشد، لازم می‌آید که استکمال کامل از ناقص تحقّق یابد؛ یعنی موجود کامل از موجود ناقص تحصیل کمال کند و این امری نامعقول است. در مقابل، برخی دیگر از علما می‌گویند: این طور نیست؛ زیرا درست است که رسول و آل رسول علیهم السلام نسبت به ما در حدّ کمال و فوق کمالند، ولی نسبت به خدا، به هر حال، دچار نقص و کمبودند. از این طرف، استفاضه و فیض‌طلبی و کمال‌خواهی پیوسته و بی‌پایان است و از آن طرف، افاضه و فیض‌بخشی و کمال‌دهی پیوسته و بی‌پایان. برچسب گدایی کردن از درگاه خدا بر پیشانی کلّ عالم انسان خورده که فرموده است:

﴿یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللهِ وَ اللهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ﴾؛[۲]

**ای مردمان، شما فقیران درگاه خدا هستید و تنها خداست که غنیّ حمید است** و در رأس

---

۱ـ اقتباس از ریاض السّالکین.

۲ـ سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

همه‌ی فقراء الی‌الله، رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است و کشکول گدایی او از همه‌ی کشکول‌های عالمیان وسیع‌تر و جادارتر است. هر چه کمال ممکن از کمال مطلق در آن ریخته شود، باز جای خالی دارد و هرگز پر نمی‌شود و لذا به او دستور می‌دهد:

﴿...قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾؛[۱]

**«...بگو، ای پروردگارم بر علمم بیفزا».**

اگر او به علم و کمال نیاز نداشت،از سوی خدا مأمور نمی‌شد و خدا نمی‌فرمود از من بخواه تا بر درجات علمت بیفزایم؛ یعنی تو ای رسول، به هر درجه از علم و کمال که برسی، باز به من نیازمندی و ظرفیّت گرفتن از من داری و باید علی‌الدّوام از من بخواهی تا بدهم و لذا این حرف که بگوییم، صلوات ما در رفعت مقام رسول و آل رسول علیهم السلام تأثیر ندارد، حرف مقبولی نیست؛چرا که با مؤثر بودن صلوات ما در رفعت مقام رسول و آل رسول علیهم السلام محذور استکمال کامل از ناقص لازم نمی‌آید؛ زیرا آن بزرگواران از عمل خودشان استفاده می‌کنند، نه از عمل ما؛ما هر چه داریم از آنها داریم.اگر ما عقاید حقّه و اخلاق فاضل و اعمال صالح داریم، همه‌ی اینها مولود یک عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. او یک عمل انجام داده است که محصول آن تا روز قیامت ادامه دارد. آن عملش رسالت و هدایت است. او یک عمل هدایت انجام داده است و تا روز قیامت، هر کس هر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و حجّ برود و هر چه حسنات از کسی صادر شود، تمام این عبادات و حسنات صادر شده از تمام بندگان خدا،مولود یک عمل پیامبر است و تا روز قیامت تمام اینها به حساب آن‌حضرت گذاشته می‌شود و اعمال او محسوب می‌گردد.

## ارتقای درجات نبیّ مکرّم بعد از هر صلوات

اگر صلوات‌های ما سبب ارتقای درجات آن‌حضرت می‌شود، در واقع، آن جناب از

---

۱ـ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴.

نتایج عمل خود بهره می‌برد و میوه از درخت عمل خویش می چیند، نه از درخت عمل ما. از باب مثل، کسی که مسجدی ساخته و از دنیا رفته است، آنچه در آنجا نماز خوانده می‌شود،بر درجات اخروی او می‌افزاید؛ یعنی او ثواب کار خود را که بنای مسجد است می‌برد، نه ثواب کار نمازخوان‌ها را. او از عمل خویش استفاده می کند، نه از عمل دیگران.

رسول خدا صلی الله علیه و آله یک عمل هدایت و رسالت انجام داده است که تا آخرین روز عمر دنیا و بلکه الی الابد، حتّی در بهشت برین و رضوان خدا، در دنیا و در عقبیٰ، تمام سعادت‌ها همه و همه در پرتو نور رسالت و هدایت آن‌حضرت تحقّق می یابد و لذا اگر با صلوات ما درجات قرب آن جناب بالا می رود، در واقع، با عمل خود آن حضرت که هدایت عالم انسان است بالا می رود، نه با عمل ما؛ چرا که عمل ما دنباله‌ی عمل خود اوست. پس، مشکل استکمال کامل از ناقص پیش نمی آید، بلکه در حقیقت، استکمال کامل از عمل خویش است، نه از عمل غیر خود که ناقص است. در تشهّد نماز مستحبّ است که پس از صلوات بگوییم:

**(وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ)؛**

**«[خدایا،] درجه‌ی او [پیامبر] را بالا ببر».**

این دعاست و دعا برای پیامبر صلی الله علیه و آله چنان که گفتیم، مستجاب است. پس، معلوم می‌شود که بر اثر این دعای ما درجه‌ی آن‌حضرت بالا می رود؛ وگرنه، این کار، کار لغو و بی‌فایده‌ای خواهد بود.

## برطرف شدن چهار نوع ظلمت به برکت صلوات

امّا فایده‌ای که از صلوات عاید ما، که فرستنده‌ی آن هستیم، می‌شود، در این چهار جمله از زیارت آمده است که چهار نوع ظلمت را از چهار ناحیه از نواحی وجود ما برطرف می‌سازد. توجّه فرمایید:

**(وَ جَعَلَ صَلاتَنَا (صَلَوَاتِنَا) عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلايَتِكُمْ طِيباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً**

لِأَنْفُسِنَاوَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا)؛

**«خداوند صلوات ما بر شما و ولایت شما را که مخصوص ما گردانیده است، سبب پاکی طینت ما و طهارت ارواح ما و پاکسازی اخلاق ما و کفّاره‌ی گناهان ما قرار داده است».**

این جملات از زیارت جامعه‌ی کبیره نشان می‌دهد که ما در چهار ناحیه از نواحی وجود خود دارای چهار نوع تاریکی و ظلمت هستیم.

﴿...ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ...﴾؛[1]

**«...ظلمت‌هایی که بعضی فوق بعضی دیگر است...».**

تنها وسیله‌ی برطرف سازنده‌ی این ظلمات و تاریکی‌ها، صلوات و ولایت خاندان رسول علیهم‌السلام است. یک ظلمت در سرشت و طینت خود داریم؛ زیرا از آب مختلط از تلخ و شیرین آفریده شده‌ایم. به بیان روایت:

(فَامْتَزَجَ الْماءانِ عَذْبٌ فُراتٌ وَ مالِحٌ أُجاجٌ)؛[2]

**«دو آب با هم ممزوج شدند: آب گوارا و شیرین و آب تلخ و شور و ناگوار».**

حال، اگر بخواهیم سرشت و طینت خود را از آن (**مالِحٌ أُجاجٌ**) پاک کنیم تا تلخی از سرشت ما زدوده شود، باید خود را به شجره‌ی طیّبه‌ی رسالت و ولایت پیوند بزنیم. درختی را که میوه‌ی خوب نمی‌دهد به درختی که میوه‌ی خوب می‌دهد پیوند می‌زنند و قهراً میوه‌اش خوب می‌شود؛ امّا به شرط این که خوب پیوند بخورد. ما درخت بدمیوه‌ای هستیم که اگر به حال خود بمانیم، (**مالِحٌ أُجاجٌ**) ما بر (**عَذْبٌ فُراتٌ**) غالب می‌شود و میوه‌ی ما را فاسد می‌کند. پس، یک فایده‌ای که از صلوات عاید ما می‌شود این است که بر اثر پیوند با خاندان ولایت، (**طِيباً لِخَلْقِنا**)؛ طینت و سرشت ما از آلودگی به (**مالِحٌ أُجاجٌ**) پاک می‌شود و (**عَذْبٌ فُراتٌ**) می گردد.

---

۱ـ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۰.

۲ـ اصول کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۷، حدیث ۲.

فایده‌ی دیگر (طَهارَةً لِاَنْفُسِنا) است؛ ما افکار زشت و خواطر ناپسند بسیاری داریم. ممکن است کسی بدعمل نباشد، ولی در عین حال، افکار زشت و خواطر ناپسندی از ذهنش خطور کند و به خود مشغولش سازد و همین خطور در حدّ خود تولید ظلمت در روح آدمی می کند. تشبیهاً فرموده‌اند، آدمی که فکر گناه می کند، اگرچه مرتکب گناه نشود، مانند کسی است که در یک اتاق مزّین و نقّاشی شده آتش بیفروزد؛ اگر چه آن اتاق آتش نگیرد و نسوزد، ولی همان دود که از آتش برمی خیزد، آن اتاق را تیره و نقش و نگار آن را فاسد می سازد.

فکر گناه در فضای دل نیز این چنین اثر می گذارد و آن را تیره و تار می‌سازد و از خدا دور می گرداند، اگر چه انسان آن گناه را مرتکب نشود. این جمله در روایات ما از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده که به قوم خود فرموده است:

**(اِنَّ مُوسی نَبِیَّ اللهِ اَمَرَکُمْ اَنْ لا تَزْنُوا وَ اَنَا آمُرُکُم اَنْ لا تُحَدِّثُوا اَنْفُسَکُمْ بِالزِّناً فَضْلاً مِنْ اَنْ تَزْنُوا فَاِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزِّنا کانَ کَمَنْ اَوْ قَدَ فِی بَیْتٍ مُزَوَّقٍ فَاَفْسَدَ التَّزاویقَ الدُّخانُ وَ اِنْ لَمْ یَحْتَرِقِ الْبَیْتُ)؛**[1]

**«موسی علیه السلام، پیامبر خدا، به شما امر کرده است که زنا نکنید و من به شما امر می کنم که فکر زنا در دل نیاورید؛ زیرا کسی که فکر زنا می کند، مانند کسی است که در یک اتاق منقّش آتش برافروزد و دود آن نقّاشی‌ها را فاسد کند، اگر چه اتاق آتش نگیرد».**

حال، از آثار صلوات، اگر به معنای واقعی و توأم با شرایطش باشد، این است که این ظلمت تولید شده از افکار زشت و خواطر ناپسند را از فضای دل برطرف می‌سازد و تولید طهارت می کند.

فایده‌ی سوّم صلوات این است که اخلاق و خوی‌های فاسد ما را زایل می کند و جان ما را از رذایل اخلاقی مزکّیٰ می‌سازد.

---

۱ـ سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۶۰.

(وَ تَزْکِیَةً لَنا)؛

انسان علاوه بر افکار بد، اخلاق بد هم دارد؛ از جمله کبر و بخل و حسد و دوبه‌هم زنی و کینه توزی و بدبینی و ...؛ اینها هم ظلمتی عمیق‌تر از ظلمت دیگر عوامل در روح ایجاد می کند و باز هم صلوات بر رسول و آل رسول علیهم السلام (که حقیقت آن پیوند خوردن به همان شجره‌ی طیّبه است)این ظلمت را تدریجاً از صفحه‌ی دل برطرف می‌سازد.

فایده‌ی چهارم:

(کَفّارَةً لِذُنوُبِنا)؛

در مرحله‌ی عمل هم خدا می‌داند که چه ظلمت‌ها بر اثر اعمال زشت و گناهان (از گذرگاه چشم و گوش و زبان،در کسب و کار و معاشرات و معاملات و ...) در مخزن جان خویش انباشته‌ایم و وای بر حال ما اگر با این کوله‌بار سنگین از معاصی وارد خانه‌ی قبر و برزخ بشویم؛ امّا اینجا باز لطف خدا شامل حال ما گشته و صلوات بر اهل بیت نبوّت علیهم السلام را سبب تکفیر* گناهان قرار داده است،چنان که در این زیارت می خوانیم:

(وَ کَفّارَةً لِذُنوُبِنا)؛

یعنی، ای خاندان رسول، ما معترفیم که خداوند این لطف و عنایت را درباره‌ی ما روا داشته که **صلوات بر شما را کفّاره و پوشاننده‌ی گناهان ما قرار داده است.**

## بشارت بزرگ به شیعیان

این حدیث از امام صادق علیه السلام منقول است:

(إذا ذُکِرَ النَّبِیُّ فَاَکْثِرُوا الصَّلوةَ عَلَیْهِ مَنْ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله صَلاةً واحِدَةً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ أَلْفَ صَلاةٍ فِی أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلائِکَة...)؛[1]

---

* تکفیر: پوشاندن.

۱ـ اصول کافی،جلد۲،صفحه‌ی ۴۹۲،حدیث ۶.

**«وقتی اسم پیامبر صلی الله علیه و آله برده می‌شود، زیاد بر او صلوات بفرستید؛ زیرا کسی که یک بار صلوات بر پیامبر بفرستد، خداوند با هزار صف از فرشتگان، هزار صلوات بر این شخص می‌فرستد...».**

و در روایت دیگر، این جمله را هم امام علیه السلام اضافه فرموده‌اند:

﴿...هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ...﴾؛[۱]

**«...او کسی است که با فرشتگانش بر شما صلوات می‌فرستد تا شما را از ظلمت‌ها بیرون آورده به نور برساند...».**

حدیث مزبور نشان می‌دهد که صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله سبب صلوات خدا بر انسان می‌شود. آیه هم می‌فرماید: صلوات خدا بر انسان سبب خروج وی از ظلمات و دخول به نور می گردد.

بنابراین، صلوات بر رسول و آل رسول علیهم السلام سبب می‌شود که ما از ظلمت‌ها بیرون بیاییم و داخل نور بشویم. پس، این جملهٔ نورانی زیارت جامعهٔ کبیره:

(وَ جَعَلَ صَلاتَنَا(صَلَوَاتِنَا) عَلَیْکُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَایَتِکُمْ...)؛

نوید و بشارتی بزرگ به ما شیعهٔ امامیّه می‌دهد که این دو نعمت گرانقدر خدا، صلوات و ولایت اهل بیت علیهم السلام، ما را از ظلمات و تیرگی‌ها در ابعاد مختلف بیرون می آورد و طینت و افکار و اخلاق و اعمال ما را پاک و مطهّر و منوّر می‌سازد.

## روز مباهله، مایهٔ عزّت اسلام و کرامت شیعه

بیست و چهارم ذی حجّه، روز مباهله و روز عزّت اسلام و روز کرامت شیعه است. وقتی مباهله واقع شد، هم اسلام در دنیا عزّت پیدا کرد هم شیعه کرامتش روشن شد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نصارای نجران نامه نوشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند. در

---

۱ـ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۳.

صدر نامه این آیه را مرقوم فرمودند:

﴿قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾؛[1]

**«بگو، ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدای یگانه به خدایی نپذیرند. حال، اگر از این دعوت روی برگردانند، بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم».**

بعد مرقوم فرمودند:

(اَمّا بَعْدُ فَاِنّی اَدْعُوكُمْ اِلَى عِبادَةِ اللهِ مِنْ عِبادَةِ الْعِبادِ وَ اَدْعُوكُمْ اِلى وِلايَةِ اللهِ مِنْ وِلايَةِ الْعِبادِ فَاِنْ اَسْلَمْتُمْ فَاِنّی اَحْمَدُ اِلَيْكُمُ اللهَ اِلهَ اِبْراهِيمَ وَ اِسْحقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اِنْ اَبَيْتُمْ فَالْجِزْيَةُ وَ اِنْ اَبَيْتُمْ فَقَدْ آذَنْتُكُمْ بِالْحَرْبِ وَ السَّلامُ)؛

**«من شما را دعوت می کنم بنده‌ی خدا باشید، نه بنده‌ی بشر؛ دعوت می کنم تن به حاکمیّت خدا بدهید، نه حاکمیّت بشر. حال، اگر مسلم شدید، خدا را شکر می کنم که چنین موفّقیّتی نصیب شما کرده است و اگر از قبول اسلام امتناع کردید، باید جزیه* بدهید [تا ما بدانیم که با ما سر جنگ ندارید] و اگر آن را هم نپذیرفتید، در این صورت، من اعلان جنگ با شما می کنم. والسّلام».**

## لرزه افتادن بر اندام اسقف اعظم نجران

در روایت آمده است که وقتی این نامه به اسقف‌های نجران رسید، اسقف بزرگ از هیبت آن لرزه بر اندامش افتاد:

(ذَعَرَ ذَعْراً شَديداً)؛

**«لرزه‌ای شدید بر اندامش افتاد».**

---

۱ـ سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۶۴.

* جزیه: وجهی شبیه مالیات که از کفّار گرفته می‌شد.

بعد، با هم به مشورت نشستند که چه باید کرد؟ یکی از آنها گفت: شما می‌دانید که کتاب‌های آسمانی سَلَف آمدن پیامبر آخرالزّمان را بشارت داده‌اند و از آثار و علایم معلوم می‌شود که این همان پیامبر موعود است. عاقبت، بنا بر این شد که از میانشان گروهی انتخاب بشوند و به مدینه بروند و از نزدیک، شخص مدّعی رسالت و برنامه‌ی زندگی‌اش را مشاهده کنند.

شصت نفر از عالمان و اشراف و اعیانشان برای این سفر انتخاب شدند. نزدیک مدینه که رسیدند، از مرکب‌ها پیاده شدند و خود را شستشو دادند و لباس‌های فاخرشان را پوشیدند و خود را آراستند تا به چشم مسلمانان بزرگ و باحشمت جلوه کنند. سوار بر مرکب‌های مزیّن وارد مدینه شدند و در میان شهر گشتی زدند تا به زعم خود، چشم مسلمانان را خیره کنند. امّا دیدند مسلمانان نه تنها چشمشان خیره نشد، بلکه با نظر تحقیر به آنها می‌نگرند. تا سه روز نزد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیامدند و حرفی نزدند.

## تردید بزرگان نجران

پس از سه روز که شرفیاب شدند، گفتند: یااباالقاسم، (کنیه‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است) ما تمام صفاتی را که در انجیل درباره‌ی پیامبر آخرالزّمان آمده است، در شما دیده‌ایم؛ ولی یک صفت از آن صفات را در شما نمی‌بینیم و آن صفت این که، انجیل بشارت داده است که پیامبر آخرالزّمان به عیسی بن مریم ایمان دارد و تصدیقش می‌کند و حال آن که شما تکذیبش می‌کنید.

حضرت فرمود: نه، من عیسی بن مریم علیهماالسلام را تصدیق می‌کنم و به او ایمان دارم. من او را بنده‌ی مقرّب خدا و نبیّ و رسول خدا می‌دانم. گفتند: عیسای مسیح علیه‌السلام اگر بنده بود، نمی‌توانست کار خدایی بکند؛ در حالی که او مرده زنده می‌کرد، ابراءالاکمه و الابرص* می‌کرد، از مافی‌الضّمیر اشخاص خبر می‌داد و... این کارها، کارهای خدایی است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من قبول دارم که عیسی بن مریم تمام این کارها را به اذن خدا انجام می‌داد و بنده‌ی مأذون از جانب خدا بود. گفتند: اگر عیسی بشر بوده، پس پدرش چه کسی بوده

---

* ابراءالاکمه و الابرص: شفابخشی نابینایان و بیماران.

است؟ در این موقع، این آیه نازل شد و جواب آنها را داد که:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛[1]

**«داستان عیسی در نزد خدا همچون داستان آدم است که او را از خاک آفرید [و بدون پدر و مادر ایجادش کرد] و سپس به او گفت، باش؛ پس، وجود یافت».**

اگر عیسی پدر از جنس بشر نداشت، آدم نه پدر داشت نه مادر. همان‌گونه که آدم مخلوق به اراده‌ی خداست، عیسی هم مخلوق به اراده‌ی خداست.

## دعوت به مباهله

در مقابل این حرف منطقی، آنها جوابی نداشتند، ولی تن به قبول آن ندادند و گفتند: ما حاضریم با شما مباهله کنیم و این آخرین گفتار ما باشد. پس بیاییم یکدیگر را نفرین کنیم و از خدا بخواهیم تا بر هر کدام از ما که باطل است و سخن نابجا می‌گوید؛ بلا نازل کند و نابودش سازد. در همین موقع، این آیه نازل شد:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾؛[2]

**«پس هر کس در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجّه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خویشان نزدیکمان و خویشان نزدیکتان را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».**

## قبول مباهله از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

آنها باورشان نمی‌شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهاد مباهله را بپذیرد. وقتی دیدند با قاطعیّت تمام آماده است، گفتند: به ما مهلت دهید تا با هم مشورت کنیم. شب نشستند و با هم مشورت کردند. بزرگشان که مرد موحّدی بود، گفت: به نظر من صلاح نیست با او مباهله

۱ـ سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۵۹.

۲ـ همان، آیه‌ی ۶۱.

کنیم. برای این که من مطمئنّم او همان پیامبر موعود از جانب خداست و تمام علامت‌هایی که انبیاء سَلَف نشان داده‌اند، کاملاً بر او منطبق است. اگر ما با او مباهله کنیم، بلا نازل می‌شود و نه تنها یک نفر از شما به سلامت به وطن برنمی‌گردد، بلکه یک نصرانی روی زمین باقی نمی‌ماند. اگر می‌خواهید این حقیقت بر شما روشن شود، فردا صبح ببینید اگر با اعوان و انصار و لشکری بیرون آمد، مطمئن باشید که سلطان است و از مباهله با او نهراسید و اگر دیدید با عزیزانش آمده است، بدانید که به گفتارش ایمان دارد و مباهله نکنید.

این سخن را همگی پذیرفتند و فردا صبح آمدند و در یک گوشه در خارج شهر ایستادند. مردم باخبر شدند که چنین ماجرایی در کار است. اجتماعی شد و در یک گوشه‌ی دیگر به انتظار ایستادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبر کرد تا آفتاب اندکی بالا آمد و از شهر بیرون آمد، در حالی که کسی از اصحاب و اتباع همراهش نبود؛ تنها کودک سه چهارساله‌ای را در بغل گرفته بود و کودک دیگری هم دست در دستش داشت، بانوی جوانی پشت سرش بود و مرد جوانی هم پشت سر آن بانو حرکت می‌کرد.

## عقب‌نشینی اهل نجران از مباهله

اهل نجران از مردم پرسیدند: این همراهان کیانش هستند و چه نسبتی با او دارند؟ گفتند: آن بانو یگانه دختر او و آن مرد داماد و پسر عمّ او و آن دو کودک هم دخترزاده و نوه‌های او هستند. از اینها نزدیک‌تر و عزیزتر کسی را ندارد. اینجا بود که اسقف اعظم اهل نجران به همراهانش گفت: صلاح ما نیست که با او مباهله کنیم. من چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جا برکند، می‌کند و اگر اینها دست به دعا بردارند، بلا بر ما نازل می‌شود و فردی از ما به سلامت به وطن برنمی‌گردد؛ لذا صلاح ما در این است که اگر اسلام را قبول نمی‌کنیم، با او مصالحه کنیم و جزیه را بپردازیم.

## امیرالمؤمنین علیه السلام برای مصالحه واسطه می‌شود

بر اساس این تصمیم، امیرالمؤمنین علیه السلام را واسطه قرار دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع

به جزیه نظرخواهی کند؛ در نتیجه، امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور پیامبر اکرم با آنها مصالحه و مقرّر کردند که درهر سال سی زره و دو هزار حُلّه، که هر حُلّه دو قطعه پارچه‌ی مخصوص بود، در دو قسط اوّل ماه رجب و اوّل ماه محرّم بدهند. به این کیفیّت مصالحه شد[1] و در روز مباهله، علاوه بر عزّت اسلام، عظمت و حقّانیّت مذهب تشیّع آشکار شد؛ زیرا در آیه‌ی مباهله، امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرّفی شد. دشمنان نیز این فضیلت را پذیرفته‌اند. زمخشری، که صاحب کشّاف و از مفسّران سنّی است، می گوید:

(وَ فیهِ دَلیلٌ لاشیْءَ اَقْوَی مِنْهُ عَلی فَضْلِ اَصْحابِ الْکِساءِ علیهم السلام وَ فیهِ بُرهانٌ واضِحٌ عَلَی صِحَّةِ نُبُوَّةِ النَّبِیّ)؛

**«[در ماجرای مباهله] دلیلی بر فضل اصحاب کساء هست که دلیلی قوی تر از آن وجود ندارد و در آن [ماجرا] برهانی واضح بر صحّت نبوّت پیامبر موجود است».**

## سؤالی از اهل تسنّن

حال، ما به اهل تسنّن می گوییم: وقتی این حقیقت پذیرفته شد که خداوند طبق آیه‌ی مباهله، علی علیه السلام را نفس پیامبر، یعنی خود پیامبر صلی الله علیه و آله، شناخته است، آیا جا دارد که با بودن خود پیامبر در میان امّت، ابوبکر و پس از او عمر و عثمان جای پیامبر بنشینند و خود را حافظ دین و نگهبان قرآن و ولیّ امر مسلمانان معرّفی کنند و آنگاه شما دانایان نیز به همان راه کج که آنها رفته‌اند بروید؟

﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ ❁ جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ ❁ وَ جَعَلُوا للهِ أَنْداداً لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِیرَکُمْ إِلَی النَّارِ﴾؛[2]

**اللّهُمَّ الْعَنْ اوّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحمّدٍ وَ آلِ مُحمّدٍ وَ آخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلَی ذلِک.**

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه‌ی ۳۵۴.

۲ـ سوره‌ی ابراهیم، آیات ۲۸ تا ۳۰.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَلَغَ اللهُ بِكُمْ
اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمِينَ،
وَاَعْلى مَنازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَاَرْفَعَ
دَرَجاتِ الْمُرْسَلِينَ، حَيْثُ لا
يَلْحَقُهُ لاحِقٌ، وَلا يَفُوقُهُ فائِقٌ،
وَلا يَسْبِقُهُ سابِقٌ، وَلا يَطْمَعُ
فِي إِدْراكِهِ طامِعٌ

**مقام اعلای نبیّ خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در بین انبیا و مرسلین**

یعنی،ما در حضور اقدس شما خاندان عصمت اعتراف می کنیم که خداوند شما را به شریف ترین جایگاه مکرّمین رسانده است؛البتّه، کسانی که از جانب خدا مورد تکریم قرار می گیرند، بسیار بزرگند ولی ائمّه‌ی اطهار و خاندان عصمت علیهم السلام را خدا در شریف ترین جایگاه آنان قرار داده است و همچنین کسانی که درجات قربشان بالا می رود، دارای منازل مخصوص به خود هستند،ولی عالی ترین منزل و جایگاه مقرّبین به خاندان عصمت علیهم السلام اختصاص دارد.

حضرات انبیاء و مرسلین علیهم السلام اگر چه در میان بشر گروهی ممتازند و صاحب مقامات عالی هستند، ولی خاندان رسول خاتم علیهم السلام از جانب خدا رفیع ترین درجات انبیاء و مرسلین را به دست آورده‌اند و خدا آنها را به آن مرتبه از مقام اعلا رسانده که دیگر احدی از مخلوقات عالم، حتّی انبیاء و مرسلین و ملائکه‌ی مقرّبین، نمی تواند در مقام تقرّب آن قدر بالا برود که به آنها برسد.

(**حَيْثُ لا يَلْحَقُهُ لاحِقٌ...وَ لا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ**)؛

«**نه کسی می تواند به آنها برسد... نه کسی می تواند بر آنها سبقت بگیرد و از آنها بالاتر برود**».

## هرگز خود را با آل محمّد علیهم السلام مقایسه نکنید

(**وَ لا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ**)؛

«**و حتّی کسی حقّ ندارد طمع رسیدن به مقام آنها را در سر بپروراند**».

این جمله،در اصطلاح اهل ادب، ممکن است جمله‌ی خبریّه باشد؛ یعنی، خدا اِخبار می کند که کسی طمع نمی کند به آنها برسد و ممکن است انشائیّه باشد؛ یعنی، خدا نهی می کند از این که کسی هوس و طمع رسیدن به مقام آنها را در دل داشته باشد.این جمله در نهج البلاغه آمده است:

(**لا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ هَذِهِ الْأُمَّة أَحَدٌ وَ لا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً**)؛

اَحَدی از این امّت اسلامی را نمی توان طرف مقایسه با آل محمّد علیهم السلام قرار داد؛ چرا که دیگران ـ هر که هستند ـ همه ریزه خوار خوان نعمت آل محمّد هستند. آیا ممکن است ریزه خوار خوان نعمت کسی را همدوش با ولی نعمتش قرار داد؟ آری،عالم در طول وجود ولی قرار می گیرد، نه در عرض او.

(**بِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ**)؛

روزی روزی‌خواران ـ از هر قبیل که هستند ـ از کف با کفایت امام علیه السلام به آنها می‌رسد و تمام عالم خلق، از زمین و آسمان، به‌وجود مبارک امام، ثابت و پابرجاست. این جمله از امام صادق علیه السلام منقول است:

(إنَّ اللهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا ... بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الثِّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ...)؛[1]

**«خدا ما را به بهترین خلقت آفرید و به نیکوترین صورت تصویرمان کرد... به سبب ماست که درخت‌ها میوه می‌دهند و میوه‌ها می‌رسند و نهرها جاری می‌شوند و...».**

## مقام امامت موهبتی الهی است

آن حقیقتی که باید توجّه به آن داشت این است که مقام ولایت و امامت یک مقام اکتسابی نیست که دیگران نیز بتوانند با سعی و تلاش به آن برسند یا از آن بالاتر بروند؛ آن‌گونه که صفت علم در میان افراد بشر یک صفت اکتسابی است و از طریق درس و بحث و مطالعه، افراد می‌توانند از یکدیگر سبقت بگیرند. مقام امامت یک مقام موهبتی است که خداوند علیم حکیم به بندگانی که شایستگی دارند اعطا می‌کند و آنها را هادی دیگر بندگانش قرار می‌دهد، چنان که فرموده است:

﴿وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ...﴾؛[2]

**«ما آنان را پیشوایان و امامانی قرار دادیم که با فرمان ما هدایت می‌کنند [و ساختمان وجودشان را طوری بنا کردیم] که منبع خیرات و برکات هستی باشند...».**

امامت اکتسابی نیست؛ وگرنه، بر حسب جریان عادی ممکن نیست کودک هشت نُه ساله یا پنج ساله‌ای مانند حضرت امام جواد و حضرت امام هادی و حضرت امام

---

۱ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۴۴.

۲ـ سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

مهدی علیهم‌السلام دارنده‌ی مقام امامت و گرداننده‌ی عالم امکان باشند.قرآن کریم می‌فرماید، حضرت عیسی علیه‌السلام در حالی که کودکی نوزاد در آغوش مادرش بود،

﴿قالَ إِنِّی عَبْدُ اللهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا﴾؛[1]

**«گفت: من بنده‌ی خدایم که کتاب[هدایت]به من داده و پیامبرم قرار داده است».**

طفل نوزاد توانایی حرف زدن ندارد، تا چه رسد به این که از حقایق آسمانی اطّلاع پیدا کرده باشد و بگوید من پیامبر خدایم و دارای کتاب و دین و شریعتم.این رتبه‌ی وجودی از طریق عوامل عادی به دست نمی‌آید.این کمالی است که خالقشان در جوهر ذاتشان قرار داده است.البتّه، در مسیر بندگی و عبودیّت نیز، از طریق عباداتی که انجام می‌دهند،مراتب برتر را اکتساب می کنند، چنان که خداوند حکیم به رسول مکرّمش فرموده است:

﴿...قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً﴾؛[2]

**«...بگو، ای خدای من بر علمم بیفزا».**

حاصل آن که، مقام اهل بیت رسول در مسیر تقرّب به خدا، مقامی است که نه کسی توانایی رسیدن به آن را دارد و نه در حدّ کسی است که طمع نیل به آن را داشته باشد.

## نمایش عظمت محمّد و آل محمد علیهم‌السلام به حضرت آدم علیه‌السلام

درباره‌ی حضرت آدم علیه‌السلام در قرآن آمده که:

﴿وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ﴾؛[3]

**«گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکنا گزینید و از میوه‌های آن هر چه که می خواهید**

---

۱ـ سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۰.
۲ـ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴.
۳ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۵.

**بخورید امّا به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد».**

در روایت آمده است آن درختی که آدم و حوّا علیهما السلام از نزدیک شدن به آن ممنوع شده‌اند درخت مقام و منزلت آل محمّد علیهم السلام بوده است چنان که از اباصلت هروی منقول است که خدمت امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام عرض کردم:

(یَابْنَ رَسُولِ اللّهِ اَخْبِرنِی عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِی اَکَلَ مِنْها آدمُ وَ حَوّا ما کانَتْ)؛

**«بفرمایید درختی که آدم و حوّا از آن تناول کردند و بر اثر آن مطرود از قرب جوار حقّ گشتند، چه درختی بوده است»؟**

امام فرمود:

(اِنَّ آدَم لمّا اَکْرَمَهُ اللهُ تَعالی ذِکْرُهُ بِاِسْجادِ مَلائِکَتِهِ لَهُ وَ بِاِدْخالِ الْجَنَّةِ قالَ فِی نَفْسِهِ هَلْ خَلَقَ اللهُ بَشَراً اَفْضَلَ مِنّی)؛

**«وقتی خداوند عزّوجل آدم را مورد اکرام خود قرار داد و فرشتگان را به سجده‌ی در مقابل او واداشت و داخل جنّتش نمود، او پیش خود گفت: آیا خدا بشری برتر از من آفریده است»؟**

(فَعَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ما وَقَعَ فِی نَفْسِهِ)؛

**«خداوند از آنچه در خاطر آدم گذشت، آگاه شد».**

(فَناداهُ ارْفَعْ رَأسَکَ یا آدَمُ وَ انْظُرْ اِلَی ساقِ عَرْشِی)؛

**«ندایش کرد: ای آدم! سر به بالا بگیر و به ساق عرش من نگاه کن».**

(فَرَفَعَ آدَمُ رَأسَهُ فَنَظَرَ اِلَی ساقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَیْهِ مَکْتُوباً)؛

**«آدم سر خود را بالا گرفت و به ساق عرش نگاه کرد و دید در ساق عرش این چند جمله نوشته است».**

(لا اِله اِلاّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسوُلُ اللهِ عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ اَمیرُالْمُؤمِنینَ وَ زَوْجَتُهُ فاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِساءِ الْعالَمِینَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ)؛

آدم از دیدن این نوشته تعجّب کرد و گفت:

(یا رَبِّ مَنْ هَؤُلاءِ)؛

«ای خدای من! اینان کیانند»؟

(قالَ عَزَّوَجَلَّ هَؤلاءِ مِنْ ذُرِّيَّتِکَ وَ هُمْ خَيْرٌ مِنْکَ وَ مِنْ جَميعِ خَلْقِی وَ لَوْ لا هُمْ ما خَلَقْتُکَ وَ لا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النّارَ وَ لا السَّماءَ وَ لا الْاَرْضَ فَاِيّاکَ اَنْ تَنْظُرَ اِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ وَ تَتَمَنّى مَنْزِلَتَهُمْ)؛

«خداوند عزّوجل فرمود: اینها از فرزندان تو هستند[در عالم طبع]و اینها از تو و از تمام خلق من بهترند و اگر اینها نبودند، نه تو را خلق می کردم و نه بهشت و جهنّم و نه آسمان و زمین را. حال بپرهیز از اینکه به چشم حسد به آنها بنگری و مقام و منزلت آنها را برای خویش آرزو کنی»!

## چگونگی تسلّط شیطان بر آدم و حوّا

(فَتَسَلَّطَ عَلَيْهِ الشَّيْطانُ حَتَّى اَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِی نُهِیَ عَنْها وَ تَسَلَّطَ عَلَى حَوّا لِنَظَرِها اِلَى فاطِمَةَ بِعَيْنِ الْحَسَدِ حَتَّى اَكَلَتْ مِنَ الشَّجَرَةِ كَما اَكَلَ آدَمُ فَاَخْرَجَهُمَا اللهُ تَعالَى مِنْ جَنَّتِهِ وَ اَهْبَطَهُما عَنْ جِوارِهِ اِلَى الْاَرْضِ)؛[1]

«در نتیجه، شیطان بر آدم مسلّط شد و او از میوه‌ی درختی که از آن نهی شده بود تناول کرد و همچنین بر حوّا، که با چشم حسد به فاطمه علیها السلام نگاه کرده بود، مسلّط شد و او هم مانند آدم از آن درخت تناول کرد و سرانجام، خداوند هر دو را از بهشت خویش اخراج کرد و از جوار خود به زمین فرودشان آورد».

اینجا تذکّر این نکته لازم است که مقصود از حسد در این روایت غِبْطَه است، نه رذیلتی که از مهلکات است و انبیاء و اولیای خدا منزّه از آنند. حسد به معنای بدخواهی و آرزوی زوال نعمت از دیگری است که از رذایل نفسانی و خوهای زشت انسانی است. امّا غبطه یعنی

---

۱ـ عیون اخبار الرّضا، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۰۶.

آرزوی رسیدن به مقامی از مقامات عالی کمال که دیگران دارند.این نه تنها زشت نیست، بلکه بسیار زیبا و راه ترقّی انسان است و باید انسان بخواهد و بکوشد تا به کمالی از کمالات راقیه‌ی* دیگران نایل شود.

## حدّ خود را بشناس تا آسیب نبینی

هر کسی باید حدّ خود را بشناسد و پا فراتر از حدّ خود نگذارد و به قول معروف، قُدّی* و بلند پروازی نکند که بال و پرش می‌شکند و سقوط می کند.البتّه، راکد و خامد ماندن و خود را لایق ترقّی ندانستن،نقص است، ولی حدّ خود را نشناختن و هوس نیل به فراتر از استعداد خود را داشتن نیز اشتباه و سزاوار تنبیه است.

نقل می کنند یکی از اطرافیان اسکندر، پادشاه معروف، چیز کمی از او درخواست کرد.او از این تقاضا ناراحت شد و آن را اهانت تلقّی کرد و گفت:از شاهان و بزرگان چیز بی‌ارزش خواستن،نشانه‌ی پستی همّت خواهنده است؛از بزرگان باید چیز بزرگی خواست.او گفت:پس، لطفاً مقام ولایتعهدی را به من عطا فرمایید.اسکندر گفت: اینجا هم فضولی موقوف؛از حدّ خود فراتر رفتن نیز اشتباه و خطاست؛در خواستن، هم حدّ خود را بشناس هم مقام و موقعیّت شاه را.

مقام و منزلت اهل بیت رسول خاتم علیهم السلام موهبت خاصّی است که خداوند حکیم به آنها عنایت فرموده است که:

(وَ لاٰ يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لاٰ يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ)؛

احدی را نرسد که طمع نیل به آن مقام را در دل داشته باشد.این همان ترک اولایی بود که از حضرت آدم صَفِیّ الله علیه السلام صادر شد و کیفر آن هبوط از آسمان به زمین بود.

---

* راقیه:بالا رفته.

* قدّی:خودبینی.

## هستی کائنات از پرتو نور وجود اهل بیت علیهم السلام

و امّا جمله‌ی بعدی زیارت(جامعه):

(حَتَّى لا یَبْقَى مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لا صِدِّیقٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ لا عَالِمٌ وَ لا جَاهِلٌ وَ لا دَنِیٌّ وَ لا فَاضِلٌ وَ لا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَ لا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ لا جَبَّارٌ عَنِیدٌ وَ لا شَیْطَانٌ مَرِیدٌ وَ لا خَلْقٌ فِیمَا بَیْنَ ذَلِکَ شَهِیدٌ إِلاَّ عَرَّفَهُمْ جَلالَةَ أَمْرِکُمْ وَ عِظَمَ خَطَرِکُمْ وَ کِبَرَ شَأْنِکُمْ وَ تَمَامَ نُورِکُمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِکُمْ وَ ثَبَاتَ مَقَامِکُمْ وَ شَرَفَ مَحَلِّکُمْ وَ مَنْزِلَتِکُمْ عِنْدَهُ وَ کَرَامَتَکُمْ عَلَیْهِ وَ خَاصَّتَکُمْ لَدَیْهِ وَ قُرْبَ مَنْزِلَتِکُمْ مِنْهُ)؛

حاصل مضمون این جملات نورانی این که، شما خاندان عصمت و آل بیت رسول علیهم السلام آن چنان در عالم بزرگید که خداوند علیم حکیم عظمت و جلالت شما را به تمام کائنات و مخلوقات، از جماد و نبات و حیوان و انسان، از عالم و جاهل و کافر و مؤمن، از زمینیان و آسمانیان، شناسانده است.همه شما را به قداست و طهارت می‌شناسند.حتّی جبّاران و شیطان صفتانی که با شما دشمنی می‌ورزند و شمشیر روی شما می کشند، در عظمت و جلالت امر شما تردیدی ندارند و از این رو، به جنگ با شما برمی‌خیزند تا دنیای خود را تأمین کنند و به اهواء نفسانی خودشان نایل شوند؛ وگرنه، کس نیاید به جنگ افتاده.

آری، هر که و هر چه در عالم هست، از نبیّ مرسل،ملك مقرّب،صدّیق شهید،جبّار عنید و شیطان مَرید، در پرتو نور وجود شما به هستی رسیده‌اند و ادامه‌ی حیات می‌دهند.آیا ممکن است کسی از آفتاب نور و حرارت بگیرد و به‌وجود آفتاب پی نبرد؟

از همه محروم‌تر خفّاش بود                کو عدوی آفتابِ فاش بود

## شناخت خدا از طریق شناخت ولیّ خدا

این که می گوییم علاوه بر انسان، تمام کائنات،اعمّ از جماد و نبات و حیوان، امام را می‌شناسند، تعجّبی ندارد؛مگر نه این که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿...وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ...﴾؛[۱]

**«...و هیچ موجودی نیست، مگر این که به تسبیح و تحمید او مشغول است؛ ولیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید...».**

کلمه‌ی ﴿شیء﴾ یعنی هر چیز، معنی عموم دارد و تمام موجودات را شامل می‌شود؛ یعنی، هیچ موجودی در عالَم نیست، مگر این که خدا را تسبیح و تحمید می‌کند؛ ولیکن شما آدمیان از تسبیح آنها آگاهی ندارید. از طرفی هم ولیّ، یعنی امام، واسطه‌ی بین خالق و عالم امکان است؛ یعنی، افاضات را از منبع فیّاض می‌گیرد و به عالم می‌رساند و عبادات و اطاعات را از عالم می‌گیرد و به مقام ربوبیّت حضرت حقّ عرضه می‌دارد. پس، تمام کائنات تسبیح و تحمیدشان را از طریق مقام ولیّ و امام به مقام حضرت ربّ عرضه می‌دارند؛ در نتیجه، شناخت حضرت ربّ اعلا از طریق شناخت حضرت ولیّ اعلا حاصل می‌شود که فرموده است:

﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی﴾؛[۲]

**«اسم ربّ اعلایت را تسبیح کن».**

و امامان علیهم السلام نیز فرموده‌اند:

(نَحْنُ وَ اللهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی)؛

**«به خدا قسم، ماییم اسماء حسنای خدا».**

و ارباب معرفت نیز معتقدند که تمام کائنات و موجودات عالم بر حسب مرتبه‌ی وجودی‌شان دارای ادراک و شعورند و از مقام خالق خود آگاهی دارند؛ شاعر عارف نیز گفته است:

| | |
|---|---|
| گر تو را از غیب چشمی باز شد | با تو ذرّات جهان همراز شد |
| جمله‌ی ذرّات عالم در نهان | با تو می‌گویند روزان و شبان |

---

۱ـ سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

۲ـ سوره‌ی اعلی، آیه‌ی ۱.

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم          با شما نامحرمان ما خامشیم

این قصّه را از مرحوم علاّمه‌ی مجلسی(ره)نقل کرده‌اند:

## تبسّم امام کاظم علیه السلام از مکالمه‌ی دو کبوتر

مردی خدمت حضرت امام کاظم علیه السلام عرض کرد:ای مولای من، آرزو دارم دعوت این بنده‌ی ناچیز را اجابت فرموده یک صبحانه در کلبه‌ی محقّر من تناول فرمایید. امام علیه السلام پذیرفتند و به خانه‌ی آن مرد تشریف‌فرما شدند. تختی بود، روی آن تخت نشستند. زیر آن تخت، یک جفت کبوتر نر و ماده لانه داشتند. تا امام روی تخت نشست، آن کبوترها صدایی کردند. صاحبخانه برای آوردن غذا به اتاق مجاور رفت. وقتی برگشت، دید امام می‌خندد. صاحبخانه گفت: یابن رسول الله، خدا شما را همیشه شاد و خندان نگه دارد؛ برای چه می‌خندید؟ امام فرمود: این دو کبوتر زیر تخت با هم حرف می‌زدند. کبوتر نر به ماده‌اش گفت تو خیلی محبوب من هستی؛ در تمام روی زمین احدی از تو محبوب‌تر ندارم، مگر این آقا که روی تخت نشسته است؛ این آقا را از تو بیشتر دوست دارم. من از گفتار او خندیدم. مرد گفت: مولای من، مگر شما حرف پرنده‌ها را می‌فهمید؟ امام فرمود: بله؛

(عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ اوُتينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ)؛

**«ما گفتار پرنده‌ها را می‌فهمیم و خدا از همه چیز به ما عنایتی فرموده است».**[1]

در قرآن نیز آمده است که وقتی حضرت سلیمان علیه السلام با لشکریانش به وادی مورچگان رسید:

**﴿...قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ﴾**؛

**«...مورچه‌ای به سایر مورچه‌ها گفت: ای مورچگان، داخل لانه‌هایتان بروید، مبادا زیر پای**

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۴۸، صفحه‌ی ۵۶.

**سلیمان و لشکریانش له شوید».**

**﴿فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها...﴾؛[1]**

**«[جناب سلیمان علیه السلام گفتار آن مورچه را شنید و] از گفتار او خندید...».**

این مسائل برای ما پیروان قرآن، که معجزات و خوارق عادات رجال آسمانی را در قرآن مکرّراً خوانده و شنیده‌ایم، حلّ شده است. دیگران اوّل باید خدا و صفات خدا را بشناسند و سپس با این مسائل آشنا بشوند تا بدون تعجّب و استبعاد بپذیرند؛ وگرنه، معده‌ی فکرشان توانایی هضم این مطالب را نخواهد داشت و بحث با آن گروه از مردم، در مسائل مربوط به امامت و ولایت، بحثی خالی از فایده خواهد بود و سبب تضییع وقت و کاری نامعقول است.

## مکالمه‌ی امام کاظم علیه السلام با شیر درّنده

روایت دیگری از بطائنی نقل شده است که می گوید: روزی حضرت امام کاظم علیه السلام به سوی مزرعه‌ای که در خارج شهر داشتند حرکت کردند. من نیز همراهشان شدم، در حالی که ایشان سوار بر استری بودند و من سوار بر درازگوشی. در وسط راه ناگهان شیر درّنده‌ای پیدا شد و سر راه ما ایستاد. من آن چنان ترسیدم که زبانم بند آمد و از حرکت بازماندم ولی امام را دیدم که بی‌پروا جلو رفت و مقابل شیر ایستاد و من با کمال تعجّب دیدم که آن حیوان در برابر امام علیه السلام اظهار تذلّل می کند و مثل این که بخواهد چیزی بگوید، همهمه می کند و امام نیز مانند این که گوش به حرف کسی بدهد، از روی مرکب به سمت او خم می‌شود.

ناگهان دیدم آن حیوان پرید و دست‌های خود را روی کَفَل* استر گذاشت. من سخت ترسیدم که نکند به امام صدمه‌ای بزند ولی دیدم امام گوش خود را مقابل دهان آن حیوان گرفت و او همهمه‌ای کرد و بعد پایین آمد و کنار جادّه ایستاد، مثل این که منتظر است از امام

1ـ سوره‌ی نمل، آیات ۱۷ و ۱۸.

* کفل: پشت.

چیزی بشنود. دیدم امام رو به قبله ایستاد و جملاتی گفت که من نفهمیدم. بعد، با دست اشاره به او کرد که برو. او هم مجدّداً همهمه‌ای کرد و رفت. من که از حال وحشت بیرون آمده بودم، جلو رفتم و به امام گفتم: آقا، من از ترس نزدیک بود قالب تهی کنم؛ قضیه چه بود؟ فرمود: این حیوان برای التماس دعا آمده بود و می گفت درد زایمان بر همسرم دشوار شده است؛ دعا کن که به سلامت وضع حمل کند. من هم دعا کردم و گفتم تا برگردی، خواهی دید که خدا شیر بچّه‌ی نری به تو عنایت کرده است. او هم دعا کرد و گفت خدا تو را و ذرّیّه و دوستانت را از شرّ درّندگان در امان نگه دارد.[1]

## خانه‌ی علی و فاطمه علیهما السلام برترین خانه‌ها

حاصل آن که، خداوند منّان عظمت و جلالت همه جانبه را برای اهل بیت رسول علیهم السلام خواسته است و همه چیز عالم را محتاج آن خاندان کرده و فرموده است:

﴿فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ...﴾؛[2]

**«خداوند [منبع فیض و مشعل نور هدایت خود را] در خانه‌هایی قرار داده که به اذن او رفعت پیدا کرده‌اند و کانون ذکر او شده‌اند...».**

در حدیث آمده است که وقتی این آیه نازل شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای اصحابش تلاوت فرمود، از آن حضرت پرسیدند: منظور از این بیوت و خانه‌ها کدام است؟ فرمود: بیوت الانبیاء و خانه‌ی پیامبران است. ابوبکر که حاضر بود، در حالی که به خانه‌ی علی و فاطمه علیهما السلام اشاره می کرد، گفت: آیا این خانه نیز از آن خانه‌هاست؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(نَعَمْ مِنْ اَفاضِلِها)؛

**«آری، [این] از برترین آنهاست».**

---

۱ـ بحارالانوار، جلد ۴۸، صفحه‌ی ۵۷.

۲ـ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۶.

## چگونگی اعتقاد مأمون عبّاسی به امامت آل علی علیهم‌السلام

نقل شده است که روزی مأمون عبّاسی از حضّار مجلسش پرسید: آیا می دانید که من تشیّع و اعتقاد به امامت آل علی را از که آموخته‌ام؟ گفتند: ما نمی دانیم، شما بفرمایید. گفت: از پدرم رشید آموخته‌ام. با تعجّب پرسیدند: چطور؛ با آن که رشید آل علی را می کشت؟ گفت: از این جهت می کشت که می گفت (اَلمُلْکُ عقیم)؛ سلطنت آن چنان مطلوب است که قوم و خویشی و حقّ و باطل نمی شناسد؛ تمام همّش به دست آوردن سلطنت بود. آنگاه قصّه‌اش را نقل کرد:

سالی من با پدرم به مکّه رفتم. به مدینه که رسیدم، پدرم برای دیدار با طبقات مختلف مردم نشست و به دربان سفارش کرد که هر کس آمد، اوّل او را شناسایی کن و بعد اجازه بده که وارد شود. آن روز، من و برادرم بالای سر پدرم برای احترام ایستاده بودیم. دربان وارد شد و گفت: شخص محترمی که خود را موسی بن جعفر معرّفی می کند، قصد ورود دارد. تا پدرم آن اسم را شنید، تغییر وضعی به خود داد و رو به ما کرد و گفت: مؤدّب باشید و احترام را رعایت کنید. بعد به دربان گفت: اگر آقا سوار هستند، نگذارید پیاده شوند؛ با همان مرکبشان ایشان را بیاورید تا جلو بساط من پیاده شوند.

بعد، دیدم مردی بسیار موقّر و محترم، که عظمت و جلالت در چهره‌اش پیدا بود، وارد شد. پدرم تا چشمش به او افتاد، از جا برخاست و به استقبال رفت و گفت: به خدا نمی گذارم از مرکب پیاده شوید تا کنار بساط خودم پیاده شوید. آنگاه او را بغل کرد و بوسید و در صدر مجلس نشاند و خودش هم نشست و با کمال ادب با او به صحبت پرداخت و پس از ساعتی که آقا خواست برود، پدرم او را بدرقه کرد و به ما دستور داد بروید رکاب بگیرید تا آقا سوار شوند و همراهشان بروید تا ایشان را به منزل برسانید.

این کار را کردیم و برگشتیم ولی من پیوسته در فکر بودم که این شخص که بود که این قدر پدرم به او احترام گذاشت. شب که شد، به پدرم گفتم: پدر، من امروز کار عجیبی از شما

دیدم که تا به حال ندیده بودم. این شخص که بود که این قدر شما از او تجلیل کردید؟ گفت: فرزندم، او حجّت خدا بر روی زمین است؛ او پیشوای مردم و خلیفه‌ی بر حقّ پیامبر در عالم اسلام است. گفتم: مگر شما خلیفه‌ی پیامبر و پیشوای امّت نیستید؟ گفت: من ظاهراً چنینم و با قهر و غلبه این مسند را به دست آورده‌ام امّا خلیفه‌ی بر حقّ پیامبر و امام واقعی امّت، اوست. آنگاه گفت:

(وَاللهِ لَوْ نازَعْتَنِی هَذَا الْاَمْرَ لاَخَذْتُ مِنْکَ الَّذِی فِیهِ عَیْناکَ فَاِنَّ الْمُلْکَ عَقِیمٌ)؛[۱]

**«به خدا قسم، اگر تو هم با من در امر سلطنت به منازعه برخیزی، آن قسمت از بدنت را جدا می کنم که دو چشمانت در آن است[سرت] چرا که سلطنت عقیم است[فرزند نمی شناسد]».**

این هم یک نمونه از مصادیق این جمله از زیارت:

(حَتَّی لا یَبْقَی مَلَکٌ مُقَرَّبٌ ...)؛

خدا شما خاندان رسول را چنان گرامی داشته که هر جبّار عنید و هر شیطان مَریدی هم شما را به جلالت و عظمت شناخته است و به حقّانیّت شما پی برده است.

اینک ما خدا را شاکریم که نعمت بسیار بزرگ معرفت و محبّت خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام را به ما عنایت فرموده است و حال، از او می خواهیم که توفیق اتبّاع و پیروی از تعلیماتشان را نیز عنایت بفرماید و در هر دو سرا، دست ما را از دامنشان کوتاه نفرماید.

اَلحَمْدُلِلّهِ وَ الصَّلَوةُ و السَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ وَ عَلَی اَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرینَ و اللَّعْنُ الدّائِمِ عَلَی اَعْدائِهِمْ اَجْمَعینَ.

اَللّهُمَّ عَجِّلْ لِوَلِیِّکَ الْفَرَج وَ اجْعَلْنا مِنَ الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خاتِمَةَ اَمرِنا خَیْراً

---

۱ـ بحارالانوار، جلد۴۸، صفحه‌ی ۱۲۹.

بسم الله الرحمن الرحیم

مُؤْمِنٌ بِإِیابِکُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِکُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِکُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِکُمْ

**«من به بازگشت شما ایمان دارم، رجعت شما را تصدیق می کنم، منتظر فرمانروایی و چشم به راه حکومت شما هستم».**

## تعریف ایمان کامل

در این جملات نورانی، هم کلمه‌ی (مؤمن) به کار رفته است هم کلمه‌ی (مصدّق)؛ یعنی، هم ایمان دارم هم تصدیق می کنم. ایمان اعتقاد قلبی است و تصدیق اقرار زبانی است. باور داشتن انسان ایمان است و اگر همان باور را به زبان اقرار کند، تصدیق است. لذا ایمان کامل آن است که انسان عقاید حقّه را هم قلباً باور کند هم به زبان اقرار کند. تنها داشتن اعتقاد قلبی بدون اقرار زبانی ایمان نیست، چنان که خداوند متعال درباره‌ی آل فرعون می فرماید:

﴿وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ...﴾؛[1]

آنها با این که باطناً به صادق بودن حضرت موسی علیه السلام یقین داشتند، در مقام انکار او برآمدند و به صدق ادّعای نبوّتش اقرار نکردند.

---

۱ـ سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۴.

## خوی استکبار

درباره‌ی ابوجهل نقل شده است که هر وقت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسید، ناسزا می‌گفت؛ ولی روزی با همراهانش به آن حضرت برخورد. جلو رفت و با حضرت مصافحه کرد. همراهانش با تعجّب به او گفتند: تو قبلاً چنین نبودی. گفت: من یقین دارم که او مبعوث از جانب خداست و در گفتارش صادق است. گفتند: اگر راست می‌گوید، پس چرا در مقابلش تسلیم نمی‌شوی؟ گفت: آخر کی شده که ما بنی‌امیّه در مقابل بنی‌هاشم اظهار خضوع کرده باشیم؟

این همان خوی استکبار در مقابل حقّ است که با این که حقّ را می‌شناسد، به حقّانیّتش اقرار نمی‌کند و در برابر او تسلیم نمی‌شود.

همچنین، اقرار زبانی بدون اعتقاد قلبی، کافی در تحقّق ایمان نیست، چنان که فرموده است:

﴿قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾؛[1]

**«بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو ایمان نیاوردید، بگویید اسلام آوردیم. هنوز ایمان در قلب‌های شما داخل نشده است...».**

حالا ما در پیشگاه اهل بیت رسول علیهم السلام عرض می‌کنیم: ما، هم مؤمنیم هم مصدّق. اعتقاد قلبی خود را به شما به زبان می‌آوریم و ایمان به اِیاب و رجعت شما را به زبان نیز اقرار می‌کنیم. ایاب در مقابل ذهاب است؛ **ذهاب یعنی رفتن، ایاب یعنی بازگشتن، مآب یعنی بازگشتگاه.** در قرآن آمده است:

---

۱ـ سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

﴿...فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآباً﴾؛[۱]

**«... پس هر که خواهد، محلّ بازگشت به سوی خدایش را برگزینند».**

و در آیه‌ای دیگر آمده است:

﴿...وَ اللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾؛[۲]

**«... بازگشتگاه نیکو نزد خداست».**

﴿...إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾؛[۳]

**«... ما از آن خداییم و ما به سوی او بازگشت کنندگانیم».**

حضرت الله، جلّ جلاله، برای ما، هم مرجع است و هم مآب و هم معاد. این سه کلمه تقریباً یک معنا دارند؛ هر چند ممکن است از نظر ادبا تفاوت‌های ظریفی داشته باشند. قبلاً در همین زیارت شریفه خواندیم که خود امامان علیهم‌السلام مآب و مرجع خلقند:

(وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ)؛

**«بازگشت خلق به سوی شماست».**

## تحقّق رجعت قطعی است

اینجا هم می گوییم:

(مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ)؛

ما به بازگشت شما ایمان داریم و معتقدیم که پس از رحلت از این دنیا، مجدّداً به این دنیا بازمی گردید. البتّه، این مربوط به موضوع معاد در قیامت نیست؛ زیرا، معاد بازگشت همگانی است و به امامان علیهم‌السلام اختصاص ندارد. این جمله و جمله‌ی بعدی به موضوع رجعت اشاره دارد

---

۱ـ سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۹.

۲ـ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

۳ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

که از مسائل اعتقادی مختصّ شیعه است و اهل تسنّن به آن اعتقاد ندارند. ما شیعه‌ی امامیّه، بر اساس روایات بسیاری که از ائمّه‌ی معصومین علیهم السلام رسیده است، اعتقاد داریم که پس از ظهور حضرت مهدی موعود (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) امامان علیهم السلام به دنیا رجعت می کنند و برخی از صلحای خالص شیعه نیز بر می گردند. البتّه، اصل موضوع رجعت مسلّم است ولی خصوصیّات و جزئیّات آن کاملاً روشن نیست. براساس بعضی روایات، نخستین امامی که در زمان ظهور حضرت مهدی موعود (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) رجعت می کند، حضرت امام حسین علیه السلام است که غسل و کفن حضرت مهدی موعود علیه السلام به دست مبارک امام حسین علیه السلام انجام می گیرد.

## تحقّق رجعت در امم پیشین

راجع به تحقّق رجعت در امّت‌های گذشته، آیاتی از قرآن مورد استشهاد قرار گرفته است، از جمله آیه‌ی:

﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ...﴾؛[1]

**«آیا ندیدی جمعیّتی را که از خانه‌های خود از ترس مرگ فرار کردند و آنان هزاران نفر بودند. خدا به آنها گفت بمیرید؛ سپس آنها را زنده کرد...».**

در یکی از شهرهای شام، پیشوای دینی مردم از آنها خواست که برای مبارزه با دشمن از شهر خارج شوند. آنها به بهانه‌ی این که در محیط جنگ بیماری طاعون هست، از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند. خدا به کیفر آن نافرمانی، بیماری طاعون را که از آن هراس داشتند، در میانشان شایع ساخت. آنها برای مصونیّت از آن بیماری، از خانه‌های خود گریختند و در بیابان به همان بلا مبتلا شدند و همگی مردند. مدّت‌ها پس از این واقعه، حضرت حزقیل،

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴۳.

که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، از آنجا عبور کرد و از خدا خواست که آنها را زنده کند. خداوند دعای او را اجابت کرد و آنها به زندگی بازگشتند و این یکی از مصادیق رجعت در امم سالفه * است.

## ماجرای عزیر پیغمبر علیه‌السلام نمونه‌ای دیگر از رجعت

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِها...﴾؛

**«یا همانند کسی که از کنار قریه‌ای عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن به روی سقف‌ها فرو ریخته بود [و اجساد مرده‌ی اهالی آن قریه به هر سو پراکنده شده بود]...».**

﴿...قالَ أَنَّى يُحْيِي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها...﴾؛

**«... گفت: چگونه خدا این‌ها را پس از مرگشان زنده می کند...»؟**

یعنی، جدّاً آن قدرتی که این اجساد مرده‌ی متلاشی گشته را جمع و ترکیب و تنظیم کند و زنده بسازد، سزاوار تعظیم و تجلیل است. در همان لحظه، خدا خودِ او را هم میراند.

﴿...فَأَماتَهُ اللهُ مِائَةَ عامٍ...﴾؛

صد سال، جسد مرده‌اش روی زمین افتاد و الاغی هم که همراهش بود مرد و مقداری آب و غذا و آب‌میوه نیز با خود آورده بود.

﴿...ثُمَّ بَعَثَهُ...﴾؛

**...بعد [از صد سال] خداوند او را زنده کرد...** و به او فرمود:

﴿... فَانْظُرْ إِلَى طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ...﴾؛

**«...نگاه کن به طعام و نوشیدنی‌ات که با گذشت سال‌ها، دگرگونی در آن پیدا نشده است...».**

در تفاسیر آمده است که طعام و شرابش انجیر و آب‌میوه بوده است و طبیعتاً، این دو بسیار زود فاسد می‌شوند؛ بنابراین، فاسد نشدن آنها با گذشت صد سال، امری خارق‌العاده و

---

* سالفه: پیشین.

نمایانگر قدرت مطلقه‌ی خداست. آنگاه فرمود:

﴿...وَ انْظُرْ إِلَى حِمارِکَ...﴾؛

«...به [مرکب و] الاغت نگاه کن...».

که به کلّی متلاشی شده و اعضا و جوارحش از هم گسسته است.

﴿...وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ کَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً...﴾؛[1]

**«...اینک نگاه کن به استخوان‌های [پوسیده‌ی] مرکبت و ببین چگونه آنها را برمی‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آنها می‌پوشانیم [و زنده می کنیم]...».**

این واقعه نیز از مصادیق رجعت است که آن شخص عابر از کنار قریه ـ که یکی از انبیای سلف به نام حضرت عزیر علیه السلام بوده است ـ صد سال پس از مرگ، زنده شده و به زندگی این دنیا بازگشته است.

## آیه‌ای دیگر دالّ بر وقوع رجعت

در قرآن، آیه‌ای دیگر راجع به گروهی از بنی‌اسرائیل آمده است که پس از مردن زنده شده‌اند.

﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۞ ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ...﴾؛[2]

**«[به خاطر آورید ای قوم یهود] هنگامی را که گفتید، ای موسی، ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر این که خدا را آشکارا [با چشم خود] ببینیم. در همین حال، صاعقه شما را گرفت، در حالی که شما آن را تماشا می کردید. سپس، شما را پس از مرگتان زنده کردیم...».**

این آیه نیز، چنان که روشن است، نه تنها امکان رجعت بلکه وقوع آن را نشان می‌دهد و

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۹.

۲ـ همان، آیات ۵۵ و ۵۶.

بیانگراین است که انسان‌هایی پس از مردن، به اذن خدا به دنیا بازگشته و ارواحشان به ابدانشان در همین دنیا تعلّق گرفته و مجدّداً تا زمانی زندگی کرده و سپس مرده‌اند.

## آیه‌ای که مربوط به رجعت است

به این آیه نیز توجّه فرمایید که در باب رجعت،مورد استشهاد بسیاری از بزرگان قرار گرفته است:

﴿وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّة فَوْجاً...﴾؛[1]

**«[به خاطر بیاور] روزی را که ما از هر امّتی گروهی را محشور می کنیم...».**

فرموده‌اند که این آیه مربوط به رجعت است، نه قیامت؛زیرا، در قیامت، حشر عمومی و همگانی است، چنان که فرموده است:

﴿...وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً﴾؛[2]

**«...ما آنها را محشور می کنیم و احدی را ترک نمی کنیم».**

و حال آن که، این آیه می‌فرماید، روزی خواهد آمد که ما از هر امّتی گروهی را می آوریم، نه همه را و آن روزی است که امامان علیهم السلام به دنیا باز می گردند، با گروهی از شیعیان خالص و گروهی از جبّاران طاغی.در همین زیارت جامعه می خوانیم:

(وَ جَعَلَنی مِمَّنْ...یَکِرُّ فِی رَجْعَتِکُمْ)؛

**«خدا مرا از کسانی قرار بدهد که در زمان رجعت شما به دنیا برمی گردند».**

## اشاره به رجعت در دعای عهد

در دعای عهد هم می خوانیم:

**(اَللّٰهُمَّ اِنْ حالَ بَینِی وَ بَیْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلَی عِبادِکَ حَتْماً مَقْضِیّاً فَاَخْرِجْنِی مِنْ قَبْرِی مُؤْتَزِراً کَفَنی شاهِراً سَیْفِی مُجَرِّداً قناتِی مُلَبِّیاً دَعْوَةَ الدّاعِی)؛**

---

۱ـ سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۰.

۲ـ سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۷.

**«خدایا، اگر [موفّق به زیارت مولایم در زمان حیاتم نشدم و] مرگ به سراغم آمد و حایل بین من و مولایم شد [و او ظهور کرد، ای خدا، از تو می‌خواهم که پس از ظهور او] مرا از قبرم بیرون بیاور در حالتی که کفنم را بر خود پیچیده و شمشیرم را از غلاف کشیده و نیزه‌ام را به دست گرفته‌ام و لبّیک گویان به سوی امامم می‌شتابم».**

این هم تقاضای رجعت است که نشأت گرفته از ایمان به رجعت است.

## اعتقاد شیعیان به رجعت امامان معصوم علیهم السلام

آری، ما شیعه‌ی امامیّه اعتقاد به رجعت را، هم از آیات قرآن و روایات رسیده از امامان علیهم السلام اخذ کرده‌ایم هم از دعاهای مأثوره از آن بزرگواران. از خدا توفیق تشرّف به ملازمت آن بزرگواران را می‌طلبیم و نیز در زیارت‌ها به آستان اقدس آن خاندان عصمت عرض می کنیم:

(مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ)؛

من به بازگشت شما ایمان دارم و رجعت شما را تصدیق می کنم، منتظر امر و فرمان شما و آرزومند تحقّق دولت حقّه‌ی شما هستم و این از اعتقادات افتخارآمیز ما شیعه‌ی امامیّه است و اهل تسنّن آن را منکرند و اعتقاد به آن را جزو اوهام و خرافات و از نقایص شیعه می‌شمارند.

## پاسخ‌های روشن و متقن مؤمن طاق به ابوحنیفه

ابوحنیفه، پایه گذار مکتب حنفی، در باب رجعت، با مؤمن طاق مناظراتی کرده است. مؤمن طاق از اصحاب حضرت امام صادق علیه السلام و مردی بسیار مؤمن و مخلص و سخنور بوده و در محلّه‌ای در کوفه به نام طاق المحامل مغازه داشته است. مخالفین مذهب که در مقابل قدرت بیان او احساس عجز و ناتوانی می کردند، به او لقب شیطان طاق داده بودند. کنیه‌ی او ابوجعفر بود. ابوحنیفه روزی به او گفت: ای اباجعفر، تو به رجعت اعتقاد داری؟ گفت: بله، من طبق فرموده‌ی امامم، معتقد به رجعتم. ابوحنیفه گفت: فعلاً پانصد درهم به من قرض بده، در زمان رجعت که برگشتم، به تو پس می‌دهم. این سخن را از روی استهزا و تمسخر گفت.

ابوجعفر گفت: تو شخص معتمدی را ضامن قرار بده که به صورت آدم برگردی، چون می‌ترسم به شکل بوزینه برگردی و من نتوانم از تو پولم را پس بگیرم. ابوحنیفه از این جواب بسیار شرمنده شد.

روز دیگری، پس از شهادت امام صادق علیه السلام، به او گفت: ابوجعفر، دیدی که آخر، امام تو مرد. ابوجعفر گفت: بله، امام من از دنیا رفت امّا امام تو تا روز وقت معلوم (قیامت) زنده است (یعنی شیطان). مؤمن طاق در حضور مهدی، خلیفه‌ی عبّاسی، به ابوحنیفه پاسخ داد که باعث خنده‌ی خلیفه شد و ده هزار درهم به مؤمن داد.

## آرامش واقعی دنیا فقط با حکومت حقّ و عدل

در جمله‌ی بعدی زیارت می‌گوییم:

(مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ)؛

**«من پیوسته منتظر امر و حکومت شما هستم [که با تشکیل دولت حقّه‌ی خود دنیا را خانه‌ی امن و امان گردانید]».**

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا)؛[1]

**«این دنیا فعلاً در برابر ما چموشی می‌کند [و نمی‌خواهد در مقابل ما رام گردد] مانند چموشی شتر بدخو در برابر فرزندش».**

ولی مسلّماً عاقبت به سوی ما باز می‌گردد و با ما مهربان می‌شود؛ مانند شتر بدخو که ابتدا بچّه‌ی خود را گاز می‌گیرد و او را از خود می‌راند امّا عاقبت به سوی او بر می‌گردد و با او مهربان می‌شود. دنیا نیز فعلاً با ما سر نامهربانی دارد و به ما لگد می‌پراند و گاز می‌گیرد ولی روزی می‌فهمد که تا خود را به دامن ما نیفکند، آرامش نخواهد داشت و روی خوش نخواهد دید. آنگاه امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

---

۱ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۹.

﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ﴾؛[1]

**«اراده و مشیّت ما بر این قرار گرفته که در زمین بر مستضعفین منّت نهیم [و آنها را مشمول مواهب خود کنیم] و آنها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم».**

امروز مستضعف واقعی امام عصر علیه‌السلام است که جبّاران نمی گذارند او به قدرت برسد و عالم را اصلاح کند. البتّه، خداوند این چنین تقدیر کرده که تا جامعه‌ی بشری خود را برای پذیرفتن حکومت حقّ و عدل آماده نکند، امام علیه‌السلام ظاهر نمی‌شود و دست به اصلاح عالم نمی‌زند. این جمله‌ی پر محتوا از مرحوم خواجه نصیرطوسی است که:

(وُجوُدُه لُطفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطفٌ آخَرُ وَ عَدَمُهُ مِنّا)؛

**«وجود امام لطف است و تصرّف او [در عالم] لطف دیگری است و عدم تصرّفش از ناحیه‌ی ماست».**

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرموده است:

(هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لا وَ اللهِ لا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُغَرْبَلُوا... حَتَّى تُمَحَّصُوا... حَتَّى تُمَيَّزُوا... حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ)؛[2]

**«نه، به خدا قسم، آنچه انتظارش را دارید، تحقّق نمی‌یابد تا غربال شوید و خالص‌ها از ناخالص‌ها جدا شوند و اشقیا از سُعَدا امتیاز پیدا کنند».**

از خدا می خواهیم توفیق انتظار واقعی را به ما عنایت فرماید.

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ وَفِّقْنا لِما تُحِبُّ وَ تَرْضَی وَ اجْعَلْ خاتِمَةَ اَمْرِنا خَیْراً.

صَلَّی اللهُ علیک یا مولانا یا اَباعَبدِاللهِ الحسین.

---

۱ـ سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵.

۲ـ کافی، جلد ۱، صفحات ۳۷۰ و ۳۷۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

مُؤْمِنٌ

بِسِرِّكُمْ وَعَلانِيَتِكُمْ، وَ

شاهِدِكُمْ وَغائِبِكُمْ، وَ

اَوَّلِكُمْ وَاٰخِرِكُمْ، وَمُفَوِّضٌ

فِي ذٰلِكَ كُلِّهِ اِلَيْكُمْ،

وَمُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ، وَقَلْبِي

لَكُمْ مُسَلِّمٌ، وَرَأْيِي لَكُمْ

تَبَعٌ

**عجز ما از درک مقام اولیای خدا**

شخص زائر وقتی خود را در محضر اولیای خدا و ائمّه‌ی هدی علیهم‌السلام می‌بیند، برای عرض مودّت و اخلاص و تسلیم در مقابلشان این جملات را می گوید:

**«من ایمان دارم به سرّ و علانیت شما، به شاهد و غایب و به اوّل و آخر شما».**

**سرّ** یعنی پنهان و **علانیه** یعنی آشکار. امامان علیهم‌السلام از یک سو با عالم بشر رابطه دارند و با گفتارشان برنامه‌های سعادت آفرین در زندگی را ارائه می کنند و ما ایمان به این داریم که هر چه

می گویند و هر چه انجام می دهند حقّ است و الهام گرفته از جانب آفریدگار حکیمِ عالم و آدم است و ما برای رسیدن به سعادت ابدی راهی جز تبعیّت از آن راهنمایان معصوم الهی نداریم.

این قسمتِ علانیه و آشکار آن مقرّبان درگاه خداست. از سوی دیگر، آن بزرگواران با عالم اعلا و اقدس ربوبی رابطه دارند و در آن سو، گفت و شنودهایی با خالق خود دارند که سرّ است و رمز و کیفیّت آن از حیطه‌ی درک ما بشر عادی بیرون است. ما چه می دانیم که از علوم و معارف توحیدی در مسیر تقرّب به مقام اشمخ و ارفع حضرت ربّ ـ عزّوعلا ـ چه حقایقی به آن بندگان محبوب افاضه می شود.

میان عاشق و معشوق رمزی است　　　چه داند آن که اشتر می چراند

ما خاک‌نشینان در جنب آن سدره‌نشینان، شتر چران‌هایی هستیم بی‌خبر از راز و رمز عاشقانه‌ی آن لااله الاالله گویان که پا روی ما سوی الله نهاده‌اند و جز الله چیزی نمی‌بینند و جز الله چیزی نمی جویند و به جدّ می گویند:

(ما رَأَیْتُ شَیْئاً اِلاّ وَ رَأَیْتُ اللهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ)؛[۱]

**«ما چیزی نمی‌بینیم مگر این که الله را پیش از او، با او و بعد از او می‌بینیم».**

ما زمینیان چه می‌دانیم که آسمان یعنی چه و آسمانیان، اعمّ از فرشتگان مقرّب و آورندگان وحی از جانب خدا به سوی انبیاء، چه کسانی هستند؟ عرش و کرسی و لوح و قلم به چه معناست؟ معاد و قیامت دارای چه حقیقتی است و برزخ و محشر یعنی چه و بهشت و جهنّم به طور تفصیلی از چه مکانتی برخوردارند؟ اینها حقایقی است که جزو اسرار است و جز اهل بیت رسول علیهم‌السلام، که خواصّ اولیای خدا هستند، احدی راه به کشف تفصیل آنها ندارد. البتّه، ما که دارای اعتقادات دینی هستیم، به خدا و وحی و آسمان و آسمانیان، اعمّ از فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم، و به برزخ و محشر و بهشت و جهنّم ایمان داریم امّا اینها را تفصیلاً

۱ـ کلمات مکنونه‌ی فیض (ره)، صفحه‌ی ۳.

نمی‌شناسیم و مکرّراً گفته شده است که ایمان داشتن به یک واقعیّت با نشناختن حقیقت آن منافاتی ندارد. فراوانند واقعیّت‌هایی که ما با آنها زندگی می کنیم امّا ماهیّت آنها را نمی‌شناسیم.

آیا نیروی الکتریسیته و برق از واقعیّات بارز زندگی ما نیست، که هست. آیا اذعان به وجودش نداریم، که داریم و حال آن که اکثر ما ماهیّت آن را نمی‌شناسیم، بلکه از آثار آن به وجودش پی می‌بریم و می‌دانیم نیرویی هست که لامپ‌ها را روشن می کند و دستگاه‌های صنعتی را به کار می‌اندازد و سرما و گرما تولید می کند؛ امّا حقیقت خودش بر ما مجهول است. امواج رادیویی، که صدا را از راه دور به ما می‌رساند، در عالم موجود است امّا حقیقتش بر ما مجهول است. می‌دانیم که هست امّا نمی‌دانیم که چیست و در کجا هست و چگونه است. آیا ما در وجود خودمان دارای عقل هستیم یا نه؟ چه کسی جرأت دارد که بگوید تو عقل نداری؟

حال، آن عقل چیست و در کجای وجود ماست، نمی‌دانیم و آن را نمی‌شناسیم. همین قدر می‌دانیم که نیرویی در وجود ما هست که با آن مصالح و مفاسد را درک می کنیم و بد و خوب را تشخیص می‌دهیم و می‌فهمیم که ما چیزی داریم که دیوانه آن را ندارد. امّا آنچه او ندارد و ما داریم، ماهیّتش چیست، نمی‌دانیم؛ از آثارش به وجودش پی می‌بریم. می‌بینیم آدم دیوانه گفتار و رفتارش منظّم نیست، بی سبب می خندد و فریاد می‌زند، می‌فهمیم که عقل ندارد. امّا ما که در رفتار و گفتار خود منظّم هستیم، می‌فهمیم که عقل داریم. از وجود اثرش به‌وجودش و از نبود اثرش به نبودش پی می‌بریم؛ امّا حقیقتش را نمی‌شناسیم. ما یک عمر است که با نیروی حافظه کار می کنیم، مطالبی یاد می گیریم و به آن می‌سپاریم و بعد، از آن تحویل می گیریم و آبروی خود را در محافل و مجالس حفظ می کنیم امّا آن را نمی‌شناسیم که چه حقیقتی است و نمی‌دانیم در کدام قسمت از وجود ما قرار دارد. گاهی مطلبی را یاد می گیریم و بعد یادمان می‌رود. این در یاد ماندن و از یاد رفتن یعنی چه؟ در کجا می‌ماند و از کجا می‌رود؟ چگونه می‌شود که می‌ماند و چگونه می‌شود که می‌رود؟ اینها واقعیّاتی است که

زندگی ما را از داخل و خارج در بر گرفته است امّا حقایقشان بر ما مجهول است. پس، باور داشتن یک واقعیّت با نشناختن حقیقت آن منافاتی ندارد.

## ایمان به غیب اوّلین اصل از اصول اعتقادی

اوّلین اصل از اصول اعتقادی ما ایمان به غیب است؛ یعنی، باور داشتن واقعیّتی که پنهان از حسّ است. قرآن در وصف مؤمنان متّقی می‌فرماید:

**﴿اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾**؛[1]

**«آنان کسانی هستند که به غیب ایمان دارند...».**

غیب مصادیق متعدّد دارد و در رأس آنها ذات اقدس الله ـ جلّ جلاله و عَظُمَ شأنه ـ قرار دارد که ما با براهین عقلی و مشاهده‌ی آثار صنع و نظام شگفت‌انگیز آفرینش به این باور رسیده‌ایم که مدبّری علیم و حکیم و قدیر این عالم سراسر نظم و حساب و حکمت را تدبیر و تنظیم می‌کند و او ـ جلّ جلاله ـ غیب است؛ یعنی، پنهان از عالم حسّ است و شناخت حقیقت ذات اقدسش از حیطه‌ی درک بشر بیرون است و همچنین، حقیقت وحی و نبوّت و امامت نیز از مصادیق غیب است که در عین ایمان به واقعیّتشان، از شناخت کنه و حقیقتشان ناتوانیم و تنها از طریق سر به آستان اهل بیت رسول نهادن می‌توانیم در حدّ استعداد و قابلیّت خود راهی به شناخت آن حقایق آسمانی بیابیم.

## پرسش کمیل از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی حقیقت

کمیل بن زیاد نخعی، که از اصحاب سرّ امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حساب می‌آمد، (امام علیه‌السلام بعضی مطالب را که دیگران اهلیّت شنیدن آن را نداشتند، با کمیل و چند تن دیگر، با اختلاف درجاتشان، در میان می‌گذاشت) از امام علیه‌السلام پرسید:

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳.

(مَا الْحَقیقَةُ)؛

«حقیقت چیست»؟

امام علیه السلام فرمود:

(ما لَکَ و الْحَقیقَة)؛

«تو را با حقیقت چه کار»؟

کمیل گفت:

(اَوَلَسْتُ صاحِبَ سِرِّکَ)؛

«آیا من صاحب سرّ شما نیستم»؟

امام فرمود:

(بَلَی،وَلکِنْ یَرْشَحُ عَلَیْکَ ما یَطْفَحُ مِنّی)؛[1]

«آری هستی،ولکن ترشّحی از کف سر ریز از دیگ سینه‌ام به تو می‌رسد».

## سینه‌ی علی علیه السلام دریای موّاج علم

وقتی دیگ غذا در حال جوشیدن است و در میان آن، نخود و لوبیا و عدس و دیگر موادّ غـذایـی مـوجود است، در آن حـال، کـفی روی دیگ مـی‌آید و انـدکی از اطـراف آن بـیرون می‌ریزد. آن کف ارزش غذایی ندارد. حال، امام علیه السلام به کمیل فرموده است: تو قادر به تحمّل علوم و معارف مکنون در وجود من نیستی. گاهی که دیگ سینه‌ام به جوش می‌آید و اندک کفی از آن سرریز می‌کند، ترشّحی از آن کف به تو می‌رسد و لبی از آن تر می‌کنی.

وقت دیگری، در حالی که به سینه‌ی شریفش اشاره می‌کرد، خطاب به کمیل فرمود:

(هاإِنَّ هَاهُنَا لَعِلْماً جَمّاً (وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً)؛[2]

---

۱ـ نقل از روضات الجنّات، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۰۳.

۲ـ نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۳۹.

**«این سینه‌ی من دریای موّاج علم است.ای کاش کسی را می‌یافتم که توانایی تحمّل آن را می‌داشت».**

آری، علی علیه‌السلام را نه تنها دنیای دیروز نمی‌شناخت،دنیای امروز هم او را نمی‌شناسد و تا آخرین روز هم، آن چنان که باید،او را نخواهد شناخت.امروز مگر نهج‌البلاغه‌اش در میان مردم نیست؟ هم امروز فریاد می‌زند:

(أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ)؛[1]

**«ای مردم، تا مرا از دست نداده‌اید،از من بپرسید[دست حاجت به سوی من دراز کنید و از علوم من بهره برگیرید]چرا که من به راه‌های آسمان آشناتر از راه‌های زمینم».**

امّا آیا این اهلیّت در دنیای امروز هست که تاب تحمّل اسرار او را داشته باشد؟به نقل از مرحوم کلینی(ره)،امام صادق علیه‌السلام به ابوبصیر که از اصحاب حضرت بود، فرمود:

(يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَ اللهِ سِرّاً مِنْ سِرِّ اللهِ وَ عِلْماً مِنْ عِلْمِ اللهِ وَ اللهِ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ اللهِ مَا كَلَّفَ اللهُ ذَٰلِکَ أَحَداً غَيْرَنَا وَ لا اسْتَعْبَدَ بِذَٰلِکَ أَحَداً غَيْرَنَا)؛[2]

**«به خدا قسم، در نزد ما سرّی از اسرار خدا و علمی از علم خدا هست.به خدا قسم، آن سرّی که از خدا نزد ما هست، نه تنها شما تاب تحمّل آن را ندارید، بلکه هیچ ملک مقرّبی و هیچ پیامبر مرسلی و هیچ مؤمن ممتحنی که خدا قلب او را مورد آزمایش قرار داده و مقبول شده است، تاب تحمّل آن را ندارد.به خدا قسم، جز ما، خداوند اَحَدی را مکلّف به تحمّل آن نکرده است».**

## وظیفه‌ی ما ایمان به سرّ اهل بیت علیهم‌السلام

بنابراین،ما پیروان اهل بیت در عین این که باید مؤمن به سرّشان باشیم، هیچ گاه نباید توقّع

---

۱ـ همان، خطبه‌ی ۲۳۱.

۲ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۰۲.

داشته باشیم که آگاه از سرّشان گردیم؛ زیرا اگر قرار بود مطلبی را ما هم بفهمیم، دیگر آن سرّ مخصوص اهل بیت نمی‌شد. آنچه از ما خواسته‌اند، همین است که ایمان و اعتقاد به این داشته باشیم که اهل بیت رسول ﷺ علاوه بر بعد علانیتشان، که با عالم انسان در ارتباطند و تعلیماتی به آدمیان می‌دهند، بُعد ارتباطی دیگری هم با عالم ربوبی دارند و از آن بُعد، افاضاتی خاصّ به آن مقرّبان درگاه حضرت ایزد منّان می‌شود که از دایره‌ی فکر ما بیرون است و ما هم بر اثر همین ایمان، راه تقرّب به خدا را می‌پیماییم و به درجاتی از کمالات معنوی نایل می‌شویم.

## وقتی که نایب امام علیه السلام این‌گونه باشد...

صاحب بصائرالدّرجات از مردی به نام امیرعلی بغدادی نقل می کند که گفت: من در بغداد بودم. زنی آمد و از من پرسید، نایب امام عصر (ارواحنافداه) کیست؟ زمان غیبت صغریٰ بود. من نایب سوّم امام را، که جناب حسین بن روح بود، معرّفی کردم. می‌دانیم که امام زمان -عجّل الله تعالی فرجه الشّریف- در زمان غیبت صغریٰ چهار نایب خاصّ داشتند: عثمان‌بن سعید، محمّدبن عثمان، حسین‌بن روح و علیّ بن محمّد سمری. وقتی آن زن خواست برود، من هم همراهش رفتم. وارد منزل جناب حسین‌بن روح (ره) شدیم. زن سلام کرد و با کمال ادب پرسید:

(اَیُّهَا الشَّیْخُ ما مَعِی)؛

**«ای آقای محترم، بفرمایید همراه من چیست»؟**

مردم آن زمان عادت داشتند که وقتی می‌خواستند امام را بشناسند، سؤالاتی می‌کردند؛ از جمله این که می‌خواستند از مافی‌الضّمیرشان خبر بدهند و از امور غیبی آگاه باشند. او هم گفت: از چیزی که همراه من است خبر دهید. جناب شیخ فرمود: تو اوّل برو و آنچه را همراه داری در دجله بینداز، بعد بیا تا من بگویم. زن اطاعت کرد و رفت و آنچه را همراهش بود در آب انداخت و آمد. جناب شیخ خدمتکار خانه‌اش را صدا زد و گفت: برو آن جعبه را بیاور. او رفت و جعبه را آورد و زن دید جعبه‌ی خودش است که در دجله انداخته بود.

شیخ فرمود: آیا این همان جعبه‌ی تو نیست که در دجله انداختی؟ گفت: چرا، همان است. فرمود: می‌خواهی من بگویم داخل آن چیست یا خودت می گویی؟ گفت: شما بفرمایید. فرمود: در این جعبه، یک جفت دست‌بند طلا و انگشتر عقیق و فیروزه است.باز کردند و دیدند همان است.

حال،وقتی امثال جناب حسین‌بن‌روح که از ریزه‌خواران خوان نعمت اهل بیت علیهم‌السلام هستند و دارای این سنخ از اسرارند، آیا خود آن انوار الهی دارای چه اسراری هستند و لذا ما نیز از عمق جان عرض می کنیم:

(مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ)؛

## مقصود از شاهد و غایب

جمله‌ی بعدی زیارت:

(وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ)؛

**«[من ایمان دارم به] شاهد و غایب شما».**

یازده تن از امامان علیهم‌السلام شاهد و ظاهر بوده‌اند و دوازدهمینشان غایب است. احتمال دارد که مقصود از این جمله همین باشد؛ولی برخی از شارحان زیارت جامعه فرموده‌اند، مراد از شاهد، مرتبه‌ی بشریّت و جسمانیّتشان و مقصود از غایب، بُعد روحانی‌شان است که می گوییم ما به طهارت و قداست همه جانبه‌ی شما اعمّ از جسم و روحتان ایمان داریم. احتمال دیگری هم داده‌اند و آن این که، هر امامی در برهه‌ای از عمرش امامت خود را اظهار نمی کرده است و تابع ولیّ پیش از خود بوده است؛ مثلاً، امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله واجد کمالات امام بود ولی مأذون به اظهار آن نبود و موظّف بود که از ولیّ زمان یعنی رسول خدا تبعیّت کند و از این رو می توان گفت که در آن مدّت، امامتش غایب بود و پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، امامِ شاهد شد و همچنین، امامان دیگر علیهم‌السلام هر یک در زمان

امام قبلی غایب بودند و سپس شاهد و ظاهر شدند. این هم معنای محتملی است که بعضی از شارحان زیارت برای جمله‌ی (وَ شَاهِدِکُمْ وَ غَائِبِکُمْ) فرموده‌اند.

## مقصود از اوّل و آخر چیست؟

(وَ أَوَّلِکُمْ وَ آخِرِکُمْ)؛

ظاهراً معنای روشنی دارد و به تکلّفی که بعضی شارحان به کار برده‌اند احتیاج ندارد؛ زیرا مقصود این است که من به امامت همه‌ی شما دوازده امام، از اوّلتان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام است تا آخرتان که امام حجّة بن الحسن المهدی علیه السلام است، ایمان دارم و منکر امامت هیچ کدام از شما نیستم؛ چون انکار امامت یکی از دوازده امام مستلزم انکار امامت تمام امامان علیهم السلام، بلکه مستلزم انکار رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود و متأسّفانه بر اثر همین تفرّق در اعتقاد به امامت، در میان شیعه، یعنی معتقدان به امامت بلافصل امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مذاهب گوناگون به‌وجود آمده است که از نظر ما شیعه‌ی دوازده امامی، همه‌ی آنها به باطل رفته‌اند و در عالم پس از مرگ، اهل نجات نخواهند بود، از قبیل فرقه‌ی کیسانیّه، زیدیّه، اسماعیلیّه، فطحیّه، واقفیّه و... و تنها فرقه‌ی بر حقّ و اهل نجات پس از مرگ، شیعه‌ی دوازده امامی است که شیعه‌ی امامیّه نامیده می‌شوند و ما به داشتن این مذهب مفتخریم و از خداوند منّان می‌خواهیم که ما را تا آخرین لحظه‌ی عمر، در این مذهب حقّ ثابت نگه دارد تا برای همیشه خطاب به آن امامان حقّ بگوییم:

(مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَ عَلَانِيَتِکُمْ وَ شَاهِدِکُمْ وَ غَائِبِکُمْ وَ أَوَّلِکُمْ وَ آخِرِکُمْ)؛

## امر خود را به شما تفویض می‌کنم

جمله‌ی بعدی:

(وَ مُفَوِّضٌ فِی ذَلِکَ کُلِّهِ إِلَيْکُمْ وَ مُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَکُمْ وَ قَلْبِی لَکُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْيِی لَکُمْ تَبَعٌ)؛

**«من در تمام اعتقاداتم امر خودرا به شما تفویض کرده‌ام. به هر چه شما معتقدید، من به همان معتقدم و در تمام کارهایم تسلیم در برابر شما هستم».**

از امام صادق علیه السلام منقول است:

(مَنْ سَرَّهُ أنْ يَسْتَكْمِلَ الْإيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلِ الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسَرُّوا وَ مَا أَعْلَنُوا وَ فِيمَا بَلَغَنِي عَنْهُمْ وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي)؛[1]

**«هر کس خواهان این است که ایمانش کامل باشد، باید بگوید در تمام امور، رأی و عقیده‌ام همان است که رأی و عقیده‌ی آل محمّد است؛ چه در آنچه پنهان داشته‌اند چه در آنچه آشکار کرده‌اند؛ چه در آنچه به من رسیده چه در آنچه به من نرسیده است».**

یعنی، به قول بعضی روشنفکرمآبان، فلسفه‌ی دستورشان را چه بفهمم چه نفهمم، من که به عصمت و حکمتشان ایمان دارم و آنها را منصوب از جانب خداوند حکیم می‌دانم، جز تسلیم بودن در برابرشان وظیفه‌ای ندارم.

## دعای امام علیه السلام در حقّ پیروان مطیع و مسلم

شاید شنیده باشید که آن مرد مؤمن عارف به مقام امام به نام عبدالله بن ابی یعفور به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

(وَ اللهِ لَوْ فَلَقْتَ رُمّانَةً بِنِصْفَيْنِ فَقُلْتَ هذا حَرامٌ و هذا حَلالٌ لَشَهِدْتُ اِنَّ الَّذِي قُلْتَ حَلالٌ حَلالٌ وَ اِنَّ الَّذِي قُلْتَ حَرامٌ حَرامٌ)؛

**«به خدا قسم [مولای من،] اگر تو یک انار را دو نیمه کنی و بگویی این نیمه حلال و این نیمه حرام است، من شهادت می‌دهم که آنچه تو گفتی حلال، حلال است و آنچه تو گفتی حرام، حرام است».**

یعنی، هرگز چون و چرا نمی‌کنم که مگر می‌شود یک انار نصفش حلال و نصفش حرام باشد. امام علیه السلام فرمود:

---

۱ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹۱.

(رَحِمَکَ اللهُ رَحِمَکَ اللهُ)؛[۱]

**«خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند».**

زید شحّام می گوید، خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی نزد ما هست به نام کلیب، ما هر چه از شما نقل می کنیم، می گوید تسلیمم. به همین علّت ما او را کلیب تسلیم نامیده‌ایم. امام فرمود: رحمت خدا بر او باد.[۲] خدا هم فرموده است:

﴿فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾؛[۳]

**«نه، به خدایت قسم، مؤمن نخواهند بود، مگر این که وقتی در مشاجراتشان تو را حَکَم قرار دادند، در برابر حُکم تو تسلیم محض باشند و حتّی در قلبشان نیز احساس کمترین دلتنگی نکنند».**

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يا مَوْلانا يا أَبا عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْواحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنائِكَ.

---

۱ـ سفینة البحار، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۴ (عبد).
۲ـ همان، جلد ۱، صفحه‌ی ۶۴۴ (سلم).
۳ـ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مَوالِيَّ لا اُحْصي ثَنائَكُمْ، وَلا اَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ، وَاَنْتُمْ نُورُ الْاَخْيارِ، وَهُداةُ الْاَبْرارِ، وَحُجَجُ الْجَبّارِ

### مفهوم موالی و موالات

شخص زائر خطاب به اهل بیت رسالت علیهم‌السلام می گوید، ای مولاها و ای سروران من. **موالی** جمع مولی و اشتقاق یافته از کلمه‌ی وَلْی است و وَلْی به معنای **کنار هم قرار گرفتن دو چیزی است که فاصله‌ای میانشان نباشد.** موالات هم به معنای **اتّصال و پیوستگی** است. در افعال وضو می‌دانیم که موالات، یعنی پشت سر هم قرار گرفتن، واجب است. موالات گاهی ظاهری و گاهی باطنی است. دو نفر که کنار هم نشسته‌اند، در ظاهر با هم موالات دارند و فاصله‌ای میانشان نیست و گاهی آن دو نفر ارتباط روحی و باطنی با هم دارند، اگر چه ظاهراً از هم جدا هستند و یکی مثلاً در مشرق و دیگری در مغرب است.

### مقصود از موالات اهل بیت علیهم‌السلام

موالات ما با اهل بیت رسول علیهم‌السلام موالات جسمی نیست؛ یعنی، از لحاظ بدن کنار هم قرار نگرفته‌ایم، بلکه موالاتمان در روح و در عالم معناست و روحاً تن به ولایت آن مقرّبان خدا داده‌ایم

و آنها را به مولا بودنشان بر خودمان پذیرفته‌ایم. **مولا** یعنی **آقا، سرپرست و صاحب اختیار** و به معنای اَوْلیٰ به تصرّف نیز آمده است؛ یعنی، کسی که حقّ تصرّف در تمام شئون زندگی شخص مولّیٰ علیه را دارد و بلکه از خود او به تصرّف در امور شخصی او سزاوارتر است و به همین معناست که خداوند منّان رسول مکرّم خود را اولیٰ نسبت به مؤمنان نشان داده و فرموده است:

﴿النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...﴾؛[1]

**«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است...».**

و در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾؛[2]

**«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد...».**

## بعد از خدا و رسول ﷺ، علی علیه‌السلام مولای مؤمنان

و این اولویّت در تصرّف، که حقّ خدا و رسول است، در روز غدیرخم به علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز داده شد. آن روز، پیامبر اکرم ﷺ از جمع مسلمانان حاضر اقرار گرفت که:

(اَلَسْتُ اَوْلَى بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ)؛

**«آیا من [به فرموده‌ی خدا و قرآن] از خودتان بر خودتان اولی به تصرّف نیستم»؟**

(قالُوا بَلَى يا رَسُولَ الله)؛

**«گفتند، آری ای رسول خدا».**

تو حقّ هرگونه تصرّف در شئون زندگی ما را داری و ما حقّ هیچ گونه اظهار نظر روی

---

۱ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶.

۲ـ همان، آیه‌ی ۳۶.

گفتار تو نداریم. آنگاه آن حضرت دست علی علیه‌السلام را گرفت و بلند کرد، طوری که همه او را دیدند و سپس فرمود:

(مَنْ كُنْتُ مَولاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَولاهُ)؛

**«[ای گروه‌های مردم] هر که من مولای او هستم، این علی مولای اوست».**

(اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ)؛

**«خدایا، دوست بدار هر که را که علی را دوست بدارد؛ دشمن بدار هر که را که علی را دشمن بدارد؛ یاری کن هر که را که علی را یاری کند و بی‌یار و یاور بگذار هر که را که علی را بی‌یار و یاور بگذارد».**

راستی، چقدر بی‌شرمی و بی‌حیایی می‌خواهد که فرمان صریح و قاطع رسول خدا را زیر پا بگذارند و غیر علی را روی سر بنشانند و دست به توجیهات ظالمانه بزنند.

اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَومِ الظّالِمين.

## تفاوت محبّت و موالات و کینه و عداوت

اینک ما در این زیارت، به آستان اقدس آل علی علیهم‌السلام هم عرض می‌کنیم:

(مَنْ والاكُمْ فَقَدْ والَى اللّٰهَ وَ مَنْ عاداكُمْ فَقَدْ عَادَى اللّٰهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللّٰهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللّٰهَ)؛

**«هر کس تن به ولایت شما داد و به شما پیوست، تن به ولایت خدا داده و به خدا پیوسته است و هر کس شما را نافرمانی کرد، خدا را نافرمانی کرده است و هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر کس با شما کینه توزی کند، با خدا کینه توزی کرده است».**

احتمالاً می‌توان گفت، **محبّت** به معنای دوست داشتن قلبی است، اعمّ از این که عملاً اظهار شود یا نشود؛ امّا **موالات** محبّتی است که عملاً نیز اظهار بشود و انسان محبّ به محبوبش بپیوندد. همچنین بغض؛ **کینه‌ای** است که انسان از کسی در دل دارد، اعمّ از این که عملاً آن را

اظهار بکند یا نکند؛ امّا عداوت کینه‌ای است که عملاً نیز آدمی آن را اظهار می کند و به ستیز با او برمی خیزد؛در نتیجه،موالات به معنای پیوستگی و عداوت به معنای ستیز است؛محبّت به معنای دوست داشتن است و بغض به معنای دشمن داشتن.

بنابراین، تکرار غیر مفیدی در این جملات نورانی صورت نگرفته است.ما از آن نظر که خاندان رسول علیهم‌السلام را مظاهر صفات جلال و جمال خدا می دانیم،به حضور اقدسشان اعتراف می کنیم که: موالات و پیوستگی با شما موالات با خداست و ستیز با شما ستیز با خداست؛ دوستی با شما دوستی با خدا و دشمنی با شما دشمنی با خداست و چه شرف و کرامتی از این بالاتر که آن انوار مقدّس آیینه‌ی تمام‌نما و مثل اعلای اسماء و صفات علیای حضرت حقّ (عَزَّ شَأْنُهُ العزیز) هستند و لذا همان گونه که خضوع در مقابل حضرت خالق، فطری هر مخلوقی است، خضوع در مقابل آن مظاهر جلال و جمال خدا نیز فطری هر انسان آگاه از فضایل آن بزرگواران است. تنها معتقدان به امامتشان نیستند که در پیشگاهشان خاضعند، بلکه کسانی هم که به امامتشان اعتقاد ندارند، در برابر علم و حکمت و عدالت و دیگر صفات کمالشان خاضعند.

## اعتراف شبلی شُمیّل به جلالت و کرامت علی علیه‌السلام

شبلی شُمیّل، که از دانشمندان معروف و از پیشوایان مکتب مادّی است و به هیچ دینی اعتقاد ندارد، در مقام تجلیل و تکریم از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می گوید:

**(اَلِامامُ عَلِیُّ بْن اَبیطالِبٍ عَظِیمُ الْعُظَماءِ نُسْخَةٌ مُفْرَدَةٌ لَمْ یَرَلَهَا الشَّرْقُ وَ لِا الْغَرْبُ صُورَةً طِبْقَ الْاَصْلِ لا قَدِیماً و لا حَدِیثاً)**

(البتّه، امامی که او می گوید، به آن معنی که ما می گوییم نیست، بلکه به معنای پیشواست).می گوید:

**«امام علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام بزرگ بزرگان و یکتا نسخه‌ای است که شرق و غرب عالم، نه در گذشته نه در حال، صورتی بسان آن که مطابق با اصل باشد به خود ندیده است».**

گوینده‌ی این سخن نه شیعه است نه مسلمان نه مسیحی و نه یهودی،بلکه یک آدم مادّی مسلک است که اصلاً به خدا اعتقاد ندارد، تا چه رسد به امام و مع‌الوصف، این چنین در برابر امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام اظهار خضوع می کند،تنها از آن جهت که او را یک انسان کامل دارای فضایل می‌شناسد.

## مقام نبوّت و امامت، منصبی ربّانی

دانشمند دیگری به نام "جُرج جُرداق" مسیحی در ارائه‌ی شخصیّت والای امام امیرالمؤمنین کتابی نوشته و آن را(الامام علی صوت العدالة الانسانیّة)نامیده است؛یعنی، علی علیه‌السلام صدا و بانگ عدالت است که از متن عالم انسانیّت برخاسته است.البتّه، او به اندازه‌ی درک و فهم خودش گفته است؛ولی ما معتقدیم:

(اَلِامامُ عَلِی صَوْتُ الْعِدالَةِ الْاِلَهِیَّة)؛

**امام علی بانگ عدالتِ برخاسته از عالم الهیّت است،** نه از عالم انسانیّت.

تنها شناختن امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عنوان انسان کامل امام شناسی نیست،بلکه انسان شناسی است.امامت مقام و منصب اعلای آسمانی است که پس از طیّ مراحل معنوی بسیار، از جمله عبودیّت و نبوّت و رسالت، به جناب ابراهیم خلیل علیه‌السلام اعطا شده است که:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً...﴾؛[1]

**«وقتی ابراهیم را خدایش با وقایع سنگینی مورد آزمایش قرار داد، پس از این که آنها را به اتمام رسانید، فرمود تو را امام برای مردم قرار دادم...».**

مشرکان که ملاک هر مقام والایی را ثروت و قدرت می دانستند،

﴿وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلَی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ﴾؛[2]

---

۱ـ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۲ـ سوره‌ی زُخرُف، آیه‌ی ۳۱.

**«گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگی از دو شهر مکّه و طائف که ثروتمند و قدرتمند است نازل نشده است».**

خدا فرمود:

﴿أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ...﴾؛[1]

**آیا آنها رحمت پروردگار تو را تقسیم می کنند در حالی که ما حتّی وسایل زندگی دنیوی‌شان را بینشان تقسیم کرده‌ایم و بعضی از آنها را بر بعضی دیگر از حیث درجات زندگی برتری داده‌ایم...**، تا چه رسد به مقامات معنوی که از حیطه‌ی درک آنها بیرون است.

حاصل این که، مقام نبوّت و امامت مقام و منصب اعطا شده از جانب آفریدگار عالم است و خلافت به معنای حقیقی از حضرت حقّ است که به اهل بیت رسول علیهم السلام عنایت شده است.

## ناتوانی بشر در شمارش فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام

در اذن دخول به حرم شریف رسول خدا و امامان علیهم السلام وارد شده است:

(حَیْثُ اَظْهَرْتَ فیها اَدِلَّة التَّوْحیدِ وَ اَشْباحَ الْعَرْشِ الْمَجِیدِ اَلَّذینَ اصْطَفَیْتَهُمْ مُلُوکاً لِحِفْظِ النِّظامِ وَ اخْتَرْتَهُمْ رُؤَساءَ لِجَمِیعِ الْاَنامِ اَوْجَبْتَ رِیاسَتَهُمْ فِی فِطَرِ الْمُکَلَّفِین)؛

**«خدایا، [من اعتراف می کنم که] نشانه‌های توحید و علایم عرش مجید را در این مکان مقدّس ظاهر ساخته‌ای. آنان که آنها را برای حفظ نظام عالم امکان به عنوان فرمانروایان در میان عالمیان برگزیده‌ای و ریاست آنها را در فطرت آدمیان استقرار داده‌ای [آن گونه که انسان‌های سلیم‌الفطره در برابرشان خاضع می شوند و تن به ریاستشان می دهند]».**

(وَ الْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیْنا بِحُکّامٍ یَقوُمونَ مَقامَهُ لَو کانَ حاضِراً فِی الْمَکانِ)؛

**«سپاس خداوندی را که کسانی را حاکم بر ما قرار داده که اگر بنا بود خودش در مکانی**

---

۱ـ سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

**جایگزین شود، آنها جانشین و قائم مقام او می گشتند».**

در یکی از زیارات، خطاب به آن مقرّبان درگاه خدا می گوییم:

(اِرادَةُ الرَّبِّ فِي مَقادِيرِ الاُمُورِ تَهْبِطُ اِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ)؛

**«ارادهی خدا در تقدیر و تنظیم امور عالم به سوی شما فرود می آید و آنگاه از خانههای شما [به همه جای عالم] صادر می گردد».**

یعنی، شما مجاری فرمان خدا هستید؛ تدبیر خدا به وسیلهی شما در عالم به جریان میافتد و لذا ما از صمیم جان می گوییم:

(مَوالِيَّ لا أُحْصِى ثَنَاءَكُمْ)؛

ای سروران من، من نمی توانم فضایل شما را بشمارم و آنها را به پایان برسانم، همان گونه که خدا فرموده است:

﴿...وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لا تُحْصُوها...﴾؛[1]

**«...اگر نعمتهای خدا را بشمارید، آن را نمی توانید به پایان برسانید [و احاطه به تمام نعمتهای خدا پیدا کنید]...».**

ستارههای آسمان را می توانیم بشماریم؛ امّا به پایان نمی توانیم برسانیم. مناقب و فضایل اهل بیت رسول علیهم السلام نیز چنین است. آری ای مولاهای من، من نه می توانم فضایل شما را احصا کنم،

(وَ لا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ)؛

و نه می توانم با مدح شما به شناخت کنه و حقیقت شما نایل شوم.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست     که تر کنم سرِ انگشت و صفحه بشمارم

## تفاوت مدح و حمد

مدح ستودن موجودی است به صفت کمال اعمّ از اختیاری و غیر اختیاری؛ امّا حمد

---

۱ـ سورهی ابراهیم، آیهی ۳۴.

ستودن کسی است به خاطر صفت کمال اختیاری‌اش.انسانی را که هم دارای کمال علم است و هم دارای جمال صورت، مدح می کنیم که کمال علمش اختیاری و جمال صورتش غیر اختیاری است؛امّا حمد همیشه ستودن کمال اختیاری است.

(وَ مِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ)؛

و نمی توانم با توصیف شما به قدر و منزلت شما در نزد خدا پی ببرم و جاه و جلال شما را بشناسم.

## اهل بیت علیهم السلام اساس هر خیر و خوبی در عالم

(وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ)؛

من چگونه می توانم مقام و موقعیّت شما را در عالم بشناسم و حال آن که شما روشنی اخیارید.

**اخیار** یعنی **خوبی‌ها یا خوبان**.به هر حال، آنچه خوبی یا خوب در عالم هست،در پرتو نور شما تحقّق یافته است.امام صادق علیه السلام فرمود:

(نَحْنُ اَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنا كُلُّ بِرٍّ)؛

ما اساس و بنیاد هر خوبی و خیری هستیم و هر چه نیکی است.بنابراین، کسی می تواند شما را بشناسد که تمام خوبی‌ها و تمام خوبان عالم را از آغاز آفرینش تا پایان آن، از ظاهر و باطن و کمّاً و کیفاً، شناخته باشد و این برای غیر خدا میسّر نیست.

(وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ)؛

**هداة** جمع هادی یعنی **راهنما** و ابرار جمع بَرّ یعنی **نیکوکار** است.شما راهنمایان تمام نیکوکاران عالمید و احدی جز با هدایت شما راه به سوی مقصد خلقت نمی‌برد و سر از سعادت در نمی آورد.

(وَ حُجَجُ الْجَبَّارِ)؛

**جبّار** از اسماءالله الحسنی است که در قرآن آمده است:

﴿هُوَ اللهُ الَّذِی لا إلهَ إلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ...﴾؛[1]

که هم به معنای قاهر و غالب آمده است و هم به معنای برطرف کننده‌ی نقص‌ها و عیب‌ها.اهل بیت رسول علیهم السلام به اذن خدا برطرف سازنده‌ی تمام نقایص و عیوب از تمام جوانب عالم هستند و از این رو، حجّت‌های خداوند جبّار شناخته می‌شوند.

## وصف مقام امام علیه السلام از زبان امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام

حضرت امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام در وصف مقام امام، ضمن حدیث مفصّلی، فرمودند:

(إنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلُّ قَدْراً وَ أَعْظَمُ شَأْناً وَ أَعْلَی مَکَاناً وَ أَمْنَعُ جَانِباً وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أنْ یَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ یَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ أَوْ یُقِیمُوا إمَاماً بِاخْتِیَارِهِمْ)؛[2]

**«امامت شأنش عظیم‌تر و قدر و منزلتش برتر از این است که مردم، با عقل و فکر خود به آن برسند یا امامی برای خویش انتخاب کنند».**

(هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ ...عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أوْ فَضِیلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَ أَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِیرِ)؛[3]

**«چه بسیار دور است و بسیار دور! عقل‌ها گم شده و اندیشه‌ها به حیرت افتاده از این که بتوانند شأنی از شئون امام را توصیف یا فضیلتی از فضایل او را بیان کنند و در این باب به عجز و ناتوانی خود اقرار کرده‌اند».**

---

۱ـ سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۳.
۲ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۹.
۳ـ همان، صفحه‌ی ۲۰۱.

## سبب زندانی شدن یونس علیه‌السلام در شکم ماهی

از ابوحمزه‌ی ثمالی نقل شده است که روزی عبدالله بن عمر (پسر خلیفه‌ی دوّم) خدمت امام سیّدالسّاجدین آمد و گفت: ای علیّ بن الحسین، این را شما گفته‌ای که علّت این که یونس پیامبر محکوم به زندانی شدن در شکم ماهی شد، این بود که وقتی ولایت جدّ من، علیّ بن ابیطالب، به او عرضه شد، او اندکی از قبول آن تأمّل کرد؛ آیا این حرف از شماست؟ امام سجّاد علیه‌السلام فرمود: آری، من گفته‌ام. او گفت:

(اَرِنِی اَنْتَ ذٰلِکَ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ)؛

اگر راست می گویی، نشانم بده. به دستور امام من و عبدالله بن عمر چشم های خود را با دستمالی بستیم. امام پس از لحظاتی فرمود: چشم ها را باز کنید. باز کردیم و خود را کنار دریایی دیدیم که امواج سهمگینش از سر و دوش هم بالا می رفتند. اِبن عمر که سخت ترسیده بود، گفت: ای مولای من، اگر بمیرم، خونم به گردن تو خواهد بود. آنگاه امام علیه‌السلام صدا زد: ای ماهی یونس، بیا. ناگهان دیدیم که از میان امواج دریا ماهی بزرگی مانند کوه سر بالا آورد و عرض کرد:

(لبّیک لبّیک یا ولیّ الله)؛

امام فرمود:

(مَنْ اَنْتَ)؛

**تو که هستی؟**

گفت:

(اَنَا حُوتُ یُونُس یا سَیِّدِی)؛

**من ماهی یونس هستم ای آقای من.**

فرمود:

(اَنْبِئْنا بِالْخَبَرِ)؛

از ماجرای یونس برای ما بگو. ماهی گفت: هیچ پیامبری از جانب خدا مبعوث به نبوّت

نشد، مگر این که ولایت شما اهل بیت رسول خاتم علیهم السلام به او عرضه شد. هر کدام که بدون تأمّل قبول کردند، آسوده شدند امّا هر کدام که توقّفی کردند، دچار بلایی گشتند تا نوبت به یونس رسید. خدا به او فرمود: ای یونس،

(تَوَلَّ اَمیرَالْمُؤمِنینِ وَ الْاَئِمَّةَ الرّاشِدِینَ مِنْ صُلْبِهِ)؛

**«علی امیرالمؤمنین و امامان از فرزندانش را به ولایت بپذیر».**

او اندکی در پذیرش این فرمان توقّف کرد و سرانجام کارش این شد که به دریا افتاد و خدا به من دستور داد او را ببلعم ولی استخوانش را نشکنم و همچنان در شکم خود نگهش دارم. چهل شبانه‌روز در شکمم بود و در میان امواج آب او را گردش می‌دادم تا در مقام تضرّع به درگاه خدا برآمد و گفت:

﴿...لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ﴾؛[1]

به ولایت علی امیرالمؤمنین و امامان از فرزندانش اقرار کرد. در این موقع، خدا به من امر کرد او را از شکمم به ساحل دریا بیندازم. آنگاه امام سجّاد علیه السلام به ماهی فرمود:

(اِرْجِعْ اَیُّهَا الْحُوتُ اِلَی وَکْرِک)؛

**«برگرد ای ماهی به جایگاه خودت».**

ماهی سر در آب فرو برد و ما هم خود را در جایگاه اوّل خود دیدیم.

## مفید بودن واعظ بیرونی در صورت وجود واعظ درونی

امام سیّدالسّاجدین علیه السلام می‌فرمایند:

(یَابْنَ آدَمَ اِنَّکَ لا تَزالُ بِخَیْرٍ ما کانَ لَکَ واعِظٌ مِنْ نَفْسِکَ)؛

**ای فرزند آدم، این را بدان که تو علی‌الدّوام رو به خیر و نیکی می‌روی؛ مادام که واعظی از درونت تو را موعظه می‌کند.** واعظ بیرونی که گاهی هست و گاهی نیست، تأثیر چندانی ندارد. او همچون جرقّه‌ای است که یک دم می‌زند و دم دیگر خاموش می‌شود.

---

۱ـ سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۸۷.

آری، اگر در چراغدان قلبت فتیله و روغنی باشد و آن جرقّه به آن برسد، آن را روشن می کند و علی‌الدّوام، روشن می‌ماند و تو را به خیر راهنمایی می کند و از کجروی باز می‌دارد. آنجا که می خواهی نگاه ناپسندِ خدا کنی، فریاد می‌زند که نکن؛ سخنی نامرضیّ خدا بگویی، داد می‌زند که نگو؛ لقمه‌ی غیر حلال به دهان بگذاری، از باطنت ندا می کند که نخور. اگر چنین واعظ درونی (که همان تقواست) در خلوتخانه‌ی جانت بر منبر نشسته باشد و از واعظ بیرونی هم مدد بگیری، علی‌الدّوام رو به خیر و سعادت پیش خواهی رفت.

**(ما کانَ لَکَ واعِظٌ مِنْ نَفْسِکَ وَ ما کانَتِ الْمُحاسَبَةُ مِنْ هَمِّکَ و ما کان الْخَوفُ لَکَ شِعاراً وَ الْحَذَرُ لَکَ دِثاراً)؛**

وعظ از واعظ درونی به گوشت برسد و کار حسابرسی به اعمالت فراموشت نشود. ترس از خدا همچون جامه‌ی زیرینِ چسبیده به تنت در قلبت باشد و پرهیز از گناه در چهره‌ی زندگی‌ات بسان جامه‌ی رویینت در همه جا و در همه حال از تو بارز گردد و باورت بشود که:

**(اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ مَبعوثٌ وَ مَوقُوفٌ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَاَعِدَّ لَهُ جَواباً)؛**[1]

**«تو مسلّماً خواهی مرد و پس از مرگ برانگیخته خواهی شد و در موقف حساب [برای رسیدگی به حساب اعمالت] در حضور خدا نگهت خواهند داشت. اینک خود را برای دادن جواب آماده ساز».**

پروردگارا،

به حرمت امام سجّاد علیه‌السلام به همه‌ی ما توفیق آمادگی برای جواب روز قیامت عطا کن.

حسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت فرما.

گناهان ما را بیامرز.

**والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته**

**پایان جلد دوّم**

---

۱ـ تحف العقول، صفحه‌ی ۲۰۲.

# فهرست مطالب